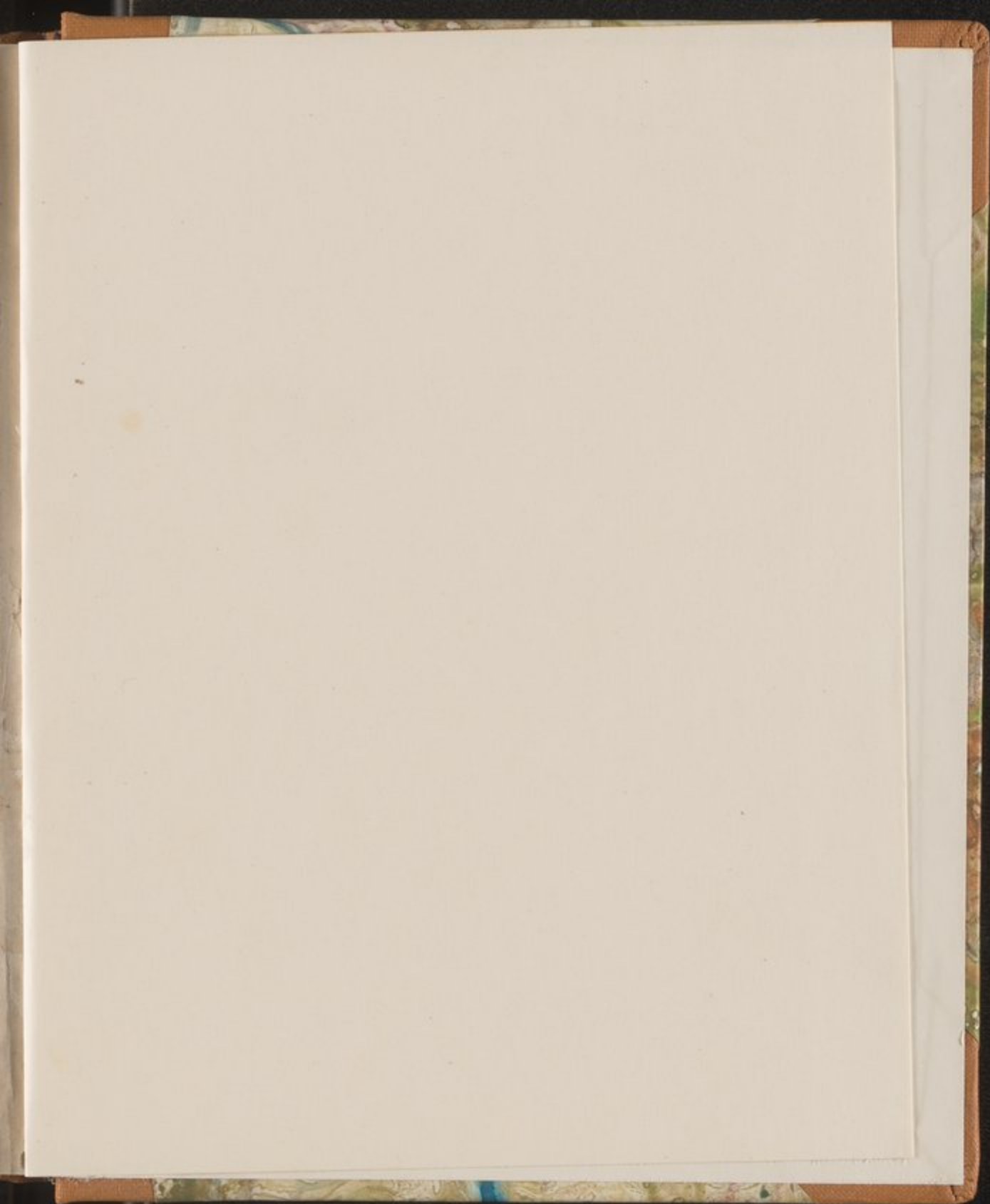










این کتاب نه بلکه عطای ایزدی از بهر

اجابت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است

است، لهذا نام شخص دیگر در آن نه آمده و چون کار چند سال بتوسط این کتاب
در کمال حاصل میشود، از انزوای شمی به

طراز امامانی در

تجربیات ائمه الهیه

گشته و شرح آن قایم مقام کتاب دوم و سوم قرار
و حساب آن تا تقسیم کلان است و هر که این کتاب را مطالعه نماید در چند جای آن بیاورد و یا
از روی کتاب حجاب نگوید نوکری اینکار را اگر قوه نمیتواند.

کاپی این کتاب در مطبع تحریر و چاپ آن در مطبع ماشینیخانه مبارکه کتابخانه برج جدی گردید

قیمت یکجمله
نخودیه کابلی

فَهْ سَبْتِ مَضَامِينُ

- حصه اول در باب حرف شناسی در ضمن آواز دانی با امتزاج خط (۱) صفحه
- حصه دوم در کیفیت باب مختلف خواندن مع کل نوشته در ضمن آن (۲۵)
- یاد گرفتن خواندن خط شکسته در ضمن سبکهای سابقه و یک سبق مستقله در آن (۵۱)
- طریق خواندن خط عربی خطینه نای صرف دانستن قرآن مجید و نماز (۵۹)
- دانستن حساب ابجد و ارقام نه گانه حساب باقسام مروجّه دنیا (۹۰)
- عنوانها و مراسلات برای هر طبقه از طبقات مردمان (۹۱)
- در باب اخلاق پسران و تتمه عربی بشمه از صرف و نحو، و دانستن علامه عربی بودن لفظ و خواندن حساب تلفظ عربی و طریق یاد گرفتن کدام لفظی در کتاب لغت. (۹۷)
- زوائد مفیده از قسم معما و طریق نشان دادن دو فریق مخالف در کشتی و غیره مقدمه علم هندسه (۱۱۲)
- نطق ابجد خوانان شهر آرا بحضور اعلی حضرت غازی در مجلسه آخر شهر ۱۳۰۱ که اکثر آن شبهه داده اند بودند و آن نطق شان برای دیگران جزوی از تعلیم شده. (۱۲۶)
- دانستن اندازه زمانه و جدول طلوع و غروب آفتاب بر افق کابل (۱۴۳)
- حصه خط و رباغی با خط از بهر حسن خط (۱۸۶)
- قایم مقام کتاب نای فارسی سال دوم و سوم که شرح هست بعد از خواندن آن انسان معلوم شد میتواند (۱۸۷)
- اندازه کار نوشتن و خواندن در ضمن ابجد و کلام نو یافته ابتداء از روز اول (۲۱۱)
- پیر و غرام پنجشنبه (۲۲۰)

اِخْطَار

چون اکثر ملا امان کند که با نماز را بقراست غلط میخوانند، و در خط چنان اند که نام خود را درست نوشته کرده نیست خوانند، و اطفال خود را این «دبستان طرز امانی تعلیم ابتدائی» درین هر دو کار بسیار صاف دست و تجوید دان میباشند، لهذا حال از روی فایده دینی و دنیوی اعلیٰ حضرت غازی ما، چنین امر و ارشاد فرموده اند که ملا امانی کند که موقوف بر یاد داشتن طرز موصوف است.

فوائدش اینکه اولاً خود ملا امام درست میشود و باز کم از کم یک نفر اتی تجربه میکند تا عملاً یاد بگیرد و تصدیق را درین باب حاصل نماید، و بعد فی روز دوسه ساعت مشغول تعلیم تفری کند که خود بوده در چند ماهی سی چهل نفر را از کندک خود خواننده و نویسنده میسازد.

بنابر مذکور میساید که بعد از چند در باب کاتبین مطابق که نشاء جمیع کارهای معارف اند و بعض از آنحصار دارند لفظ «پوستینجه» غلط میکنند، و بعد در حق عموم نویسنده تا چنین امر و ارشاد فرمایند که از مجمل نویسی مجتنب شده اینکار را یاد بگیرند تا ابتدا و انتهای هر حرف را از روی یقین بدانند و الفاظ را

از روی اجمال تخمین نویسد و نقاط را بی محازات حرف نگذارند، پس هر خواننده
و نویسنده را لازم است که این الف با را یاد بگیرد، تا هم کار را آسان
یابد و هم تخمین وی یقین مبدل گردد و باین راه سهل و کوتاه عالی
خواننده و نویسنده شوند نه چنانکه بعضی مخالفین اینکار که فی الجمله عالم
و خود را ذکی هم می شمارند، و علم آوری این روش را کار بیهوده شان
می پندارند، از محض رشک و حسد متوجه نمیشوند، و آنچنان را
بر خود می برند که اگر یک طفل و بستان این روش نوشتن بعضی الفاظ
از وی بخواهند بنویسد و خود آن طفل را از هر لفظ مشکل که پرسد
شفافاً این قسم نوشتن آنرا ثابت میکند که انسان را از شنیدن
آن خوش می آید، بلکه همین حالت سبب رشک شان گشته
عداوت آنرا در دل خود می پروراند، و توجه بیهوده را بآن نمیکند، که تا
عداوت مرتفع گردد و هم اینکار متعدد می بیکدیگر گشته عمومیت یابد
نگار علی حضرت غازی هم واگذار نمیشوند، از هر باب و هر رکن
مجهول ریاد گرفتن آن می سازند و این کتاب که خاص بنام علی حضرت
غازی و آخرت ایفاست این راه و روش است، یکچنین کتابی
بر روی کار آمده که هر خواننده بحض مطالعه و مقابله متن و شرح
که هر دو در یک جلد است، چنان حل کرده بدست آورده میتواند

که محتاج هیچ معلم نمیشود.

و چون در شب پنجم قوس بند است ۱۳۰۳ یک چنان
کشایش در نگار رخنمود که با کل طرز امانی موازنه فرموده چنانکه
طرز جدید هر چند راه بس کوتاه بود مگر بعد ده دوازده روز
بر خواندن بعضی الفاظ مبتدی اقتدار می یافت و کلمات سالان
نتیجه را زود میخواند و بعد ده روز را در طول می شمارند و حال در همان
روز اول بعضی الفاظ از قلم او میبراید، سبب یقین و کمال
شوق شان میگردد و حال چون اینکار را به رتبه بس بلندی
گردیده، لهذا منسوب باصل و بانی خود گشته مستحق (طرز آملانی
در تعلیم ابتدائی) گردید، اگر تفصیل آنرا میخوانید روز اول
شرح مطابق صفحه (۲۱۱) را مطالعه فرمایید.

(تذکره)

چون در کار جدول هم این نکته بعد از طبع شرح آن پیدا شده لهذا تجدید خود
جدول آسان بود، اما اندراج تفصیل آن در شرح امکان نداشتند از آنرو
در اینجا مندرج گردید و آن اینک:

در الفاظ کار هر روزه چون بالا بعضی الفاظ علامه فارق اینچنین «—»

نوشته شده، مخیش اینکه در ابتدا چون کار جدول یافته شد، اولاً سواره و پیاده
 کل حروف واقعه آنروز مبتدی نشان داده میشد، بعد یک یک از الفاظ واقعه
 آنروز با و مرقوم میگروید، بعد از تکرار کار ثمره بهتر اینچنین بخشید که سواره و پیاده هر
 حرف را چون نوشته کرده تواند بعد از آن الفاظ آنرا معلم گفته و مبتدی نوشته
 باشد، چنانچه در روز اول چون حروف سابقه ندارد که الفاظ از آن بسته شود
 از آنرو یک یک جوره را کار نموده باشد چنانکه «با نا» و «بب ن» را
 چون مبتدی یاد بگیرد بعد از آن الفاظ متعلقه آنرا مانند «تاب، بان، باب،
 نان، نانا باب» را معلم گفته و مبتدی نوشته باشد و بعد از تعلیم جوره دیگر،
 باز الفاظ متعلقه آن و بعد از جوره سوم که آخر است باز الفاظ آنرا کار نموده
 باشند، چنانکه بهمان نشان الفاظ هر جوره شناخته میشود.

اما روز دوم و سوم و غیره چون در هر روز حروف سابقه موجود اند
 از آنرو بعد آموختن سواره و پیاده یک حرف الفاظ متعلقه آن حرف را گفته باشند
 چنانکه بموجب بهمان نشان الفاظ هر حرف در جدول هر روز آن ظاهر و
 هویدا است، که باینقسم هر حرف فوراً در ذهن رسوخ مییابد، و زود ضبط
 میگردد چنانکه شدن کار در دوره در یک روز هم امکان دارد.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(سُبْحَانَكَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ)

مِنْ تَبِيبِ الْمَانِيَةِ

مشتبه بوسه حقه

« حصه اول در حرفت سنی و از دانی و تقدیم نقشه حرف بر خواندن آن »

اگر چه این جمله قبل بر منقسم پس سیزده سبق گشته بود. و حال العبد جدول بر جهان جدول
باقیست. مگر وقتیکه اینکار جدول واقع صفحه با بعد در اول قوس سیزده است که از توجیهات با برگاه
این پدر تا جدار غازی مان بر روی کار آمد همان است که جمیع الفاظ واقع جدول،
با نوشتن آن هفت روز با انجام میرسد چنانکه الفاظ مرقومه روز اول جدول به همان روز
از تلفظ غیر نوشته شده که ده میتواند و هم از نوشته غیر خوانده میتواند.

و طریق آموختن کار این جدول از روز اول واقع صفحه ۲۱۱ شرح بتصله این کتاب مفهومی معلوم باشد.
بعد از آن همان است که از صفحه پنجمین تا آخر صفحه شانزده که مشق هر حرف یک
« ی » مساوی شش ورق است، کار یک ساعت است، و وقت کار اطفال از ابتدا
در طرز بناد و یو چهار ساعت سابق برین از زیر غیب که تعلیم بسیار مقدم میگردد، و قتی که اینکار برآمد
و قوت مقناطیسی در این شربت ساینده، بر خورد و کلان نوشت خوان لازم گردید.

لفظ اول بکسر حرف آخر

ذات پاک، تاج شاه، آب صاف، شال ناپاک،
خار پای، چاه پاک، نان شاه، آچار جام، چای خام،
ماه پارسال، باد صاف، یاد یار، کار دانا، حال پاک،
بادام خام، گاه گاو ان، دالان باغ بالا، باران شام،
سامان باغ بالا، تادان چای شام کاکا، نان شام ما.

جان بابا :-

کاکا، آقا لالا، بالایی بام باغ بالا، آتش، آبر، ناک پاک،
چای صاف، کالای شام شان، بالایی بام باغ بادام،
بالایی کار شان، آقا جان، شاه باز خان، جان باز خان،
نمان، جای چار پایان شان، باغ پایان، بالا کار آن بیان

پاچا خان، آن سان، کار دانیان، شاباش.

(مشق این مضمرات و مرکبات باقسام مختلفه خود به حروف)

ا ب ج د ر س ک ص ط ع ف ق ک

ل م ن و ه ی ی ی

آ با جا سا صا طا عا فا کالامام

(سبق دهم)

(۲) ب ج د ر س ک ص ط ع

ف ق ک ل م ن و ه ی ی

(۳) ب ج د ر س ک ص ط ع ف ق ک ل م ن و ه ی ی

ز ی ی ع ع ع

(۴) ع ع ع ع

(۵) ف فقفف .

(۶) ق قققق .

(۱۱) ا دذ رزژ و . طدد، طرر .

(۷) ک (ال) کا، کل .

(۸) ه ها، هه ه .

ج جا ج ج ج .

م ما م م م .

(۹) اب پ ت ث

ج چ ح خ

د ذ ر ز ژ

س س ش ش

ص ض ط ظ
ع غ ف ق
ک گ ل م
ن و ه ا ی ی ی

اگرچه حروف ذیل را شفوی، و وسطی، و حلقی میگویند
مگر از ابتدای لب تا ناف بترتیب مرقوم گشته

(پ م ب ف و ی) (د) (ت ط)

(ز ذ ض ظ) (س س ص ش)

(ش ش ش) (ج چ ق ک گ ل ن)

(خ غ ح ع ا ه)

ا ب پ ت ث ج چ ح خ د ذ ر ز ش

سـ شـ صـ طـ ظـ عـ غـ وـ ذـ

کـ گـ اـ مـ نـ وـ هـ یـ پـ یـ یـ

بـ پـ تـ ثـ نـ یـ

(۱۰) ا ب ت ث ج ح خ ذ

ر ز س ش ص ض ط ظ ع غ

ف ق ک ل م ن و ه ی

پ چ ژ گ

(۱۲ تا ۱۸) ب ن ، ی ت ، پ ث

ب ن ن ، ی ت ت ، پ ن ش

حقن

یا برنج بم بوبی ، نانرنج نم نونی

یا یرتج یم یوپی ، تا یرتج تم توتی
 یا یرتج یم یوپی ، تا یرتج تم توتی
 گلک گلک گلک گلک

حام حام حام حام
 (۱۹) اح درس ص ط ع ک گ ل م و ه

همصیغی همصیغی همصیغی
 ط گ ل س و ی ا ح ک ص م ر

ح د س د ص د ط د ع د ک د ل د م
 ح ر س ر ص ر ط ر ع ر ک ر ل ر م
 (۲۰) ن ف ذ خ ز ض

(تقدخر ضطغ)

(توق قت)

(تشر)

(بج جب)

(چپ پچ)

(آواز دانی)

ظ غ

ت ق

ث ش ژ

ب ج

ی

چ پ

پایان نقطه داران

(۲۲ و ۲۱) ا ا ا

(ا) (ت ط) (ز و ض ظ) (س ص ش)

ا ا ا ای او

ا ا ا ای او

اُ	اِ	آ	اُ	اِ	آ
بُ	بِ	بَ	بو	بی	با
پُ	پِ	پَ	پو	پی	پا
تُ	تِ	تَ	تو	تی	تا
ثُ	ثِ	ثَ	ثو	ثی	ثا
جُ	جِ	جَ	جو	جی	جا
چُ	چِ	چَ	چو	چی	چا
حُ	حِ	حَ	حو	حی	حا
خُ	خِ	خَ	خو	خی	خا
دُ	دِ	دَ	دو	دی	دا
ذُ	ذِ	ذَ	ذو	ذی	ذا

را	ری	رو	رَ	رِ	رُ
زا	زی	زو	زَ	زِ	زُ
ژا	ژی	ژو	ژَ	ژِ	ژُ
سا	سی	سو	سَ	سِ	سُ
شاشی شو			شَ	شِ	شُ
صا	صی	صو	صَ	صِ	صُ
ضا	ضی	ضو	ضَ	ضِ	ضُ
طا	طی	طو	طَ	طِ	طُ
ظا	ظی	ظو	ظَ	ظِ	ظُ
عا	عی	عو	عَ	عِ	عُ
غا	غی	غو	غَ	غِ	غُ

فَ	فِ	فُ	فا	فی	فو
قَ	قِ	قُ	قا	قی	قو
کَ	کِ	کُ	کا	کی	کو
گَ	گِ	گُ	گا	گی	گو
لَ	لِ	لُ	لا	لی	لو
مَ	مِ	مُ	ما	می	مو
نَ	نِ	نُ	نا	نی	نو
وَ	وِ	وُ	وا	وی	وو
هَ	هِ	هُ	ها	هی	هو
یَ	یِ	یُ	یا	یی	یو

(۲۳) جام، خان، دامی، ساد .

جامه خانه دایه ساده

(۲۴) آبا پاتا تا جا چا خا دا ذرا زا ثا

سا ش صا ضا طا عا فا قا

کا گالا مانا وایا .

(مشق هر یک با قسم مختلفه خود بموجب نقاط اگرچه)

(تکرار است برای کم قوتان مفید)

آ، با، جا، سا، صا، طا

عا، فا، کا، ما، یا .

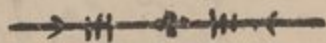
(۲۵) آن، آب، آش، آر، آه، آخ، بار،

باو، باش، باز، باغ، پاو، پای، پاک،

حرف همراه الف

توقف

تاج، تاک، تار، جار، جان، جای، چار، چای،
 چاه، چال، خاص، خار، خان، خاک، خال،
 خام، دال، ذات، راه، زاغ، ساز، شاخ، شاه،
 شام، شال، شاد، صاف، طاق، عام، فال،
 فاش، قاش، کاش، کار، گاو، گاه، گاز، لاف،
 مار، ماش، مال، ماه، ناز، ناک، واخ، وای،
 مای، یاد، یار، دال، ذال، قاف،
 کاف، لام، واو .



اقلام خانه و شناختن نیکو و نیکو از نیکو

ای بر پیت تیر تیر چیر چیر خیر دی
 ذی ری ری ری تری سیر سیر سیر
 صید صید صید طید طید طید
 لید لید لید نید نید نید

نیکو و نیکو

(۲۷ و ۲۸) این پیر پیر عید شیر سیر
 دید نیم خیاک نیل تیت کین فیل تیر
 زین میل چیت چین دین مهر چیم میم
 سین شین

(سُست)

لیک نیش یک میل شیر سیر
 بید میل سبب خیل دیگ ریگ

تیغ پیش میش میخ پیچ تیل هیل سیج

(۲۹) او بو پو تو تو جو جو خو دو زو رو
زو ژو سو شو صو ضو طو ظو عو غو فو قو کو گو

حرف برا
داد

لومو نو وو هو یو .

مشق هر یک با قسم مختلفه خود بتغایر نقاط

بو جو سو صو ضو طو ظو عو فو قو کو گو هو .

خوب زود توت بود مور دور قوت
غوک موش خوک جوق روح روم روک
عود خون دوک چون موم نون .

موقوف بعد او

سیست

(۳۰) شوخ کوت روز پوش توپ

چوب	نوک	گوش	دوز	دوغ	نوش
(۳۱)	زاع	زینغ	زوغ	زغ	زغ
آش	ایش	اوش	اش	اش	اش
چاپ	چپ	چوب	چپ	چپ	چپ
تات	تیت	توت	تت	تت	تت
راح	یج	روح	رح	رح	رح
باد	بید	بود	بد	بد	بد
مار	میر	مور	مر	مر	مر
لاف	لیف	لوف	لف	لف	لف
خاص	خیم	خوص	خص	خص	خص
خاک	خیک	خوک	خک	خک	خک

داگ دیگ دوگ دگ دگ دگ
کاه کپہ کوہ کہ کہ کہ

۱۲۲

آب (۳۳)	آب آب آب	آب (۳۴)	آب آب آب
چاپ	چاپ چاپ چاپ	چاپ	چاپ چاپ چاپ
ذات	ذات ذات ذات	ذات	ذات ذات ذات
تاج	تاج تاج تاج	تاج	تاج تاج تاج
گلچ	گلچ گلچ گلچ	گلچ	گلچ گلچ گلچ

رَح

وَلَح

بَاد

مَال

زَار

نَار

طَاس

قَاش

كَاش

صَاع

دَاع

رَح

وَلَح

بَد

مَل

زَر

نَز

طَس

قَش

كَش

صَع

دَع

رَح

وَلَح

بَد

مَل

زَر

نَز

طَس

قَش

كَش

صَع

دَع

رُح

وُلُح

بُد

مُل

زُر

نُر

طُس

قُش

كُش

صُع

دُع

قَشِش قَشِش قَشِش

لاف

طاق

خاص

ناک

داک

شام

جان

پاو

آه

داه

وای

لف لف لف

طوق طوق طوق

خص خص خص

نگ نگ نگ

دک دک دک

ششم ششم ششم

جن جن جن

پو . پو

آه آه آه

داه داه داه

وی وی .

فرق کسه محض از کسه کلان

ان این

فرق پیش محض از پیش کلان

بد بود

فرق یای سخت از سست

میر میسر

فرق واد سخت از سست

توت تول

در هر کدام این شش جای فوق که نقاط مانده شده مخفیست اینکه از صفحه دو صد و شصت و نهم کتاب حامل المتن معلوم کار کند و یا سخت و سست آنرا خود او یافته برای بستن می نوشته و با خواننده باشد تا در دریافت آن خوب شود و در اینجا بسته و جدا را هم بیاموزاند، چنانکه بعضی الفاظ را بحروف مفردة نوشته و بستن می بسته و ناسته آن نشان دهد "تَمَامُ حَصْنِ الْأَوَّلِ"

حصه دوم ابتدائیه انیس

در کیفیتها مختلفه خواندن روانی زبان

و حصه سوم که در با خط است ریاضی در ضمن همین حصه ختم میشود

سابقه (۱۴)

(۴۲) حق حی من تو وی کی ای دل
شد مد بس شد، رو دو، پس هوش کن
از دو شی، هر یک بر حد کو، سر
رس نه، از چپ چپ به .

(۴۳) که چه ،

از حقایق، حی یعنی لست غور

سَبَق (۱۵)

(۴۴) شاه جان حال شاد باد عرض عذر

فرض هست تحت بخت سخت عمر رفت

طفل خرد پیر مرد زرد گشت آب نان

ملک مال اسپ خرج بخش نور حور

نام کام این آن رزق باد .

سَبَق (۱۶)

(۴۵) سیر سیر

سخت

این پیر بین عید شیر
سیر .

موقوف بعد از خور

فرق کفر و از کلاان باز قناعت و سخت و کفر کلاان

سُسْت
 لیک نیس یک بیل شیر
 دُر دُور دُوز .

مقش خوش روز از
 کلامی است
 سخن سنجان

سخت

خوب زود توت بود مور دور .

سُسْت

شوخ کوت روز پوش توپ چوب .

بند بند شیر

نام حرف جیم میم دال ذال سین شین

(۴۶) داشت کاشت سوخت خشت

تاخت باخت آرد گوشت پوست

الفاظ مختلفه
 در معنی (۱۵)

دوخت دوست نیست کیست
چیت کارد ماند راند شانده .

سَبَق (۱۷)

(۴۷) ابد طلب پدر پسر بتر خطر ادب عیث

غلط خبر کمر مگر مدد کند اگر طبق بود شود

مکس پرد دهن مزه رود

گنه مکن سبق بگو سخن مگو مژه مکش

ملخ مکش ولی بے نهد مدر مکن فقط

سَبَق (۱۸)

(۴۸) اوّل محمد صدیق شّار جبار

غفار عطار دکان بزاز بنا سقا

از قرار ابد طلب یعنی اول جدا

شده یعنی بجز واد و بخواهد

حَمام دَلاک تَرَقّی تَرْتُل .

(۴۹) شریف هنوز کلان بنا نشده .

سلسله اشکال مختلفه بعض خرو

سابق (۱۹)

(۷۷ و ۷۸) بر پیر جام جم جنت جزا صد

سرود حاضر ناظر علم عقل بعد فکر کار
کرد مهر ماش رسم میر هدایت شیا
به بهتر .

سابق (۲۰)

(۵۰) خواجه خواندن خوابش خواستن
خویش خود خواب خور خورشید .

(۵۱) در اینجا فیض آباد صحیح است .
 (۵۲) رحمن الله اسمعيل اسحق لکن
 لهذا سموار .

(۵۳) که استم اسیر کند هوا .
 (۵۴) ماله . (۵۵) اقلم و کاغذ پیار .
 (۵۶) مصطفی موسی عیسی یحیی تورات
 علیهمه اعلی ادنی سفلی معنی .

سکبق (۲۱)

(۵۷) صلوٰۃ زکوٰۃ .

(۵۸) عبد الاحد، عبد الباقي، عبد العلی،
 عبد الغنی، عبد الهادی، عبد الفتاح، عبد الجبار،

عبد الخالق، عبد القادر، عبد المجید، عبد الحمید،
 عبد العزیز، عبد الغفور، عبد الکریم، عبد الودود .
 (۵۹) عبد الرحیم، عبد الرحمن، عبد الستار،
 عبد الشکور، عبد الصمد، بسم الله، عبد الله
 عبد الظاهر، عبد النبی .

سبق (۲۲ و ۲۳)

(۶۱ و ۶۰) عنبر، قنبر، طنبور، زنبور، انبار،
 انبان، پنبر، شنبه، یکشنبه،
 دوشنبه، سه شنبه، چهارشنبه،
 پنجشنبه، ان لم .
 (۶۲) طاہر، ظاہر، ظاہراً، باطناً ثانیاً،

ثالثاً، مثلاً، سابقاً غالباً .

(۶۳) رُوفٌ رَحِيمٌ .

سابق (۲۴)

(۶۴) رسولِ خدا محبوبِ من، پدرِ تو،

پسرِ او، برادرِ وی، مادرِ آنها نگهبانِ من،

خدایِ ما، کلاهِ احمد، نزدِ شما، ماهِ رمضان،

ناکِ کابل، شبِ عید، انبوهِ خلق .

(۶۵) مولایِ من، خدایِ ما، چاقویِ من،

عمویِ شما، کاکایِ شما، خالویِ شما، مانایِ شما .

(۶۶) اعلایِ شما، ادنایِ ما .

(۶۷) گفته‌ او و قلعه‌ آنها، بره‌ آهوی، زرده‌ تخم،

تخت سنجی، مدرسه امامیه .

(۶۸) مسلمة رئیس، رؤوف، انشاء الله،

ایمان کلمه گفتن بزبان، و باوردن ^(۱۳۵) سبب

معنی آن، دین، آیین، مذنب، ملت، قرآن،

واسطه، پیغمبر چهار یار - ابو بکر، عمر، عثمان،

علی، نواسه حسن حسین، بادشاه، امیر وزیر،

قاضی، سپهسالار، نایب سالار، جریل،

برگه، کرنیل، کبطان، یعنی - فرقه مشر، لوا مشر،

غند مشر، کند کشر، تولی مشر، من، تو، او، غیره،

صغیر، کبیر، قبر، سوال، جواب، نیک، منکر،

قیامت، حساب، کتاب، ثواب، عذاب .

سبق (۲۶)

(رقعه از بهر خط بعد از اتمام مشق با حروف از تلفظ غیر)

مشفق معظم و مطاع مکرم مهربان من، اسپ از
محمود که کلاں است و عصفور از غفور که خرد
است صفت من خدمت است و جو خرمیر
محمد ششم حاجی باشی بدیه بهر آهوی خود کرد
بعد بر قاطر پیر ناصر غوغا نمود آخر چهار بیت

سبق (۲۷ و ۲۸)

بابت سج بد بر شش شش لصل لظ لبع لف
بق بقا یک بکا بل بم بن بو به بهانی

سَبَق (۲۹)

(رقعه دوم متعلقه سلسله یکنخانی نرغور در ضمن دو سبق)

مهربان نایب صاحب معزز دارین باشد،
 ترنج و بهی در باغ مانهایت بوست است،
 کوئی خوبی هم دارد، یکنخانه از بهر آتش و نوکر
 هم در انجا هست مد نظر هم دارد، نقل و هر
 نعمت در انجا موجود است، لایق دیدن
 آن صاحب است و هوای این دشت
 مایل بسرو می است، ما و شما دیگر دوست
 جانی هم نداریم، فردا دیدن آنجا ضرور
 بکار است فقط والسلام .

سبق (۳۰ تا ۳۵)

(۶۹) بیاستینج پند پیر پیش پیش
 نبض بيطار تیغ نیف تیق تیقا بیگ بیکار
 بیل بیم بین بنوبنه تنهانی
 (۷۰) بد پند پند پند پند پند

(۷۱) پیر پیر

(۷۲) پیش پیش

(۷۳) پیش پیش

(۷۴) بنی بنی

(۷۵) شی شی

(۷۶) مینا

پنیر سفید بین .

سبق (۳۶)

(رقعه سوم متعلقه سلسله مذکور دو خانگی ضمن سبق)

برادر کرام من، از شفقت دینی بلکه از الفت
بنی نوعی بی طاقت شده برای شمامی نگارم
که زیب و زینت دنیا بقرار رواج اینولا
نهایت بی فایده و بی حاصل و بیهوده است،
و این مردم همه بیمارند، اما نه بیماری که بیکر و سه
شربت نیلوفر، و پنجدانه بیضه مرغ بد و ایشان
علاج فرموده شوند .

سبق (۳۶)

این است که ذات پادشاه بیعیل و فرمان
 روای بی بدل با فکر تیز بین مال اندیش
 و رای جهان پیرای خویش این بیماری عمومی
 که از جهل و بخردی پیش آمده بتوسع علم و
 دانش درینوقت بصحت و بیداری ملت
 تبدیل دادند و همین توجهات بیغایات
 شامانه نیل باینکار، و این رتبه قریب است
 پس باید که ما و شما نیز تا بدرجه انتها براه تبع
 اطاعت پادشاه بماند خود پیوئیم .
 والسلام .

سبوق (۳۸)

افغانستان، - کابل، غزنین، مقر، کلات
 قندمار، کرشک، فراه، سبزوار، هرات
 ترکستان، میمنه، مزار، قطغن، بدخشان
 فیض آباد، پنجشیر، نورستان، جلال آباد
 نقد، طلا، روپیه، پیسہ .

جنس غله، جو، جوار، گندم، ماش، بجنج غیره
 اعضا، پیشانی، بینی، دمان، دندان، زبان
 گردن، دست، انگشت، ناخن، سینه
 شکم، جگر، خلط، خون، بلغم، صفر، سودا .

سیک (۳۹)

فیل، شتر، اشتر، اسپ، قاطر، دشت، کوه،
 بلنک، گرگ، روباه، شغال، سگ،
 گربه، خروس، ماکیان، پرند، گنجشک،
 مرغابی، بلبل، مینا، طوطی، شکار، بیکار،
 یراق، تفنگ، تفنگچه، شمشیر، پیش قرض،
 حرب، سپر، نیزه، مقدمه، لوا، توپخانه، پلتن،
 رساله، کل، لشکر، قوت، قوت، پلو، چلو،
 شوربا، قروت، مشفق مهربان، حرکت چه؟
 ضمه پیش، کسر زیر، فتح زیر، حرف چه؟ ساکن
 مشدود، موقوف، مفرد یکی، جمع بسیار،

سند سال شهر ماه، یوم روز، لیل

شب

(۷۹) مالک الملک خدای ما، ابو حنیفه امام،

امیر امان الله خان پادشاه ما .

سابق (۴۰)

(رقعه چهارم که یکنه در بین و حروف دارد)

ارجمندان عبد الباقی کبطان و جبو، و محمد امین

و محمد رفیق، و عبد الله، و خیر الله، و عبد السمیع،

و عبد الستار، و صفدر جنگ منگل، و عثمان

غنی، و حفظ الهی بوده کامیاب و امان باشند

چند دفعه قبل برین بطریق نصیحت از غریب و

خیانت شمارا منع کرده و گفته ام که فیض هر دو
جهانی و عیش جاودانی در تحصیل هنر و رستی
بر منهلج نبوی است، اما چکنم پیهات و
هزاران حیف که گفته های من بر شما هیچ تاثیر
نمیکند.

سبق (۴۱ و ۴۲ و ۴۳)

میل و رغبت بآن ندارید، خیلی سبک
مغز آدمای بودهاید، خیر است انشاء الله
تعالی حقیقت سخنان من در آیند بشما معلوم
و میرهن خواهند گشت، و در سخنان من بسیار
مداهنت هیچ نیست و از صاف گوئی و بی

شیرین میشود آن آهنگری را که بر دکان بند
 نشسته و میضه شده بود، پیل بد مید،
 هنوز آهنگش گرم است هنگامیکه سرد شود،
 باز شایین و یکدسته آهنی از بهر آب چگونه
 ساخته خواهد توانست .

الفاظ متعلقه هر سبق بتدیان خواند میشود

سبق (۴۴، ۴۵، ۴۶)

(رقعه پنجم که دو خانه درین دو حرف دارد) شن
 عالیجاان محمد حنیف خان و عتیق الله خان بسکیت
 احمد الله و الله که مفتنان خبیث و طنبور زنا
 قبیح، فتنه انگیز از هیئت شما هیئت شان

متغیرش به جنبش نموده جمله از قبیلہ شمارفتند
 عینک چشم شما که غیبش نموده بودند، از
 بیابک آورده و درینجا مانده بود، بدست
 محمد کبیر ولد محمد منیر خیری فرستاد م
 تقیض فرمایند، و نیز مینگارم که حال چنین
 سیدها و غیبی درین ما و شما نیست که سدر او
 رفتنم گردد، و بگویم که نیتوانم البته در رسیدن
 بنجد مت ملاقات هیچ دریغی نمیکنیم، که بعینه
 یوم پنجشنبه مع شہسوار خان نشی و عیسی نام
 حبشی لقمی میرسم انشاء اللہ تعالی .
 کہ عدم رفتنہا را حال بسی نیست، منتظر

باشید، باقی السلام علیکم وعلی من
تدیکم .

سَبَق (۴۷)

(یکسال این دوازده ماه است)

محرم، صفر، ربیع الاول، ربیع الثانی،
جمادی الاول، جمادی الآخر، رجب،
شعبان، رمضان، شوال، ذیقعد،
ذی الحجه، روزاول هرماه را غره خوانند،
و آخرماه سی روزه را سلخ گویند .

سَبَق (۴۸)

(۹۱) ای احمد کعبه را شناسی و حقیقتش را

میدانی؟ ببله آقا میدانم کعبه یکنانه است
 در شهر مکه چهار دیوار و یکدروازه و بام دارد،
 هر مسلمان هر جا که باشد رو بآن طرف نموده
 نماز میکند و زیارت آن خانه راجح گویند
 و مرقد پیغمبر مادر شهر مدینه است آنحضرت
 رحمت خدا بروی باد، ده سال پیش از
 وفات خود شهر مکه را گذاشته بدین شهر
 و گذاشته جای خود را بهجرت گویند.

سابق (۴۹)

از هجرت تا امسال یک هزار و سه صد و چهل و
 سال میشود، و مردمان در کاغذهای خود

همین حساب را مینویسند، و این را سته
کاغذ گویند، و محرم آینده سته یک هزار و
سه صد و چهل و چهار خواهد شد.

سبب (۵۰)

ای پسر خوبی سیرت ضرور است، نه
خونی صورت، بکالا و کلاه و دریشی خوش
مباش، اگر تکه آن مرغوب است بافنده
آن خوبست بشما چه؟ اگر برش و
دوخت آن صافست کمال خیاطست
بشما چه؟ و برویه دریک ساعت هر کس حنوت
ساخته میشود چرا که هم بزاز بسیار است

و هم خیاط .

بے اگر درجه امتحان را زیاده برده باشی
 و خویهای خوب هم داشته باشی بلا شک
 خوش باش زیرا که آن خوبی ذات خود
 شماست، ای پسر شوق چه بازی و چه
 خوراک داری، آنهمه در سبق موجود اند
 عزت و رویه هر دو بواسطه سبق پیدا
 میشود، و رویه باز هر چیز خریدیه میشود
 و این رویه باز تمام هم ندارد، دین
 دنیا هر دو بواسطه سبق حاصل میشود .

سبق (۵۱)

(رقعه ششم بالفاطه خانگی)

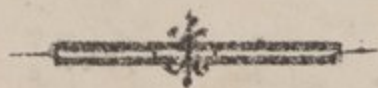
محبت بنیان سیاه و پنهان میر محمد نقی را سلام الله
 تعالی بصیرت از بصارت بهتر است
 مینا بیج کار می بیند شمیم سعادتمند را بسین تنها کو را
 نمیکشد غفلت و تبلی را هرگز نمیکند پیش پدر ظاهر
 بین بنیه در گوش از اقسام نان و شیر نمیکند رو
 خود بینی مینا هوسی بدلیل است بیتابی از
 مینوایی و مینصوایی یکپایان بی تنگی منطیری
 هست که چیزی در آن گفته نمیشود زیر غیبت
 صبیحه برادر شما در جمیع مضامین جویت زیاده

عقل متجرب اندیش نصیب باد و اسلام .

سبق (۵۲)

(رقعه هفتم بالفاظ چهار خانگی)

نجا بتینا با چون میدانم که عواقب امور را
می بیند از انزو و حاجت تنبیه نیست و بخوبی
می بینیم که از آنچه بیننا و بینکم گذشته حال هیچ
اثری از ان نمانده از انزو و در تبیین مقال
میگویم که دورنگی و سفینیت از میان برداشته
باید که طریق تبیین را پیروی نمایم .



(یا و گرفتار خواندن خط شکسته در ضمن)
(سببها سابقه)

سابق (۵۳)

(۹۰) حق عمر من تو مرا که لرزه شره
بشر رو دو پر شره که از شر
هر یک بر حد کو سر سر رس نه
از چپ چپ به ،

چه .

شما جان حال شاه ، بار ، عرض ، عذر ،
فرض ، بهت ، تحنت ، بخت ، سخت ، عمر ، فرت ،
طفره ، پیر ، محمد ، زرد ، گشت ، آب ، نان

ملک، مال، رتیب، خنج، بخش، نور، حوا
 نام، کام، این گنج رزق بار .
 یا سب سبخت

ایمن، پیر، بین، غیر، شیر، اسیر .
 یا سب سبخت
 یک، نیشتر، بیگ، بید، شیر، اسیر .
 واو سبخت

غیب، زفو، قوت، بو، مور، مور .
 واو سبخت

شرف، گشت، دود، پوشش، قیب، عجیب .
 یمن، سبخت، شیر، اسیر، نام، حرف

جیمیم طلع طلع سین شین
 داشت داشت بوخت ساخت
 تاخت باخت آلو گوشت پوست وخت
 دست نیت نیت چیت کالو نر
 لدر شانه

ابر طلب پدر پتر تر خط لوب عبث
 غلط خبر، کمر مرود کند لگ طبع بو شو،
 مگر چه دهنه مزه ره گنه مانع
 سبق بگو، مخفی نگه، مژه بشیر مانع
 مکش، دلی به خدر هر مانع فقم
 اندر منج صبیق شانه جبا غطا عطا

دکان بنواز بنا حمام و لاک ترقه تنزل
شریف هنوز کلان بنا نشاء .

خلبه خلانن خلهر خلستن
خویش خو خللب خور خورشید .

در اینجا فیض آرا صبح است .
رحم الله تمهید استحق لکن لهذا تموار .
هستم کسیر کنند هولا - ماله .

مصطفیٰ بنو عیسیٰ یحییٰ نورانی علیهم
عالمه سلفه معشر .

صلوة زکوة

عبد الله عبد الباق عبد العبد عبد الغفر

عجل العباد عجل الفتح عجل الجبار عجل الخالق
 عجل القادر عجل الحميد عجل المجيد عجل العزيز
 عجل الغفور عجل الكريم عجل الوهوب
 عجل الرحمن عجل الرحيم عجل الشار عجل الشكور
 عجل الصمد بسم الله عجل الله عجل الظاهر عجل البز
 سبقت (۵۴)

بدار ارجمنه رخ، خنج باندر از تخته خوج
 خای طبره ارف مزن از بازر فها
 بیچاره در پشربیک مباشر هر
 کوشش زیاده نموده بدرجه ۴ رسید
 میرانش قاهر اعتبار نیت وجه عجل الله

محمد صالح چه دانش علم محکم گیر
 رضا رضا و شنوای گوار و لعل
 دانش است، پنجه روی پخته کاه
 و قیمت یکر اس لپ فرستاده
 بوی رسیدنی ده بر خور دار بشیر
 و اسلام یوم جمعه غره جمعه ۱۳۰۳ شمسر
 و در خط شکست یک نقطه همان است که شناخته
 میشود، اما دو نقطه را مثل یک خط خوردند و بنویسند
 و سه نقطه با لامشاهت بهفت، و پایان بهشت
 دارد مانند «بلات حین عبد القیوم ثبت شد»



صد	د	یگا	سه درجه فقره ساده
صد هزار لکا	د هزار	یگا هزار	سه درجه فقره هزار
صد میلیون ده کروڑا	د میلیون کروڑا	یگا میلیون ده لکا	سه درجه فقره میلیون
صد املیاری کهرنا	د املیاری ده اربا	یگا املیاری اربا	سه درجه فقره املیاری

کار آمد نوشتن، حفظ سیرچه آن می باشد یا پختن -

صد املیاری	د املیاری	یگا املیاری	صد میلیون	د میلیون	یگا میلیون
صد هزار	د هزار	یگا هزار	صد	د	یگا

قمر ماہتاب و شمس آفتاب را گویند
و هر کدام ایشان سال و ماہی بخود دارند
چنانکہ یکسال قمری آن دوازده ماہ است
کہ قبلین گفته شد و هر کدام این ماہها گاهو

بیست و نه روز و گاهی سی روز می آیند،
اما در هر سال ضرور ششماه سی روز،
و ششماه بیست و نه روز میباشند، و روز
اول بهرام را غره خوانند و روز آخر ماه سی روز
را سلخ گویند، پس همه روزهای این سال
قری سه صد و پنجاه و چهار میشود، و سال
شمسی عبارت ازین چهار فصل است:
بهار، تابستان، خزان، زمستان
و روز اول بهار را نوروز گویند.



سبق (۵۶)

(خواندن هر لفظ اجنبی بتوسط حرکات)

«شناختن حروف عربی بمقابل این فارسی»

(۸۰) بادشاه ما آرام و برقرار باد،

از خوش نیتی حضرت او در کل کارها

دین دولت انقدر آسانی حاصل خواهد

شد که جای حیرت باشد، پس لازم که

ما شکر کنیم.

عربی

بادشاه ما آرام و برقرار باد از خوش

نیتی حضرت او در کل کارها

دین و دولت انقدر آسانی حاصل
خواهد شد که جای حیرت باشد

پس لازم که ما شکر کنیم .
این سه رقم حرکات یکبار بخواند، و باز در هر قسم
خواندن یکبار هم حرفی از بتدی بخوابد

اَبَ تَ ثَ جَ حَ خَ دَ ذَ رَ زَ سَ شَ صَ
ضَ طَ ظَ عَ غَ فَ قَ کَ لَ مَ نَ وَ هَ هَ
عَ یَ یَ یَ یَ .

اَبَ تَ ثَ جَ حَ خَ دَ ذَ رَ زَ سَ شَ صَ
ضَ طَ ظَ عَ غَ فَ قَ کَ لَ مَ نَ وَ هَ هَ یَ
اَبَ تَ ثَ جَ حَ خَ دَ ذَ Rَ Zَ Sَ شَ صَ

طُظْ عُغْ فُكُ اُمُزُ وُهْلُهُ يُو.

قسم متون یعنی نون دار

اَبَا تَا ثَا جَا حَا خَا دَا ذَا رَا زَا سَا شَا
صَا ضَا طَا ظَا عَا غَا فَا قَا كَا لَا مَا نَا
وَا هَا يَا .

اِب تِ ثِ جِ حِ خِ دِ ذِ رِ زِ سِ شِ
صِ ضِ طِ ظِ عِ غِ فِ قِ كِ لِ مِ نِ

وِ هِ يِ .
اَبُ تُ ثُ جُ حُ خُ دُ ذُ رُ زُ سُ شُ
صُ ضُ طُ ظُ عُ غُ فُ قُ كُ لُ مُ نُ
وُ هُ يُ .

در متون داران هر حرف آن کلان نوشته شده بسبب اینکه تنوین با آخر می باشد و حرف آخر کامل از تنویم میگذرد .

سه جوره دیگر که بالف و زبر خجری، و بیا و کسیر خجری
 و بوا و وضمه معکوسه خجری، در خواندن تفاوت دارند
 مگر بچنین کسیر وضمه بجز «ه» دیده نشد

ا ب ا ت ا ث ا ج ا ح ا خ ا د ا ر ا ز ا س ا ش ا
 ص ا ض ا ط ا ظ ا ع ا غ ا ف ا ق ا ک ا ل ا
 م ا ن ا و ا ه ا ی ا .

ا ب ث ث ج ح خ د ذ ر ز س ش
 ص ض ط ظ ع غ ف ق ک ل م
 ن و ه ی .

ای بی تی تی حی حی خی دی دی
 ری زی سی شی صی صی

طی ظی عی عی فی فی کی کی بی بی
فی وی ہی ہی پی .

۱۰
او بو تو تو جو جو دو دو زو زو
سو شو صو صو طو طو غو غو فو
تو کو لو مونو وو هو یو .
ه معه .

سبق (۵۷)

از قرار «حق ، حی»

إِلَ هُمْ مَخَّ يَعْلَمُ لِلْأَمْرِ أَوْ أَنْزَلَ مَعَ مَخَّ
بُنْ نَسْرَ إِنْ مَرْمُقْ أَحْ بَرْ كَا سِرْزَقَا .

«ب» بیار و بدو شد : «ا» در لفظ آمده فقط .

مُشَدِّدٌ

عَمَّ كَلًّا وَهَاجًا إِنَّ إِنَّا نُبْجَا
 فِي الصُّوْرِ فِي الدُّنْيَا سَبَّحُوا كَذَبُوا
 رَبِّ السَّمَوَاتِ وَرَبَّنَا السَّمَاءِ الدُّنْيَا

«عالت» سَبَّحُوا (٥١) بِهَا

مَعَاشًا خَاشِعَةً فِي الْخَافِقَةِ فَخِرَةً ط
 طَوًى طَطْعًا طَيَّعًا طَيَّزًا ط

ضَمِيرٌ

كَتَبَ كَتَبًا كَتَبُوا كَتَبَتْ كَتَبْنَا كَتَبْنَ
 كَتَبَتْ كَتَبْنَا كَتَبْتُمْ كَتَبْتِ كَتَبْنَا كَتَبْنَ
 كَتَبْتُ كَتَبْنَا

معنی را هم درین سلسله ذیل بآگفت

سابق (۵۹)

هُوَ هُمَا هُم هِيَ هُمَا هُنَّ
أَنْتَ أَنْتُمَا أَنْتُمْ أَنْتِ أَنْتُمَا أَنْتُنَّ

أَنَا نَحْنُ .

خَلَقَهُ خَلَقَهَا خَلَقَهُمْ خَلَقَهَا خَلَقَهَا خَلَقْنِ
خَلَقَكَ خَلَقَكُمَا خَلَقَكُمْ خَلَقَكَ خَلَقَكُمَا خَلَقَكُنَّ

خَلَقَنِي خَلَقْنَا .

إِيَّاهُ إِيَّاهُمَا إِيَّاهُمْ إِيَّاهَا إِيَّاهُمَا إِيَّاهُنَّ
إِيَّاكَ إِيَّاكُمَا إِيَّاكُمْ إِيَّاكِ إِيَّاكُمَا إِيَّاكُنَّ

إِيَّايَ إِيَّانَا .

عَلَيْهِ عَلَيْهِمَا عَلَيْهِمْ عَلَيْهَا عَلَيْهِمَا عَلَيْهِنَّ
 عَلَيْكَ عَلَيْكُمَا عَلَيْكُمْ عَلَيْكِ عَلَيْكُمَا عَلَيْكُنَّ
 عَلَى عَلَيْنَا .

سبق (۶۰)

مشکلم سخن گوینده را گویند، مخاطب آنکه سخن
 باو می کنند، غائب آنکه سخن از وی گویند
 مذکر، مرد، مؤنث، زن، مفرد، یکی، تثنیه، دو،
 جمع بسیار .

(اوزان فعل ماضی معلوم مثل ماثلک فی مجرور بهر سه حرکت عین می آید)

فَعِلَ فَعَلَا فَعَاوَا فَعَلْتُ فَعَلْتَا فَعَلْنِ
 فَعَلْتِ فَعَلْتُمَا فَعَلْتُمْ فَعَلْتِ فَعَلْتُمَا فَعَلْنِ

فَعَلْتُ فَعَلْنَا .

سَبَقُ (۶۱)

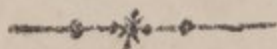
(اوزان فعل ماضی مجهول که از همه ابواب این یکسان یکسر عین می آیند)
 فَعَلَ فَعِلًا فَعِلُوا فَعِلْتَ فَعِلْتَا فَعِلْنَ
 فَعِلْتَ فَعِلْتَا فَعِلْتُمْ فَعِلْتِ فَعِلْتَا فَعِلْتَن
 فَعِلْتُ فَعِلْنَا .

(فعل مضارع معلوم مثل ما شب که بهر سه حرکت عین می آیند)
 يَفْعَلُ يَفْعَلَانِ يَفْعَلُونَ تَفْعَلُ تَفْعَلَانِ يَفْعَلْنَ
 تَفْعَلُ تَفْعَلَانِ تَفْعَلُونَ تَفْعَلِينَ تَفْعَلَانِ تَفْعَلْنَ
 اَفْعَلُ اَفْعَلْنَ .

(فعل مضارع مجهول ابواب مذكورة بحركات يعنى يفتح عين سين)
 يُفَعِّلُ يُفَعِّلَانِ يُفَعِّلُونَ تَفَعَّلُ تَفَعَّلَانِ يُفَعَّلَنَّ
 تَفَعَّلُ تَفَعَّلَانِ تَفَعَّلُونَ تَفَعَّلَيْنِ تَفَعَّلَانِ تَفَعَّلَنَّ
 أَفَعَّلُ أَفَعَّلَانِ أَفَعَّلُوا .

سَبَقَ (۶۲)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 (۱۱) لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ
 لَا إِلَهَ نِستِ چ معبود برحق و سزاوار پرستش إِلَّا اللَّهُ
 مگر خدایتعالی محمد رسول الله حضرت
 محمد صلی الله علیه وآله وسلم فرستاده خداست .



سَبَقُ (۶۳)

(۸۲) نُوحِيْ هَا .

(۸۳) اَوْحِيْ نَا .

(در حالت وقف که یکی از حروف مدّه ماقبل آخرا باشند)

(مدّ اوسط می شود)

يَعْلَمُونَ ط احَادِيْث ط اِلَى الظُّلُمَاتِ ط

(۸۴ و ۸۵) «سُوْءَ الْعَذَابِ - مَا لَهُ اَخْلَافٌ ط»

«فِيْ اَعْنَاقِهِمْ - مِنْ دُوْنِ الْهَةِ»

«مَا اَغْنٰى - اُولٰٓئِكَ»

سَبَقُ (۶۴)

وَلَا الضَّالِّينَ ط

(١٦) (م ع ه ض ط) (ج)

(لا ص ل) (ص ز ق)

« ر » ولفظ مُبَارَكِ « اللّٰه »

(قَرِيبٌ رَحِيمٌ كَافِرُونَ)

(وَأَسْتَغْفِرُهُ أَرْسَلَ قُرْبَةً)

(بِسْمِ اللَّهِ مِنْ اللَّهِ رَسُولُ اللَّهِ)

سَبَقَ (٦٥)

(١٧) نى س ر م ل و ن

« ل » أَنْ لَا خَوْفٌ جَمِيعٌ لَدَيْنَا

« ر » مِنْ رَبِّهِمْ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ

« نى » مَنْ يَشَاءُ خَيْرًا يَرَهُ

« م » مِنْ مَّسَدٍ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ .

« ن » مِنْ نَّاصِرِينَ رِجَالًا لَا تَوُحِي .

« و » مِنْ وَائِلٍ بِمَغْفِرَةٍ وَأَجْرٍ .

و بعد هر نون لت خور اگر یکی از حروف حلق آید، در آن حالت

خود نون خوب ظاهر معلومدار خوانده میشود، و « حرف

حلقی شش بود ای نور عین - همزه، ما و حا و خا و عین

عین » مانند :-

مَنْ أَمَّنْ عَنْهَا مَنْ حَضَرَ مَنْ خَشِيَ

مَنْ عَمِلَ مِنْ غَفْوَةٍ .

و غیر جا مانند کوره باخا خوانده میشود که غنه در آن میباشد، مانند :-

مَنْ ذَا الَّذِي عِنْدَهُ .

سَبَقُ (٦٦)

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ۝ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ۝ مُلِكِ
 يَوْمِ الدِّينِ ۝ إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ ۝
 اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ ۝ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ
 عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ ۝ آمِينَ.

سَبَقُ (٦٧)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 أَلَمْ تَرْكِبْ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ ۝ أَلَمْ
 يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ فِي تَضْلِيلٍ ۝ وَأَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا
 أَبَابِيلَ ۝ تَرْمِيهِمْ بِحِجَارَةٍ مِّنْ سِجِّيلٍ ۝ فَجَعَلَهُمْ

كَمْ صَفِ مَّا كُولُ

سبق (٦١) مِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لَا لِفِ قَرْيَةٍ ۖ اَلْفِيهِمْ رَحْلَةَ الشِّتَاءِ
وَالصَّيْفِ ۖ فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ ۖ
الَّذِي اَطَعَهُمْ مِّنْ جُوعٍ ۖ وَامْنَهُمْ
مِّنْ خَوْفٍ ۖ

سبق (۶۹)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالْإِيمَانِ ۚ فَذَلِكَ الَّذِي
يَدْعُ الْيَتِيمَ ۚ وَلَا يَحْضُ عَلَى طَعَامِ الْمُسْكِينِ ۚ
فَوَيْلٌ لِلصَّالِينَ ۚ الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ

نیشکار هم فرقی داشته باشند.

سَاهُونَ ۖ الَّذِينَ هُمْ يُرَآءُونَ ۖ وَيَمْنَعُونَ
الْمَاعُونَ ۖ

سَبَقَ (٧٠)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ ۖ فَصِلْ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ ۖ
إِزْشَانِيكَ هُوَ الْآبَتُ ۖ

سَبَقَ (٧١)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ ۖ لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ ۖ
وَلَا أَنْتُمْ عِبُدُونَ مَا أَعْبُدُ ۖ وَلَا أَنَا عَابِدُ
مَا عَبَدْتُمْ ۖ وَلَا أَنْتُمْ عِبُدُونَ مَا أَعْبُدُ ۖ

لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ ۝

سَبَقَ (٧٢)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ وَرَأَيْتَ النَّاسَ
 يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا فَسَبِّحْ بِحَمْدِ
 رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ ۚ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا ۝

سَبَقَ (٧٣)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ ۚ مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ
 مَالُهُ وَمَا كَسَبَ ۚ سَيَصْلَىٰ نَارًا إِذْ ذَاكَ
 لَهُبٌ ۚ وَامْرَأَتُهُ ۚ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ ۚ فِي

جِدْهَا جَبَلٌ مِّنْ مَّسَدٍ ۝

سَبَقَ (٧٤)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ ۝ اللَّهُ الصَّمَدُ ۝ لَمْ يَلِدْ
وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ ۝

سَبَقَ (٧٥)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ ۝ مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ ۝
وَمِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ ۝ وَمِنْ شَرِّ
النَّفَّاثِ فِي الْعُقَدِ ۝ وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ
إِذَا حَسَدَ ۝

سَبَقُ (۷۶)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ ۝

إِلَهِ النَّاسِ ۝

الَّذِي يُوسِّسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ ۝

الْإِحْنَةَ وَالنَّاسِ ۝

(اجزاء نماز که بعد از حفظ این باز نماز با افعال و اقوال باید که)

(نشان داده شود)

سَبَقُ (۷۷)

اللَّهُ أَكْبَرُ ، سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ
وَتَبَارَكَ اسْمُكَ وَتَعَالَى جَدُّكَ وَلَا إِلَهَ غَيْرُكَ .

سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ .

سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ .

رَبَّنَا لَكَ الْحَمْدُ .

سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى .

سَبَقَ (٧٨)

الْحَيَّاتُ لِلَّهِ وَالصَّلَاةُ وَالطَّيِّبَاتُ

السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ

وَبَرَكَاتُهُ السَّلَامُ عَلَيْنَا وَعَلَى عِبَادِ اللَّهِ

الصَّالِحِينَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ

أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ .

سَبَقُ (٧٩)

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ
عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَعَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ
اللَّهُمَّ بَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا بَارَكْتَ
عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَعَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ
اللَّهُمَّ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ
حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ .
السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ .

سَبَقُ (٨٠)

(دُعَاءُ بَعْدَ إِزْمَارِ نَمَازِ فَرَضٍ)

اللَّهُمَّ أَنْتَ السَّلَامُ وَمِنْكَ السَّلَامُ وَ

إِلَيْكَ يَرْجِعُ السَّلَامُ حِينَ رَبَّنَا بِالسَّلَامِ
وَادْخُلْنَا دَارَ السَّلَامِ تَبَارَكْتَ رَبَّنَا وَ
تَعَالَيْتَ يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ .

سَبَقُ (۸۱)

همه افعال و اقوال هر نماز را یاد داریم، و این همه اقوال نماز
زبانی خوانده میشود چنانکه حرکت لب نماز گذار باید دیده
شود الا نیت که آنرا از زبانی یاد گرفته ایم، اما وقتی که
بر نماز ایستاده میشویم آنرا بدل میگوئیم که نیت فرض
است و آن عبارت از اراده دل است نه بزبان،
پس مباد آن ساقط شود، چنین است امضای
امام ربانی مجدد الف ثانی.

(سناختن بهشت و افغانی)

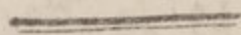
(۸۸) ت ش خ ح د ر ز بن فر .

(۸۹) کانه د دنگرمزه غوینی توله

خلورخای کری .

خدای موراوله ، بنه راغلاست ،

ستری مسی ، د خه شی میل لری .



(قایم مقام کتاب سال اول فارسی)
 ای احمد هر کدام این چهار فصل چند روز است
 و میل چیست؟ جناب آقا فصل بهار نود و
 چهار روز است، سی و یک روز اول آنرا حمل سی
 و یک روز دیگر آنرا ثور، و سی و دو روز آخر آنرا
 جوزا گویند؛ فصل تابستان نود و سه
 روز است، سی و یک روز اول آنرا سرطان
 و سی و یک روز دیگر آنرا اسد، و سی و یک روز
 آخر آنرا سنبله گویند؛ فصل خزان هشتاد و نه
 روز است، سی روز اول آنرا میزان،
 و سی روز دیگر آنرا عقرب، و بیست و نه روز

آخر آنرا قوس گویند؛ فصل زمستان هم هشتاد و نه
روز است بیست و نه روز اول آنرا جد، و سی روز
دیگر آنرا دلو، و سی روز آخر آنرا حوت گویند.

سابق (۸۴)

و این روز از ده ماه فصلی را بنظم چنین آورده اند:-
سرمل پس ثور پس جوزا و سرطان و اسد
سنبله میزان و عقرب قوس جدی و دلو و حوت
و عدد این ماهها را بحساب بیچین منطوم نموده
لا و لا^{۳۱} ل^{۳۲} لا و لا^{۳۳} لا^{۳۴} شش^{۳۵} است
ل^{۳۶} ک^{۳۷} و ک^{۳۸} ل^{۳۹}، شهر و ر^{۴۰} ک^{۴۱} است
و همه روزهای این سال شمسی را چون

جمع کنیم سه صد و شصت و پنجاه و پنج روز میشود،
پس این سال شمسی از آن سال قمری یازده
روز کلان شد.

سابق (۸۵)

ای احمد این تفاوت یازده روز را بطریق
مثال برای من دانسته کرده میتوانی؟
بله صاحب میتوانم مثلاً اگر یکوقت
چنان برابر شود که یکروز هم اول محرم و هم
نوروز باشد، از آنروز چون سه صد پنجاه و
چهار روز بگذرد سال قمری کامل میشود
ضرورت است که محرم دیگر نشود، اما چون

یازده روز دیگر هم بگذرد سال شمسی هم
 کامل خواهد شد، پس روز دوازدهم آن
 محرم، باز نوروز خواهد بود، و اسامی ماهها
 شمسی را بترکی رومی چنین آورده اند :-
 مارث و نیسانست و مائیس و باجریان و تموز
 هست آغستوس و المول و دوتشرین ایوان
 بعد از آن باشد دو کانون از شهر ترک روم
 زیر اسامی چون توگدشتی شتا طش حوت
 و ماههای انگیزی را اینچنین نظم کرده اند
 جنوزی و فروزی و ماچ اپریل و مه
 جون و جولائی و آگست و ستمبر هم بدان

هست اکتوبر نو مبرهم و سمبر آخرین
 بعد ده از جدی باشد اول انگلیزیان
 و ترکان هر سال شمسی را میل گویند،
 و بنام یک حیوانی یاد میکنند و دوازده
 سال را یک دوره خوانند .

سبق (۸۷)

و نام این دوازده سال بزبان ترکی و فارسی
 بنظم اینست

لازم بحفظ
 پچمان و اود و بارش و توشقان و لوتی میل
 پیلان و یونت و قوی بود نامهای سال

پیشگی نیل پس تخا قوی، بیت سبب بعد از آن
 تنگوار آید آن، که شوی صاحب کمال

سابق (۸۸)

موش و قبر و پلنگ و خرگوش شمار
 زین چارچو بگذری نهنگ آید و مار
 و انگاه به اسپ و گوسفند است حساب
 حمد و نه و مرغ و سگ و خوک آخر کار
 و چون در فارسی بستی از الفاظ عربی
 بهم می آیند، از آنرو معلم در تحت حرکات آن
 گوشش میکند، پس لفظیکه بر وزن مفاعله
 باشد ما آنرا می شناسیم، بالضروره بفتح عین میخونیم

مانند: - مذاکره، مناظره، مغالطه، مدافعه
 مبادله، مناقشه، مجادله، مرافعه، مکالمه، مطالعه
 مصافحه، معانقه، محافظه، مخالفت، منافقت
 ممانعت، مشالفت، مفارقت، موافقت
 مسابقت، متابعت، مناسبت، مشابَهت
 مجالست، مجالست، مخالطت، مساعدت
 مظاہرت، مداہنت، مداخلت، مشارکت.

سبق (۸۹)

اما آن اسم فاعل شان میباشد که بکسر عین
 یعنی بکسر ماقبل آخر خوانده میشود، مانند:
 مخالف، منافق، مناسب، موافق، مطابق، مجاب

و بسا می باشد که بموجب حرکات ،
 معنی بالکل چه میشود ، چنانکه بعضی میگویند
 که من مستحقم بفتح حاء مجهله بخيال اینکه
 صاحب حق میباشم ، آن دیگر باید
 که حق مراد بد ، و آن یکسر عین یعنی یکسر حا
 خوانده میشود و بفتح حا که او خوانده در حقیقت
 چنان معنی میدهد ، که استوارم بر اینکه
 من ملائمتم حق او بر من است .

سبق (۹۰)
 (۹۲) ایچہ نو جی کل سبب و شیت شتہ ضطع .

	ا	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط
	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
ی	ک	ل	م	ن	س	ع	ف	ص	
۱۰	۲۰	۳۰	۴۰	۵۰	۶۰	۷۰	۸۰	۹۰	
ق	ر	ش	ت	ث	خ	ذ	ض	ظ	ع
۱۰۰	۲۰۰	۳۰۰	۴۰۰	۵۰۰	۶۰۰	۷۰۰	۸۰۰	۹۰۰	۱۰۰۰

ارقام نہ گانہ پنچد قسم

فارسی	یک	دو	چهار	پنج	شتر	ہفت	بشت	نہ	صفر
ہندی	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
ترکی	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
انگریزی	1	2	3	4	5	6	7	8	9
انگریزی	1	2	3	4	5	6	7	8	9
انگریزی	1	2	3	4	5	6	7	8	9
انگریزی	1	2	3	4	5	6	7	8	9
انگریزی	1	2	3	4	5	6	7	8	9

سبق (۹۱)

عنونها

برای پادشاه نویسد

تصدق حضور شوکت و فوراً مراحم نشور علی حضرت پادشاه معظم
غازی خود شوم عرضداشت نور احمد ولد سلطان احمد
قوم علینرائی ساکن بشت رود قندمارا اینکه :-

برای زیر و سپهسالار نویسد

جناب عالی قدر جلال التما بخدمتی معظنی وزیر صاحب معارف
یا شرار سپهسالار صاحب دام مجد هم .

سبق (۹۲)

برای بعضی معززین نویسد

جناب صاحبی امید گاهی مطاع معظم خا نصاحب یا
 فرقه مشر صاحب (یا) لوا مشر صاحب (یا) غن مشر
 صاحب (یا) کند کشر صاحب ضاعف القدا غرا نهم
 و دیگر اصطلاحات جدیده را که در آخر کتاب هذا
 اند کار نموده باشد .

برای پدر نویسد

فدای حضرت قبله گاه معظم خود شوم ؛ تصدق حضرت
 قبله امجد خود شوم ؛ فدایت شوم .

سابق (۹۳)

برای بعضی کلانان استاد خود نویسد ، مگر کلانان را
 همین عنوان بدون لفظ استاد مرقوم دارد

صاحب معظم مطاع مکرم جناب استاد محترم خود را خادم دعا گویم

برای کاکای خود نویسد

عم معظم بسیار شفیق محترم عطف و شفقت شیم خود را خادم و مخلصم

برای ماما نویسد

مخدوم مکرم مطاع محترم جناب ماما صاحب راز و اشفاقم

برای برادر کلان نویسد

صاحب معظم مخدوم محترم جناب آقا لالی خود را خادم

سابق (۹۴)

برای برادر خود، یا فرزند خود نویسد

نور چشم ارشد ارجمند، کامگار سعادتمند غلام حیدر جان

از عمر و جوانی به سرده مند باشد .

برای والدہ نویسید

جناب! اللہ ماجدہ محترمہ معظّمہ خود را خدا شوم.

برای عمّہ و خالہ نویسید

جناب محترمہ عمّہ (یا) خالہ صاحبہ مشفقہ کرمہ خود را مشتاق
و ستبوسم.

سبق (۹۵)

برای شوهر نویسید

سائر حقیقی و حافظ اصلی، سایہ بلند پایہ آن پرده پوش
ظاہری، و حامی واقعی این عاجزہ را مادام الحیات الی
یوم المات از سر این داعیہ فدویہ شان کم
و کوتاہ نگرداناد، و از هیچ باب خصوصاً از اینجانب

پیچگونه آثار پریشانی و غبار کدوئی بذیل خاطر
 عاظم رسیده مباد، بحق حضرت محمد و آله الامجاد .
 برای طبقات مردمان از خورده الی کلان
 ارجمندا، ارجمندمن، برادرمن، برادر عزیزالوجودمن
 محترم من، محترم بنده .

سابق (۹۶)

برای بعضی دوستان و تعیین بعضی اشیا
 بعد و طاقه و ثوب و غیره

اخوی شفیق مهربان محبت بنیان موذت و موافقت
 عنوان، عزیزالوجود گرام غلام احمد خان سلمه الله المنان
 موازی سه زوج بوت، و دو طاقه کلاه، و پنج طاقه

لنگی، ویک ثوب کرتی، ویک دست رختخواب،
 وده دست دیشی، ویکراس اسپ، وده قطعه مرغ
 وشتی، وچهار جلد کتاب، ویکتاب ساعت یلوانی
 پنج تختہ کلیم، وده درجن قاشق خورد وکلان، ویکت
 جام آئینه، ویک ظرف چای، وچهار دانه قلم،
 وپنج دستہ کاغذ، وسه توپ صحن، وبلغ یکصد وپیه
 نقد که جته تعلقات خود فرستاده بودید رسید.

سبق (۹۷)

و غلام حیدر برادرزاده شما که در خدمت سرکار بود، وچهار
 ریخیریل، وده قلابه شیر، وسه قلابه سگ، وسه
 گاودشتی، وچهل نفر شتر، وده میل تفنگ، وشت

قبضه شمشیر، و چهار منترل خیمه، و دو قطعه الماس، و هفت سیلک
 مروارید، و ده توله مشک اذفر، و شصت ذرعه قنای و زهراتی،
 و بیست و یک عدد امانیه پنج شقاله، و دو دست شاهین شکاری،
 و شش ضرب توپ که متعلق او بودند از تحویلی آن فارغ گشته،
 امید است که درین وقت بخدمت بهتر از سابق مقرر شود.

سابق (۹۸ و ۹۹) در اخلاق

ای احمد علم خوب است یا اخلاق؟ هر دو خوب اند مگر موجدینکار
 سفارش در اخلاق زیاده تر نموده، و از جمیع کارها خوبی اخلاق را
 مقدّمتر دانسته چنانکه در او آخر جوزا بنده ۱۳۰۳ که چون تعلیم سپاس
 ارگ را می نمود، روزی علی حضرت غازی بطریق عمومی فرمودند که با کبر
 مخاطبه با الفاظ درست نمودن بهتر، بلکه لازم تر است یعنی لفظ «تو»

هرگز در سخن آورده نشود، و بصیغه جمع غائب «فرمُون» و غیره
 مدعا داده شود، که الفاظ را اثر فوری زیاده می باشد، چنانکه
 مخاطبه اگر بامدعی باشد هم با استعمال الفاظ خوب احتمال
 دوستی دارد که شنیدن الفاظ دست انسان را برترحم و جوهری
 می آورد و الفاظ خشن و نادرست اگر در مخاطبه دوست عمل گردد
 هم او را از همان خیال خوب خود منحرف می سازد، و آخر الامر
 از آن دست خوب خود ناخوب می شود، بنا بر مذکور عزت
 دیگر نمودن فی الحقیقت عزت خود کردن است، و این
 فرموده مذکوره علی حضرت غازی را عنوان این مقاله اخلاقیه خود
 ساخت، و نیز در باب گذران معلم هم میفرماید که خوش
 گذرانی و بدگذرانی معلم را اکثر از غیر حاضرین او معلوم میکنیم،

زیرا معلیکه کار را خوب میدانند و درجه را بسیار حاصل نموده
 باشند شاگردان او حتی المقدور غیر حاضر نمیشوند، هر روزه حاضر
 و بشوق تمام مشغول کار خود میباشند، اخلاق و شرافت و
 بالضرورة طبع شاگردان سرایت میکند، و شرافت و طبعیت
 انسان میباید بموجب گذران معلوم میشود، و اخلاق ضروری
 لازم التصحیح و یادداشت آن در بعض اوقات بشاگردان
 میگویم و آن اینست: - و قتیکه اتفاق مکالمه شما با کلامان افتد
 بطریق شرم و حیا و چشم افکنده مخاطبه با ایشان نموده باشید
 اگر حال مقتضی دیدن بالادیده باشید، مگر در مقابل چشم چشم
 شدن بسیار مکث نکنید، و صد خود را بر صد ایشان بلند
 نسازید و در مجلس بکالا و چوب و غیره بازی نکنید.

سکب (۱۰۰)

و متوجه سخن کلانان باشید اگر چه سخنشان از فکر شما بلند تر باشد
 باز هم از قراین خبری استنباط کرده می توانید و چیزی را زیر تار یکی
 چراغ نگذارید، و ظرف کلان تر از طاق را در طاق نهید،
 که قبل از افتادن منرا و ارجع بآب سستید، و اگر کلان چیزی را
 بخوابد فوراً بر یکجا مناسب در زیر نظری بگذارید و او را محتاج گرفتن
 نسازید و دروازه کسی را بزور زنید، و صداد دشت هولناک هرگز
 نگوید اگر چه سامعین چیز نگویند مگر این نشان نادانی منادی در دل ایشان
 جاسی گیر، و از اخلاق عوام الناس در اختلاط اجتناب نمائید چنانکه یکی
 سخن درازی را با بنجام میرساند و آن دیگر با وجود شنیدن و قریب
 یک «تا» یا «بلی» میگوید که یعنی اینهمه گفته را باز اعاده نمائید، که این

در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

سبق (۱۰۱)

و در خوراک با احتیاط باشید، اگر همکاسه شما انصاف باشد تحمل کنید
 که جا خالی شکم خود را باز در خانه هم پر ساخته می توانید اما در حضور
 همکاسه اگر وضع نا آدمیت از انسان بظهور رسد دل همکاسه می
 پیچد و بی رغبتی می حمل نمود همیشه هر جا که بایستد او را بهمان نظری بیند اگر چه
 جریل شود، و لباس اضافی از قدر لازم و مناسب خجسته و هرگز ننوشید،
 که آن دروغی بی توسط زبان گفتن بعد از معلوم شدن مغرور معنی،
 دیگر را بر خود دلیر ساختن است، و هرگاه باطن و بهتر از ظاهر او
 ثابت و وقعت انسان نبوده گردد، و دیگران بنظر اهمیت او را بیند،
 و جنگجویی را نشان پیغمبری دانند، و تحمل را علامه غیرت شمارید بطریقه
 در مقابل همه انسان نباشد و هرگاه او را کم از درجه انسانیت یابید

و اگر کمتر از آن انسان نباشد، بلکه فکر کرده بیک

سبق (۱۰۲)

وای شاگردان در خوبی اخلاق خود بسیار متوجه و کوشا
 باشید که در پرچه امتحان، نمبر آن از ریاضی خواندن
 قرآن مجید زیاده تر است چنانکه نمبر قرآن خواندن اگر
 چهل باشد نمبر اخلاق با ضروره پنجاه گرفته میشود، تا
 بفتوای معلمین هر که هر قدر که از اخلاق ببرد، و هر که
 نمبر اخلاق را زیاده ببرد، سرگردگی فریق را او میساید،
 و شنیدن امر و صرف معلم را مهمترین جمیع فقرات
 اخلاق دانید، زیرا اگر این اساس درست نباشد، این
 کلمات اخلاقی چه اگر کلام طیبه سبق از بهر شاگرد خوانده شود
 هم او از ته دل نمی شنود، پس نخستین شاگردی که قابل ملامت باشد که فریق را

سبب (۱۰۳)

و تکیه بر بی رسد بعد از ضبط و حفظ سلسله ماضیه ها ، از
صیغه ماضی و مضارع هر باب جو یا شده و از سر سخن
اورا فهمانده بندی جواب میگوید .

ماضی مفتوح العین از باب ضرب ؟ ضَرَبَ ضَرَبًا ضَرَبُوا ...
ماضی مکسور العین از باب علم ؟ عَلِمَ عَلِمًا عَلِمُوا ...
ماضی مضمر العین از باب شرف ؟ شَرَفَ شَرَفًا شَرَفُوا ...
مضارع مفتوح العین از باب علم . يَعْلَمُ يَعْلَمَانِ يَعْلَمُونَ ...
مضارع مکسور العین از باب ضرب . يَضْرِبُ يَضْرِبَانِ يَضْرِبُونَ ...
مضارع مضمر العین از باب نصر . يَنْصُرُ يَنْصُرَانِ يَنْصُرُونَ ...
حرف اصلی و زاید را در علم صرف چه معلوم میکنند ،

بتدی :- چون بر وزن سه حرف (فـ عـ ل) را
مقرر کرده اند، پس هر حرفیکه بمقابل ایشان باشد
آنرا اصلی گویند، چنانکه (ضرب) بر وزن (فعل) هر
حرف آن اصلی است، وزائد آنکه در میزان هم خودش
ظاهر شود، چنانکه در (اگرّم) بر وزن (افعل) لف
زائد است .

سبق (۱۰۴)

معنی «اعوذ باللّه» اینکه پناه میخواهم بخدا «من شیطان
الرجیم» از شیطان رانده شده، و معنی (بسم اللّه
الرحمن الرحیم) اینکه «ابتدا میگویم بنام خدا بخشنایند
مهربان» و اضافه برین در ترکیب اعوذ باللّه و بسم اللّه

هراچه معلم مناسب دانسته از کتاب حامل المثنی
 ابتدائیه امانیه) بخوانده یاد داریم، و چون آخر
 ماضی همیشه برین بقرار میباشد لهذا آنرا (بمنی) خوانند
 اما آخر مضارع گاهی منصوب و گاهی مجزوم می آید
 از انزو (مُعَرَّب) گویند، مانند (لَنْ تَضُرَّكَ
 وَلَا تَضُرَّكَ) بیت :-

بمنی آن باشد که باشد برقرار
 مُعَرَّب آن باشد که گردد بار بار

سبق (۱۰۵)

حروف جاژه عبارت ازین هفده حرف، و الفاظ
 واقع این بیت اند :-

با و تا و کاف و لام و واو و مند و مذ خلا
 رب، حاشا، من، عدا، فی، عن، علی، حتی، ^{یا}الی
 یعنی ب، ت، ک، ل، و، مند، مذ، خلا
 رب، حاشا، من، عدا، فی، عن، علی، حتی، ^{یا}الی
 و حرکات در فارسی و صرف و نحو باین نامهای یاد میشوند

فارسى	زبر	زیر	پیش
صرف	فتح	کسره	ضمه
نحو	نصب	جر، خفض	رفع

مگر در نحو تخصیص بحرف آخر لفظ دارند، از انزو به نظم چنین
 آورده اند :-

رفع و ضم پیش و نصب و فتح زبر : کسر جر زیر دان و خفض دیگر

سابق (۱۰۶)

و از میان فوق معلوم شد که لفظ (الله) در اعوذ بالله
 از سبب (ب) مجرور است، و (شیطان) درین
 الشیطان از سبب (من) مخفوض، اما مجرور بودن
 (رحیم) از سبب اینکه صفت شیطان است، و صفت
 در اعراب تابع موصوف خود میاشد، و ازین تعبیرات
 اعوذ بالله اعراب بسم الله هم معلوم شد، که (هم)
 در بسم الله از سبب (ب) مجرور است، و الرحمن
 رحیم صفت (الله) اند، بتابعیت موصوف خود مجرورند
 اما خود (الله) بسبب این مجرور است که مانند همان
 (رسول خدا) (محبوب من) است، که در همین کتاب

خوانده شد، مگر در فارسی مضاف مجرور میباشد، و در
عربی مضاف الیه، چنانکه همین عبارت (رسول خدا)
اگر عربی گفته شود (رَسُولُ اللَّهِ) بکسرۀ (ه) خوانده میشود
و همچنین است (بنام خدا) مساوی (بسم الله) .

سَبَق (۱۰۷)

اصطلاح کتب لغت: باب نام هر حرف با معنا بر یک

(آ) الف ممدوده (ب) باء موحده (پ) بای
فارسی (ت) تاء فوقانیة (ث) ثاء مثلثة،
(ج) جیم (چ) جیم فارسی (ح) حاء مَهْلَه (خ)
خاء معجمه (د) دال مَهْلَه (ذ) ذال معجمه (ر) رای مَهْلَه
(ز) زاء معجمه (ژ) زاء فارسی (س) سین مَهْلَه

(ش) شین مجرّمه (ص) صاد مہملہ (ض) ضا مجرّمہ
 (ط) طاب مہملہ (ظ) طاب مجرّمہ (ع) عین مہملہ (غ)
 غین مجرّمہ (ف) فاق (ق) قاف (ک) کاف (گ)
 کاف فارسی (ل) لام (م) میم (ن) نون (و)
 واو (ہ) ہاء ہوز (د) ہمزہ (ی) یاء تھانیہ
 و معنی صفت ہر یک را ہم می دانیم .

سابق (۱۰۸)

شناختن فارسی و نون بعض الفاظ از حروف آن

ہشت حرف اندانکہ اندر فارسی ناید ہے

تا نیا موزی نباشی اندرین معنی معاف

بشنو ازین تا کہ مستوی دیگر - تا و حا و ضا و طا و عین

و حروفیکه در عربی نمی آیند، همین چهار حرف (چگش) میباشد

(حساب عربی)

۳	۲	۱
احد . واحد . اثنان . ثنتان . ثلاث .		
۹	۸	۷
اربع . خمس . ستة . سبعة . ثمانية . تسعة .		
۱۴	۱۳	۱۲
عشرة . احد عشر . اثنا عشر . ثلاث عشر . اربع عشر .		
۱۱	۱۰	۹
خمس عشر . ست عشر . سبع عشر . ثمانية عشر .		
۲۰	۱۹	۱۸
تسع عشر . عشرون . عشرين . ثلثون . ثلثين .		
۴۰	۳۰	۲۰
اربعون . اربعين . خمسون . خمسين . ستون .		
۶۰	۵۰	۴۰
سبعين . سبعون . سبعين . ثمانون .		
۹۰	۸۰	۷۰
ثمانين . تسعون . تسعين . مائة . صد .		
۱۰۰		
الف . مئزار .		

سبوق (۱۰۹)

و ضروری آنرا بنظم حسین آورد و اند

(احد) «یکی» (عشر) «ده» (مانه) «صد» (اثنان) «دو»

(ثلاث) «سه» و (خمس) «پنج» (اربع) «چهار» (الاربعة) «چهار»

ولیک (ستم) و (سبعة) «هفت» (ثمانیه) «هشت» (تسعة) «نُه»

«شش» است و «بہفت» و «دگر» «بہشت» و «نہ»

ای احمد کلام لغتیکہ بمعنی آن انسان نداند در کتاب غیاث

اللغات یافته میتوانی؟ بلی صاحب میتوانم، چنانکہ

لفظ (انابت) را در باب الف فصل نون بیایم

مگر در اوایل فصل مذکور بسبب اینکه در فصل باز

ترتیب حرف آخر را گرفته است و منتخب اللغات

و غیر که سابق ازو پند بر روش دیگر رفته اند.

سابق (۱۱۰)

(زوايد تسميه حامل اکهن)

ای احمد آن وایدیکه درتمه حامل المتن ابتدایه است شما

خواندہ اید، بے صاحب از جملہ آن کی معاسپ چنانکہ

نام «طیب» ازین بیت می براید: نام یارم سحر

دان میرنج + ہر کی در حساب پنجه و پنج ؛ و نام « پدر »

ازین جاصل میشود : اگر بگرداند « قبا » تا کس نداند نام وی ،

نہاید احوال بنام او بر دُئی الحاکم یعنی «قبائل مقلو» ابق =

۱۹۶۲-۱۹۶۳ است که دو چرخه هر یک از آن ۲۰۴۰۲ =

»بدرمیش باشد.

سابق (۱۱۱)

و نام «ملک» ازین بیت خارج میگردد :-

نام یارم نود و اول حرفش نودست

حرفینش نود و اوسط او ثلث نود

یعنی م، ل، ک، = (۹۰ = م، ی، م، = ۹۰) (م، ک

= ۶۰ = ن و د) (د ل = ۳۰) .

و دیگر حساب پیله ی یومیست که ماهواره

چند میشود همان است که هر پیله را یکقران گرفته فوراً

جواب میگویم .

و دیگر اندک تفاوت ماه را از روز اول آن معلوم

کردن است، چنانکه از بیست تا بیست و پنج اگر مشتبه باشیم

و آن روز چهارشنبه و اول ماه، اردو شنبه باشد،
 پس معلوم شد که آن روز چهارشنبه ۲۴ همان ماه است،
 زیرا همان روز اول ماه باز به ۸ و ۱۵ و ۲۲ و
 ۲۹ می آید .

سابق (۱۱۲)

و دیگر اینکه در هر سال بهر روز هفته که روز اول
 ماه رمضان باشد بهمان روز روز اول عید قربان هم
 خواهد بود، چنانکه اگر روز اول رمضان شنبه باشد
 انسان میداند که امسال حج اکبر است، که روز عرفه
 بر روز جمعه میباشد که خطبه عرفه و خطبه روز جمعه یکجا میشوند.
 و دیگر دستن، و نشان دادن و فریق مخالف است

در کشتی چنانکه قصه مشهور است :-

ز ترکان چهار روز بند و است پنج

دو رومی تو با یک عراقی . پنج

سه روز و شب و یک نهار و دو لیل

دو باغ و سه زاغ و یکی چون سهیل

دو میخ و دو ماغ و یکی هیچ و دو د

زن نه شمردن بفتد جهود

که ۱۵ نفر مخالف و ۱۵ نفر مسلمان در یک کشتی نشسته بودند

و آن کشتی طوفانی شد، بادشاه و وزیر هم در آن بودند

وزیر بیک طریقه در شستن ایشان تصرف نموده بادشاه

فهماند، او حکم کرد که از فلاخا شروع نموده آدم نهم را

در دریا انداخته بروید، چنان معموله استند، هر ۱۵
مخالفین در دریا افتادند.

حال ما بعد از مختلف یعنی هر قدر مخالف و هر قدر موافق
و بهر شماره که بفرمایند در یکدایره نشانده میتوانیم، و بهمان
عدد معین جمیع مخالفین را در دریای اندازیم، پس از بهر
اجرای چنین امر آسان بیت ساختن چه ضرورت است.

سابق (۱۱۳)

(مقدمه علم هندسه)

نقطه؛ عبارت از آنچه زیر نیست که محض بحشم دیده شود
درازی و بزرگی هیچ نداشته باشد. خط؛ اینکه دراز می محض
داشته باشد، و بزرگی هیچ نداشته باشد پس کوتاه ترین

خطوط واصله مابین و نقطه را خط مستقیم گویند همچنین —

و خط، گردپر کاریر استدیر نامند، و نقطه

مابینی آنرا «مرکز» و خطیکه از مرکز بآن خط مستدیر رسد

باشد آنرا نصف قطر خوانند همچنین:

و علم هند سه غیر ازین دو قسم مذکور خط یعنی

از خط کج و همچنین می رسد به خط



سطح اینکه: هم بر داشته باشد و هم درازی، یعنی

دو طرف داشته باشد، هر دو ی آن برابر باشد یا مختلف

پس خطیکه هر قدر خطوط مستقیمه از هر طرف بران برآیند،

همه وجود هر یک بآن سطح بچسبند آنرا سطح مستوی

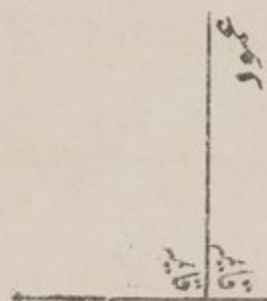
خوانند و اگر نه چنین باشد آنرا غیر مستوی گویند.

سبق (۱۱۴)

جسم اینکه سه طرف داشته باشد، یعنی بهم بر، و بهم
 درازی، و بهم لگی، پس اگر بر یک جسم شش سطح مربع احاطه
 نموده باشند آنرا مکعب گویند، مانند «طاس تخت نزد»
 و هرگاه بر یک جسم یکچنان سطح مستدیری احاطه نمود
 باشد، که در مغز آن جسم یکچنان نقطه یافتن ممکن باشد
 که هر چند خطوط مستقیم که از آن نقطه بآن سطح مستدیره
 برآورده شوند، آنهمه با هم برابر باشند آن جسم را کره
 گویند. و زاویه عبارت از آن تیزی سطحی است که از
 تلاقی دو خط مستقیم پیدا شود چنانکه یک خط بخط دیگر برسد
 و هر دو یکخط نشوند، پس آن کنج تیز سطح، که از ملاقات

این دو خط پیدا شود آنرا زاویه گویند، پس اگر یک خط دیگر چنین
 بیفتد که آن دو زاویه که از دو پهلو به آن پیدا شوند هر دو

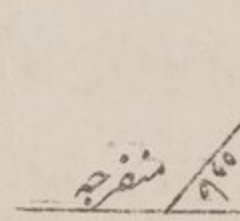
برابر باشند، هر که آنهارا
 زاویه قائمه و آن ایستاده را عمود
 گویند، این چنین



و هرگاه یکی از این دو زاویه خورد یعنی تنگ و دیگر

فراخ باشد، خورد را حاده، و

کلازا منفرجه خوانند، این چنین



سابق (۱۱۵)

پس هر خطی که خطوط مستقیم بر آن احاطه نموده باشد آنرا

مستقیمه الاضلاع گویند، و کمتر از سه خط مستقیم بر سطح

احاطه کرده نیستوانند، پس سطحیکه خط مستقیم بر آن
 احاطه نموده باشد، آنرا مثلث گویند، و هر خط آن را ضلع
 خوانند، و هر مثلث از روی اضلاع ازین سه قسم بیرون
 نخواهد بود، که هر سه ضلع آن برابر، یا دو از آن برابر دیگر،
 و یا هر سه مختلف باشند، قسم اول مساوی الاضلاع و دوم
 مساوی الساقین، و سوم را مختلف الاضلاع خوانند، و
 چون زاویه هم ازین سه قسم بیرون نیباشند که قائمه باشند
 یا منفرجه، یا حاده، و در شکل (۳۲) مقاله اول اقلیدس
 ثابت شده که هر سه زاویه هر مثلث برابر دو قائمه است،
 پس اگر یک زاویه مثلث قائمه باشد دوی دیگر آن بالضرر
 حاده خواهند بود، که آن هر دو چون جمع شوند برابر یک قائمه باشند

لخذ آن مثلث را بنام آن یک زاویه کلان یاد میکنند
یعنی مثلث قائم الزاویه گویند .

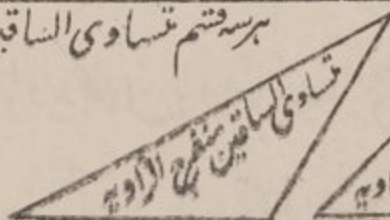
سبق (۱۱۶)

پس هرگاه یک زاویه مثلث از قائمه هم کلانتر بوده یعنی
منفرجه باشد بنام آن زاویه کلان یاد نمایند، یعنی مثلث
منفرج الزاویه خوانند، و نیز ثابت شده که تساوی
اضلاع مثلث مستلزم تساوی زوایای آن است
یعنی اگر هر سه ضلع مثلث برابر باشند، هر سه زاویه آن هم
برابر یکدیگر خواهند بود، پس هر زاویه آن برابر $\frac{1}{3}$ قائمه
باشد، بنابراین که در مثلث تساوی الاضلاع از زوایای
زاویه همین یکسوم یعنی حاد الزاویه می باشد و بس .

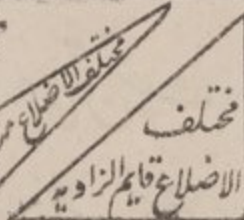
و هر کدام مساوی الساقین، و مختلف الاضلاع از روی
زاویه هر سه قسم قبول میکنند اینچنین :-



هر سه قسم مساوی الساقین



هر سه قسم مختلف الاضلاع



و بطریقی که چهار ضلع بر روی احاطه شود و چهار زاویه آن قائمه باشند پس اگر
هر چهار ضلع آن با هم برابر باشند آن را مربع گویند،
و الاستطیل خوانند؛ اینچنین :-

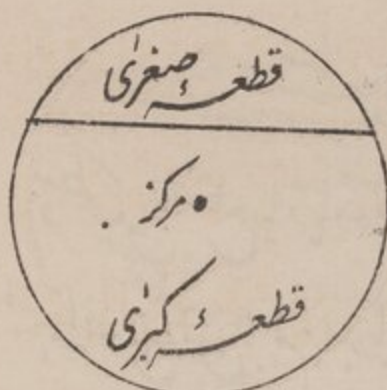
مستطیل

مربع

سبق (۱۱۲)

وسطی که پنج ضلع یا زیاده بران احاطه نموده باشند هرگاه
 همه اضلاع آن با هم برابر باشند، آنرا مخمس و مسدس
 و سبع و ثمن و تسع و عشر گویند، والا ذو خسته اضلاع،
 و ذو سته اضلاع، و ذو سبعة اضلاع، و ذو ثمانية
 اضلاع، و ذو تسعة اضلاع، و ذو عشرة اضلاع خوانند،
 و سطحی که یک خط گرد پرکاری بران احاطه نموده باشد، آن
 سطح را دایره گویند، و آن خط را پرکاری
 محیط دایره و نقطه پایینی و پرکاری
 آن دایره خوانند، اینچنین





و محیط مستقیم که از یک طرف
محیط برآمده و بطرف دیگر وی
رسید باشد و هرگاه بر مرکز نیم گذشته
باشد آنرا قطر گویند و الا و تر خوانند
و آن حصه محیط که از یک طرف و تر
تا طرف دیگر آن رسیده آنرا
قوس گویند و دو حصه آن دایره را

قطعه صغری و قطعه کبری خوانند، و خطیکه از منتصف و تر تا
منتصف قوس رسیده باشد آنرا سهم گویند، و سطحیکه
یک قوس و دو نصف قطر بر آن احاطه نموده باشد
هرگاه زیاده از نصف دایره باشد آنرا قطاع اکبر گویند

والا قطع اصغر خوانند چنانکه در اشکال فوق مسطور است
 هرگاه یک خط مستقیم بر خط ^{سابق (۱۱۸)} مستقیم دیگر تقاطع بر قوایم نماید
 البته بر آن نقطه تقاطع چهار زاویه قائمه پیدا شوند، اگر
 آن نقطه تقاطع را مرکز ساخته یک بُعدی دایره بر آن
 رسم کنیم، دهن هر قایمه را البته ربع آن محیط گرفته باشد
 پس چون محیط دایره را به «۳۶۰» قسم مساوی متقسم
 میسازند، و هر قسم آنرا درجه گویند



و ربع عدد مذکور «۹۰» میشود،
 لهذا هر زاویه قایمه «۹۰» درجه
 گویند اینچنین :-

و چون هر معلم را لازم است که در کثرت کار با مطابق مبتدیان

شهر آرا بتدیان خود را تعلیم نمایند، لهذا باید از راه
وروش آنها بخوبی وقف باشد :-

سابق (۱۱۹)

(نطق ابجد خوانان شهر آرا)

{ در روز جلسه آخر ثور ۱۳۰۰ شمسی در باغ شهر آرا بحضور
اعلی حضرت غازی و جمیع اعیان دولت و سفرا اجنبی }

شهرزاده محمد عزیز جان :- اگر چه از هر که عرض خود زبانی
گفتن و مدعا را بخوبی ادا نمودن لایق و سزا است،
مگر از ما ابجد خوانان هر حرف را برگ و رشته شناستن
و هر لفظ را جدا نمودن و خود نوشتن، و از روی
رقیمه خود خواندن، باید و زیبا است، لهذا بقرار نگو

معمولداشته معروض میداریم.

شاهزاده عبدالواحد جان :- پارسال اینوقت اکثر
مانفردی حرف ناشناس صرف بودیم، و حال
برنوشتن فقره مشتمل بر الفاظ مشکله اقدار داریم، کیفیت
نوشتن هر لفظ را زبانی بهم گفته میتوانیم، و امتحان خوانند
را در ضمن خط شکسته میدهیم.

شاهزاده حشمت الله جان :- از جمله نفری اومی ما اولاً خود
غلام محمد جانست، که پسر وزیر صاحب معارف
میباشد، پارسال اینوقت هم را از دال
نمی شناخت، و حال از نفری اوسط فریق
خود ما شمرده میشود، و چون این تعلیم ابتدائی بطریق

بازی و ساعت تیر نیست، از انزو و در خانه همیشه در پیوست
وقت مکتب میباشیم، و حال از بهر امتحان دادن بهم ما همه
حاضر میباشیم.

سابق (۱۲۰)

عبدالله جان :- اینهمه از توجهات یابری کات علیحضرت
غازی خلد الله ملکه، و از رونق افزائی جناب وزیر صبا
معارف است، که این چراغ طرز جدید تعلیم ابتدائی، حال
در شهر و هر سمت و هر ولایت روشن با ضیاست، لهذا
اولاً موجد اینکار، و باز ما همه درینکار لا غرض میباشیم
ازین سبب معروض خدمت میداریم، بیت :-
ایمنج آواز ما از شاه هست : گرچه از خلقوم عبدالله هست

سابق (۱۲۱)

مکالمه قدرت الله جان و شاهزاده عبدالکریم جان
 قدرت الله جان :- انسان که برترین مخلوق است، احکام
 الهی بروی بسیار، پس فرض اول چیست ؟
 عبدالکریم جان :- فرمانبرداری و اطاعت کلانان خود
 کردن، اگر انسان بجهت کلان خود نکند، و بجهت گوش
 نگیرد پنج بنای مسلمانی را یاد گرفته نمیتواند .
 قدرت الله :- کلان کیست ؟

عبدالکریم :- والدین و پادشاه، و افسر یک از طرف
 پادشاه بر سر مقرر میباشد، چنانکه در نوقت معلوم است .
 ق :- کلانان خود را بچه ترتیب باید که اطاعت کنیم ؟

ع :- چنانکه حرف معلم خود را گوش کرده ، و بآن عمل نمایم ،
 هرگاه درین اثنا ، کاکا صاحب بیایند باید که با معلم خود
 بحرف شان گوش کنیم ، و بآن عمل نمایم ، و اگر درین وقت
 جناب و زیر صاحب تشریف فرما شوند ، باید که ما همه همراه
 کاکا صاحب ایشانرا متابعت کنیم ، و اگر بعد ازین حالت
 علیحضرت غازی ، نزول اجلال فرمایند ، باید که ما همه متعلما
 و استادان کاکا صاحب و جناب و زیر صاحب ساکت
 شد ، نطق و امر علیحضرت را گوش کنیم ، و بعمل آریم .

سبق (۱۲۲)

ق :- امیرپادشاه رانا چه درجه بجا آورده باشیم ؟
 ع :- تا اینکه اگر افسر ما ، یک نفر از ما را بمقابل یکصد نفر مسلح

امر کند، بشوق تمام با نطفه کوشش کنیم، هر چند که
 مرگ یقینی در آن باشد که چنین مرگ حیات ابدی خود را
 میدانیم، که نام ما به نیکی بر صفحه روزگار باقی ماند، و مرگ
 بر روش انسانیت فی الحقیقت زندگی با عزت است،
 و زندگی برخلاف انسانیت عار و خجلت، و چون این همه
 جبار تهاجم ما از برکات توجهات علحضرت غازی
 ماست، پس لازم که ما همچنان فداکار دولت باشیم.
 شانزده عبد الغفور جان :- که کستان فریق مذکور است،
 مضامین فریق خود را بیان میکند.

چون آن ابجد خوانی مشهور پهل روز که الفاظ اضافی در
 میخوانند و فقره اول حساب را میروشند، حال بیت

پنجره رسیده، و از فریق اعلا س ما ابجد خوانان
 شهر آرا یکسال و یکماه بشود، که در طرز جدید تعلیم ابتدائی
 میباشیم، بنا بر آن در نام ابجد خوانی خود پروغرام لازم
 مدت مذکور خود را قطع نموده کارهای اضافی بر آن
 نیز میکنیم، و در هر مضمون امتحان هم میدهیم، و فهرست
 کل مضامین با این قرار است :-

سابق (۱۲۳)

اول، قرائت با تجوید، و آیه خورده از وسط قرآن مجید.
 دوم، دروینیات، وضو کردن و نماز خواندن.
 سوم، در حساب جمع و ضرب و تقسیم.
 چهارم، اوزان فعل ماضی مضارع، و هر پنج سلسله

بحساب ایجاد باشد.

یازدهم، کیفیت سال شمسی و قمری و ماههای هر کدام

و زیادت یا زده روز سال شمسی بر قمری و ثبوت آن.

دوازدهم، در هندسه، داشتن زوایای سه گانه، مربع

و مستطیل، و دایره و قطر و نصف قطر و مرکز آن.

سیزدهم، بعضی عنوانها، برای پادشاه و وزیر و پدر

و غیره.

چهاردهم، مدعای خود را بقلم ظاهر نمودن.

پانزدهم، در رسم، رسم برگ، و ناک و غیره.

و باید که هر معلم امتحان فریق خود را بقرار گفته کتبانها

فریق مد نظر داشته باشد.

سبق (۱۲۴)

تفصیل مضمون بفهم فہرست مذکور

الفاظیکہ حال در مردم شہرت یافتہ، و از شخص اُمّی چنان
 بر موقع دست شنیدہ میشود کہ انسان را در مغالطہ می اندازد
 و او را خیال خوانندہ میکند، و ما از بہر آن یاد گرفتہ ایم
 کہ بسخن کلانان خود بدانیم

صرف نظر گردانیدن نظر	اعتراض
----------------------	--------

اصطلاحی، درگذشتن	مغزئی الیہ، مشارالیه
------------------	----------------------

تقدیر، اندازہ کردن، اصطلاح	ترقی و تمدن، آن ترقی کہ بسبب
----------------------------	------------------------------

قدر کردن	ہم شہرت حاصل شود، اصطلاح
----------	--------------------------

تثقید، سرہ کردن، اصطلاحی	تمدن، شہری شدن
--------------------------	----------------

مخلص صمیمی، مخلص خالص . بیکدیگر نمودن .

استکفاف، تنگ عار . تبادل انظار، رد و بدل نظر .

تنگین، وقار و کین اصطلاحی سکوت . استقلال، برقرار بودن .

جدت، تیزی، و تیزی مزاج . جدت، نومی .

تثبیت، چنگل زدن . تیاتر، تماشا .

بر علیه، برخلاف . موزه خانه، عجائب خانه .

فعالیت، اثر کار خود را بکمال . آثار عتیقه، نشانه های کهنه .

خوبی ظاهر کردن . قوماندان، افسر نظامی .

مد نظر، در از نظیر، اصطلاحی . وجدان، حس انصاف .

مقصد داشتن . پولتیک سیاست، چل و حکمت .

تعاطی افکار، اظهار فکر های خود را . ایالت، بالکس، سیاست و نگاه داشتن .

سبقت (۱۲۵)

تصادف، موافقت، دین، دود، اهمیت، کلافی و بزرگی.

چارشمن، اصطلاحاً و اتفاقاً متعین، غرض بردار.

ناگهانی، نشر، پراکنده گی، نشریات.

(عاجل، آجل) (درو، دیر) مانند: اخبار، و آثار مطبوعه.

موقتی، عارضی، توزیع، تقسیم.

عادی، عادت گیر، اصطلاحاً، غرام، اندازه کار.

سیاپورت، رابدار.

(معمولی) بسته خانه، داکخانه.

رایگان، مفت، تنویر، نورانیت، و صفادان.

اضاعه، ضایع کردن، هتل، جاس ناخوری.

صیافت، در یافتن، جویند، استبداد، بر سر کاری شدن.

صیافت، در یافتن، جویند، منع کس را قبول نکردن.

سبق (۱۲۶)

(تکرار الفاظ مذکوره در ضمن فقرات مکالمه فیما بین)

(فریق‌ها و کا کا)

مُبتدِی ۱- صرف نظر از ما فرموده اید، تشریف بیاورید
ممنون می‌شویم، تشکر می‌کنیم.

کا کا ۱- بودن من در اینجا مقویست، بر علیه شما نیامدم
اکنون معافی می‌خواهم که درین فریق دیگر امتحان بگیرم، و بحر
زود وقت خود را با اینگان اضافه نمی‌نمایم، و تبریک می‌گویم
شمارا که حیات شما از استفاده مضامین خود خوب
اضافه گردیده، اعاده و تکرار آنرا همیشه لازم دانید،
بالفعل از قرار امتحان خیالات شما را تقدیر نموده، به تحقیق آن

باز نمبر وار بحضور جناب وزیر صاحب تقدیم خواهم نمود .
 بمدی . عرض را اهمیت بنید ، اعتذار را جا میکنیم که تا هر مضمون
 خوب حفظ ننمایم ، بجناب معزنی الیه تقدیم نفرمایند ، چه اگر از ما
 نطقه بخوابند ، مباد از زوایات مشارالیه نیز اوار توینج و تهدید گردیم .

سابق (۱۲۶)

کا کا . جناب مدوح هرگز شما را توینج و تکذیر نمیکند .
 افکار مقدس شان دایما خوانان شرف و کامیابی جمیع
 اطفال معارف است ، که کار آمد ترقی و تمدن همین اولاد ما
 وطن است ، و چون خدمت معارف را بر اصول است
 متحمل و متعهدند ، ازین سبب اطفال صغیر را بر کبیر ترجیح
 میدهند ، و دایما در تنویر افکار شما میکوشند ، حتی

در خصوص یک رساله بنام (معرف معارف) همراه
یکبار از وزارت جلیله معارف بهم بر عموم توزیع میشود.
م. - اگر جناب شما مخلص صمیمی خود یعنی این بنده عاجز را
بجناب وزیر صاحب کما هو حق معرفی فرمایند،
و بکدام خدمت نهایت ادنی مأورم دارند، هیچ
استنکاف از ان ننمایم، و مطابق پروگرام آن
با انجام رسانم.

سابق (۱۲۸)

ک. - منکره باینگونه مسائل دعاهای غیر لازم، بنابران
وقت را که حسب لیاقت خود را اشتغال نمایند،
در ان تکلیف قناعت را نشان باید داد و استبداد ننمایند،

و استعدا بوقت مجللاً بطرد سے انجامد، و مؤجلاً
 از کم قوتی علمی منجر باستغفا میگردد، حدید المزاج نبیاً
 بود، و در هر کار تشبث بعملیات آن باید نمود، تطبیق
 و تعدیل و موازنه و مقایسه علم با عمل باید فرمود،
 که تحصیل عهده بزرگ ثبوت فعالیت است در آن،
 بن راقدا م در ملازمت آن، اگر چه بعض اوقات
 انسان از حسن تصادف به ارج عالیته میرسد، مگر
 اینگونه ترقی را قیمت و عتبار نیست .
 م :- در آن عرض، مدعا و نظر من اطهار اطاعت بود
 نه استعدا ملازمت، و گرنه ملازمت در پوسته خانه
 و موزه خانه آثار عتیقه و تلفون، و تلفراف بر آبنده

موجود است، مگر همه وقت تعاطی افکار، و تبادل
 انظار نوجوانان حریت خوانان درضا این مکتب
 علمی بدرجۀ محیر العقول بوضعیت لارم، و استقلال
 فوق العاده است، حتی که جدت و جدیت شایان
 در آن ظاهرینمایم.

سابق (۱۲۹)

ک، طبیعی بخین حیات قابل تقدیر است، زیرا
 کسانی که از لذت علم واقف هستند، تیار و هوشیار
 دوست میدارند که در اینجا ادب و تهذیب می آموزند
 مردمانیکه فریشتن قدیم پویان و عادت گیراند
 میخواستند که بدون تعلیم هر که ام، یک قوماندان بزرگ

باشند، البته وجدان عالی باینگونه اوضاع
اجازه نمیدهد، و از چنین پولٹیکہا بے معنی و سست
فروشها غیر از خجالت نتیجہ نمی براید، زیاده
چہ ابرام رود .

سابق (۱۳۰ و ۱۳۱)

(دستن اندازہ زمانہ)

چون شناخت اوقات صوم و صلوٰۃ واجبہ
بدرستن طلوع و غروب آفتاب است، لهذا باید
دانست کہ شمار روز عبارت از یک شب و یک روز است
یعنی از ہر وقت کہ اول آن را بگیرد تا ہمان وقت کہ
یک شمار روز کامل شود، چنانکہ اگر از غروب آفتاب

امروز ابتدا آن گرفته شود تا غروب فردا یکشنبه روز
 میشود، و این زمانه ابتدا و همه جا بیکقرار است کم و
 نیاید شبیه و زمانه از همه گیر خود نمیشوند، اما شب
 روز با هم تفاوت میکنند که گاهی روز کلان میشود
 و گاهی شب، الا در آن شهر و جا نایکه بر کمترین
 و آنچه البته در آن شب و روز ابتدا با هم برابر میشدند
 و در غیر آن تفاوت میکنند چنانکه در وطن عزیز ما، روز
 اول حمل باشد شب خود برابر می باشد، و روز دوم
 آن قدر است از آن کلان میشود یعنی اندک از شب
 داخل روز نمیگردد، و یومیه همین حال روز افزون شده
 میرود، تا آنکه روز اول سرطان نهایت کلان شب

و شب آن بجال خوردی میرسد، و این روز را «اطول
 النّهار» گویند، بعد از آن کمی شروع میکند یعنی
 روز دوم سرطان از روز اول آن کم میباشد که چیزی
 از آن داخل شب گشته میباشد و یومیّه همین حالت پیش
 تا آنکه در روز اول میزان روز آنقدر کم میشود که با شب برابر
 میگردد، و روز دوم آن از روز گذشته کمتر میشود که چیزی
 از آن داخل شب میگردد، و این حالت یومیّه زیاده شده
 میرود تا آنکه در اول جد روز بنهایت خوردی و شب آن
 بجال درازی رسد که آنرا «شب یلدا» گویند بعد از آن
 باز روز شروع بکلافی میکند که چیزی از شب تحت
 تصرف خود می آورد، تا آنکه در روز نوروز باز شب و روز

باز هم برابر گشته و همانحال اول عودت نماید و سال
دیگر شروع گردد .

سبق (۱۳۲)

بنابر مذکور شب و روز، که جمیع آنها در همه جای شب و روز
در تمام سال با یکدیگر برابر اند آنرا به بیست و چهار حصّه
مساوی قسمت نموده اند، و هر حصّه آنرا ساعت گویند،
و بجهت نیز نامند و هر ساعت را شصت حصّه نموده هر حصّه
آنرا دقیقه گویند، و هر دقیقه را باز شصت حصّه کرده هر حصّه
آن را ثانیه نامند .

و چون تساوی شب و روز در تمام سال در دو شب و روز
اول محل و اول میزان است، و در جمیع ایام باقیه سال

بجز کمر زمین در همه جا با هم تفاوت دارند، لهذا از نصف
 روز تا نیم شب دوازده ساعت و از نیم شب تا نصف
 روز دیگر هم دوازده ساعت است که جمله (۲۴) شود
 و این حالت در هر شب و روز و همه جا در تمام سال با هم
 برابر است و در طلوع و غروب، تفاوت هر روز هم
 خوب معلوم میشود، بنا بر مذکور ساعتها را چنین برابر کرده اند
 که از نصف روز تا نصف شب دوازده ساعت یعنی دوازده
 ساعت را کامل مینماید، پس در روز نوروز کابل بلکه
 در تمام دنیا طلوع هم بر شش و غروب هم بر شش و پنج باشد
 و در آن طلوع کابل بر پنج ساعت و پنجاه و نه دقیقه
 و غروب آن بر شش ساعت و یک دقیقه میباشد که یک دقیقه

از ابتدا و یک دقیقه در انتها از شب گرفت کل این روز دوازده
 ساعت و دو دقیقه شد فردا طلوع پنج ساعت و پنجاه و
 دقیقه و غروب بر شش ساعت و دو دقیقه میباشد
 روز سوم طلوع پنج ساعت و پنجاه و هفت دقیقه و غروب
 بر شش ساعت و سه دقیقه میباشد که جمله این روز
 دوازده ساعت و شش دقیقه است همچنین این حالت
 پیش میرود و گردش میکند، چنانکه مطابق تفصیل مذکور
 درین سه جدول الی آخر سال مفصلاً مرقوم است خوب
 هوش کنید.

سبق (۱۳۳ و ۱۳۴) مرقوم است

تعداد روزهای کل در ششهای بامینی بالا بطریق رفتار مستوی

یعنی از طرف دست راست بجانب چپ رفته ساعت و دقایق طلوع
 هر روز آن در دو قطار بالا، و ساعت و دقایق غروب آن در دو قطار
 پایان مسطور است، همچنین است حال ثور و جوزا در دو جدول دیگر
 اما تعداد ایام سرطان در مثلث مابین پایان بطریق
 معکوس مرقوم است یعنی از طرف دست چپ بجانب
 راست میرود، ساعات و دقایق طلوع هر روز آن
 در دو قطار بالا، و ساعات و دقایق غروب آن در
 دو قطار پایان مرقوم است همچنین است احوال اسد
 و سنبله در دو جدول دیگر :-

جدول طلوع و غروب آفتاب ۱۵۰

جدول اول

حاصل

۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۶	ساعت
۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۹	۰ دقیقه
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	ایام
۱۷	۱۶	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	
۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	عست
۱۷	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۱	۰ دقیقه

جدول دوم

میزان
تور

ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع
١١	١٢	١٣	١٤	١٥	١٦	١٧	١٨	١٩	٢٠	٢١	٢٢	٢٣	٢٤	٢٥	٢٦	٢٧
١٥	١٦	١٧	١٨	١٩	٢٠	٢١	٢٢	٢٣	٢٤	٢٥	٢٦	٢٧	٢٨	٢٩	٣٠	٣١
١٩	٢٠	٢١	٢٢	٢٣	٢٤	٢٥	٢٦	٢٧	٢٨	٢٩	٣٠	٣١	٣٢	٣٣	٣٤	٣٥
٢٩	٣٠	٣١	٣٢	٣٣	٣٤	٣٥	٣٦	٣٧	٣٨	٣٩	٤٠	٤١	٤٢	٤٣	٤٤	٤٥

جدول سوم

عقرب
جوزا

۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴	عشت
۴۴	۴۵	۴۵	۴۴	۴۲	۴۲	۴۱	۴۹	۵۰	۵۱	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۵	وقیع
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۱	ایام
۱۴	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۰	عشت
۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	عشت
۱۶	۱۵	۱۵	۱۴	۱۳	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۹	۸	۷	۶	۵	۵	دقیقه

فہرست

برافق و ارسطو کابل

سُنبِلَه

تتمه جدول اول

۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵
۲۷	۲۸	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳
۳۰	۲۹	۲۸	۲۷	۲۶	۲۵	۲۴	۲۳	۲۲	۲۱	۲۰	۱۹	۱۸	۱۷	۱۶	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶
۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶
۳۳	۳۲	۳۰	۲۹	۲۸	۲۷	۲۶	۲۵	۲۴	۲۳	۲۲	۲۱	۲۰	۱۹	۱۸	۱۷

حوت
اسد

تتمه دوم

۴	۴	۴	۴	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵
۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۰	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱
۳۰	۲۹	۲۸	۲۷	۲۶	۲۵	۲۴	۲۳	۲۲	۲۱	۲۰	۱۹	۱۸	۱۷	۱۶	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶
۷	۷	۷	۷	۷	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶
۴	۳	۲	۱	۰	۵۹	۵۸	۵۷	۵۶	۵۵	۵۴	۵۳	۵۲	۵۱	۵۰	۴۹

دلو
سرطان

تتمه سوم

۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴
۴۲	۴۱	۴۰	۳۹	۳۸	۳۷	۳۶	۳۵	۳۴	۳۳	۳۲	۳۱	۳۰	۲۹	۲۸	۲۷
۳۰	۲۹	۲۸	۲۷	۲۶	۲۵	۲۴	۲۳	۲۲	۲۱	۲۰	۱۹	۱۸	۱۷	۱۶	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶
۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷
۱۸	۱۸	۱۸	۱۸	۱۸	۱۸	۱۸	۱۸	۱۷	۱۷	۱۷	۱۷	۱۷	۱۷	۱۷	۱۷

جکدی

و تعداد ایام میران همان تعداد حمل است مگر ساعات و دقائق
 طلوع یومیۀ آن در دو قطار پایان که قریب آن است نشان
 میدهد، و ساعات و دقائق غروب آن از دو قطار بالا
 که بعید از آن است گرفته میشود، همچنین است احوال عقرب
 و قوس در دو جدول دیگر.

اما تعداد ایام جد همان تعداد سرطان است مگر ساعات
 و دقائق طلوع یومیۀ آن در دو قطار پایان که قریب آن است
 نشان میدهد و ساعات و دقائق غروب آن از دو
 بالا که بعید از آن است گرفته میشود، و ساعت خود را خصوصاً
 توپچی کابل و هرات که آنهم تقریباً مستغرق العرض کابل معلوم میشود
 در وقت طلوع یا غروب برین جدول برابر باید نمود.

سیکبق (۱۳۵)

و همچنین در شهرهای دیگر مانند قندار و مزار شریف
 و غیره، هر گاه در سه ماه حمل و ثور و جوزا اکثر روزها در
 وقت طلوع و غروب آفتاب ساعت خود را دیده و
 هر روز آنرا در قید قلم آورده و سه ماهه باقی نصف شمالی را بطریق
 تنزل از ان پیدا نموده، و ششماه جنوبی را بازاری ازین ششماه
 شمالی بطریق تقابل معلوم کنند، چنانکه بمقابل هر روز شمالی
 شب جنوبی، و شب آنرا روز جنوبی دانسته جدول
 آن شهر را بسازند عین تحقیق دانند، و الا اطول آنجه سال
 آن شهر را پر سیده و یا خود معلوم نموده بر تناسب اینجدول
 کابل در سه ماه اول سال و قایق ترفع را دانسته و

نه ماه دیگر را باز از آن حاصل نمایند نیز ممکن است، و تفاوت
از نفس الامر بسبب دقیقه بلکه بدو هم نخواهد بود، مگر با لکل اغماض
و اجمال نباید نمود، که فرق ده دوازده دقیقه را مردم خود
و بیگانه هم حس میکنند، و بر آن اعتراض نمایند، چه جای تفرق
اجنبیه با شنده اینولا .

و اوقات صلوة خمسہ را فوق کابل تقریباً ازین قرار است :-
که ظهر بعد از زوال شروع میشود، و عصر دو ساعت
قبل از غروب، و شام بعد از غروب، و خفتن بهشتاد دقیقه
بعد از غروب، و صبح یکصد دقیقه قبل از طلوع شروع
میکرد و بر خود طلوع اختتام میدیابد و بغیر صبح و شین
که در بین خود فرجه دارند باقی همه متصل اند چنانکه شروع

لاحق ختم سابق است پس برآمدن از تقریب و رسیدن
 بتحقیق اینکه اول هر وقت را از بهر نماز ده دقیقه بعد از وقت
 معینه دانسته، تا نماز پیش از وقت گذارد نشود، و از
 بهر صوم ده دقیقه قبل از ان می انگاریم، چنانکه در یک روز
 معین نماز را برنود دقیقه قبل از طلوع میگذاریم، و صوم
 همان روز را یکصد و ده دقیقه قبل از طلوع میداریم.

فی الجمله داستان ملائی علمی

هر چند مبتدی در املائی خطی هیچ غلط نکنند و در املائی علمی
 «طریق» را «تریق» بنویسد هم خوانده میشود، مگر
 حتی المقدور الفاظ مشهور کثیر الوقوع را خوانده و بهنوشت
 هم تکرار نماید، تا هم آواز را با هم غلط نکند، و هر یک

از الفاظ ذیل را بقرار لازم بنویسند و از معنی آن بهم بداند:

ت

تخت، تاج، تنور، تقدیر، تیار، شتاب، رستگان،
اقدار، جهت، شفقت، خدمت، شرافت، سعادت،
شهادت، متاع.

ط

طاقت، طلب، طریق، طفل، طشت، طلا،
چطور، سطح، سطرنج، قطار، مطلب، شروط، ساقط،
ضابط، رابط، مطاع.

س

ساقی، سخی، سجده، سفیر، سعید، سوال، سطر، مسجد

جسم، جسد، حد، حباب، مست، رسول، حواس،
نفس، تحسین، هوس، خرس، رئیس، خیس.

ص

صدف، صد، صدق، صادق، صلاح، قیصر،
صراف، مصاحب، حرص، صندوق، مقصد،
قصاب، شصت، رخصت، نصیحت، رقاص،
عاصی، خاص، خواص، مخصوص، قمیص، حامل،
فضاحت، صواب.

ش

ثبت، ثانی، ثالث، ثروت، ثابت، جنابت،
بحث، جثیت، عجت، مثال، ثواب.

ز

زمین، زشت، زکات، زجر، زخم، زحمت، مزد،
 مزور، غم، خزان، روزانه، رزق، مغزول، عزرائیل،
 قرمز، زوار، زایر، زیارت، زولانه، حرز .

ذ

ذهن، ذیمن، ذکر، ذاکر، ذقن، ذیقعه، ذوالقرنین،
 ذوالقدر، عذاب، بذر، نذر، عذر .

ض

ضامن، ضعیف، ضرور، ضرر، حاضر، حضور، قاضی،
 راضی، مضامین، فاضل، حضرت، قرض، عرض،
 مرض، عضو، غرض .

معظم، ناظر، ظلم، ظالم، ظاهر، نظر، عظمت، نظر،
طریف، عظیم، مظلوم.

چیز وقت مانند «اَوُّ الْكِدْرِ» نیز صرف باید کرد،
یعنی استاد غلط بگوید، و مبتدی صحیح بنویسد.

عنوانها حر فی "لایحه تخفیف عبارت"

القاب که درین عصر سعادت

امانی بر روی کار آمده

(و ما همان کتابچه را مطابق اللفظ درینجا درج مینمایم)

۱- عبارت القاب عموم و ذرا و ما مورین ملکی و صاحب منصبان

نظامی، و ارباب رتب ملکی افغانستان، در جمیع میکاب

بجایف نوشته می شود یعنی فقط بتحریر حرف اول لقب کنفا
ورزیده میشود .

القاب مأمورین وزارت

۲- القاب صدر اعظم افغانستان [جناب عالیقدر
جلالتاب] است .

که در مقابل آن [ج ، ع ، ج] مفهوم القاب شایسته است .

۳- القاب عموم وزراء افغانستان [عالیقدر
جلالتاب] است .

که فقط در مقابل آن حرف [ع ، ج] مفهوم القاب
فوق را نموده کنایت میکند .

۴- القاب مدیران مستقل [جلالتاب] است .

که در مقابل آن تنها حرف [ج] کافیست .

۵- القاب معین مستشاران وزارت [عالیقدر صفتاب] است .

که در مقابل آن حروف [ع ، ص] کنایت میکند .

القاب نائب الحکومه و حکام و مأمونین ملکی

- ۶: - القاب نائب الحکومه ما علی العموم [والاشان جلالتاب] است .
 که مخفف آنرا [و ن ج] باید نوشت .
- ۷: - برای حاکمهای اعلیٰ [عالیجاه عزت و صداقت همراه] نوشته میشود ،
 که در مقابل آن [ع ، ع ، ص] کافی است .
- ۸: - القاب حکام کلان [عالیجاه عزت همراه] است .
 در موازی آن [ع ، ع] کفایت است .
- ۹: - برای دیگر حکام [عالیجاه اخلاص همراه] نوشته میشود .
 که مخفف آنرا [ع ، ا] باید نوشت .
- ۱۰: - القاب علاقه داران [اخلاصمند] است .
 که در مقابل آن تنه حروف [ا] کفایت میکند .
- ۱۱: - برای مدیران جوانین و معتبرین روشناس [صداقت همراه]
 نوشته میشود .
 که در مقابل آن تنها از حرف [ص] القاب فوق فحیمه
 می شود .

القاب قضاء

۱۲- براس قاضی القضاة [جناب فضیلت یاب] نوشته میشود.

که در برابر آن [ج، ف] کافی است.

۱۳- القاب عموم قضاة افغانستان [فضیلت یاب] است.

که فقط در مقابل آن تنها حرف [ف] کفایت است.

القاب صاحب منصبان نظامی

۱۴- برای نائب سالار [عالیشان عزت و شجاعت همراه] نوشته میشود.

که در مقابل آن از حروف [ع، ع، ش] مفهوم القاب

فوق میشود.

۱۵- القاب فرقه مشر [عالیشان شجاعت همراه] است.

که در عوض آن حروف [ع، ش] نوشته میشود.

۱۶- برای لوا مشر [صداقت و شجاعت همراه] نوشته میشود.

که در موازی آن [ص، ش] باید نوشت.

۱۷- القاب غنچه مشر [حمیت مند است].

که در مقابل آن تنها [ح] کافی است.

- ۱۸- القاب کند کشر [شاعت مند] است .
 که مخفف آنرا تنها حرف [ش] کفایت میکند .
- ۱۹- القاب تولیشر [غیرت مند] است .
 که در برابر آن فقط حرف [غ] کفایت است .
- ۲۰- القاب بلو کشر [بها لئمنه] است .
 که تنها در مقابل حرف [ب] باید نوشت .
- القاب ارباب رتب ملکی
- ۲۱- برای رتبه اول [جلالتاب] نوشته میشود .
 در مقابل آن تنها حرف اول لقب و علامه رتبه او [ج، اول]
 مفهوم لقب و رتبه او میشود .
- ۲۲- القاب رتبه دوم [عالیقدر] است .
 که در برابر آن حرف اول لقب و علامه رتبه آن [ع، ۲] تحریر شود .
- ۲۳- رتبه سوم القاب آن [غرتاب] نوشته میشود .
 که در موازی آن فقط [ع، ۳] که حرف اول لقب و علامه رتبه آن
 است کفایت میکند .

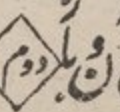
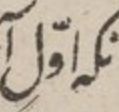
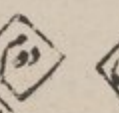
- ۱۲۴- رتبه چهارم [غزت مند] نوشته میشود .
 و مقابل آن حرف اول لقب علامه رتبه او [ع، ۴] کافی است .
 علامه نشانها برایشان
- ۱۲۵- در فراین مکاتیب مخفف حروف اول نشای : المرألی، المرألی،
 سردار عالی، سردار عالی، نوشته میشود .
- ۱۲۶- نشان [المرألی] از حروف [ا، ا] نشان مفهوم میشود .
- ۱۲۷- و مقابل [المرألی] [ع، ا] نشان کافیت .
- ۱۲۸- در برابر [سردار عالی] [س، ا] نشان کفایت میکند .
- ۱۲۹- در موازی [سردار عالی] [س، ع] نشان باید نوشت .
- ۱۳۰- اگر برای بعضی اشخاص از دورقم نشانها مذکور و یا اضافه بر آن اعطا
 و احسان شده باشد در فراین مکتوبات علامه یک نشان و لا آن نوشته شود .
- ۱۳۱- در فراین مکاتیب معرفی که در خارج و داخل مملکت افغانستان نوشته شود
 و مقصد رسانیدن صاحب نشان باشد هر قدر نشان را دارا باشند لغتاً همه
 میشود مثلاً صاحب نشان المرألی و سردار عالی و استقلال استور و وفا و غیره .
- ختم شد کتابچه تخفیف القاب

هو

حصه سوم

در قانون نوشتن متعلقه ابتدائیه امانیه
که بعد تجربه آخری بر شخص اروپائی و نیز بعد تعلیم کبریا تغییرات
بطبع رسیده

روز اول چون متدی شامل کار خط این روش شود، اولاً هشت
طرف تختیه یا کاغذ را با دو بیا موزاند، و همچنین کمان برآمده و کمان
درآمده مانند گردن جیم، و بدن دال، و گرد چپه، و گرد راسته مانند
دامن جیم و سین و گردش قلم چنانکه قط قلم جلی را مطابق کدام
خطی گذشته و باز چیز منحرّف داشته، و بر سمت همان خط برو
فرق بر آمدن خط جلی و خفی و متوسط را از ان بیان نماید، اینهمه را

خود تقریر کرده، و خود ثبوت رسانیده باشد، از بتدی نخواهد
 بعد از بهر اطفال خورد سال گرفتن قلم و کاغذ و شستن را
 آموخته بگوید که در دو نقطه متصله اولاً نقطه دست چپ و باز
 از دست راست نوشته میشود، چنانکه اول آن   
 این را بنویسیم، و نقطه سوم گاه بالا و گاه پایانی رسم میگردد
 همچنین      
 بقرار یک من نوشته
 شمایز نوشته باشید و چون حال قانون چنان گرفته شده که از رو
 اول، نوشتن را بر خواندن مقدم میدارند، چنانکه تا اول شکل
 حرف را بتدی درست ننویسد برای او نمیخواند، بنابراین
 در نوشتن مفردات بلکه در تحریر هر حرف بهمه الف هم بتدی
 قبل برین رسیده، مگر از بهر خوشخطی دینجائیز هر و مشق آن نوشته شده.

مشق مفردات

ابج در س س ص ط ع ف
ق ک ل م ن و ه ی .

(قاعده اول)

در یک لفظ هر حرف بطرف چپ خود بسته میشود غیر «اد زر ز و» .

پیر پیستوژ به

پیر یوه لفظ کی هر حرف و ه کی بزه خوانته تا در کبری غیر

«اد زر ز و» .

(قاعده دوم)

هر کافیکه بطرف چپش الف یا لام باشد چنانکه از نوشته

می شود .

په پښتو شریبه

هرکاف چی دچپ لاس و خواتی الف یا لاموی
چشمکدا رنوشته کیږی .

(قاعده سوم)

« بن ی ت پ ث » و ټیکه در آخر نباشند اینها
خانه گویند فرقت بنقطه مشود .

په پښتو شریبه

« بن ی ت پ ث » چی په آخر کی ندوی
خانه ی بولی پو کی په ټکی کیږی .

(باید که هر لفظ اقسام سه گانه ذیل که هر حرف بهمه « ای و » یا تغایر^ط)

(بحسب اقسام ممکنه خود نویسد)

آ با جا سا صا طا عا فا کا لا ما نا .
 بی جی سی صی طی عی فی کی می ہی .
 بو جو سو صو طو عو فو کو مو هو .

(سلسله اشکال مختلفه بعض حروف چون)

(و حقیقت فهرست مشقها مابعد میباشد، لهذا)

خوبی این سلسله مستلزم خوبی مشقها)

(مابعد است)

بر پیر جام جم جنت جزا صد سرود حاضر
 ناظر علم عقل بعد فکر کار کرد مہر ماش
 رسم میر ہدایت ہشیار بہ بہتر .
 الفاظیکہ بحروف مفردہ در ذیل ہر مشق مابعد نوشتہ شد

اگرچه بے توسط استاد مبتدی هم بسته کرده میتواند
مگر آن اثر نمیدهد، که بی چشم دید حروف از زبان استاد
بجای هر لفظ را بجا آورده، بعد نوشته باشد.

(الفاظ بحیانه)

«مشق ج»

جد جل جا جک

خ دا، اج ل، ج ام، ش اخ ک،

نجد نخل بنجا نچک

ب خ دا، ب ج ل، ن ج ار، ر ن ج ک،

عر بکر

چ راغ، ج راب، ن ج راب، ب خ ر،

گردن آن بالا میرود
ماخوذ «مطالع» که

یقصد کردگی مذکور.

با «ر»

با حرف جیم

نج جی جم

حاجی ، حرم ، حنج ام .

جت جس جس جط جج جف

جق جقا جکا جن جو جه جها .

درخت ، حقا ارت ، جوج ه ، رخ شش ،

خف ، جف اک ار ، خط جن ، راجع ،

راحت ، ج ه ان ، چک ارد .

بجاء حرف باقیه
جیم جنت « توشه جنت »

مشق س

شد شل شا شک

ش دی ار ، رشک ،

« شخ شی ششم شها »

با د و لاک
شکان با د و لاک

مشق ع

عد عل عا عک

ع دل، ش ا غ ل، ع ار، ع ک س،

ع ب ع ج ع ر ع س ع ص ع ط

ع م ع ف ع ق ع ق ا ع ک ا ع م ع ن ع و

ع ه ع ه ا ع ی .

ا ع ج ا ز، ش ا ع ر، و ا ع ط، غ و غ ا .

مشق بعا

بعا نعت ن ع ج بعد ن ع ر ن ع ش ن ع ش

بعض ب ع ط ب ع ع ب ع ف ب ع ق ب ع ق ا ب ع ک

ب ع ک ا ن ع ل ن ع م ب ع ن ب ع و ب ع ه ن ع ه ا ب ع ی

عین علم یا « دلالی »

ش ع ر ، و س ع ت ، ج ع ف ر ، ش ع و ر ،

مشق ف ق

ق ه ب

فاقت ج قد فر فر نس قص قطع
فوق نقا فک نکا قل قم فن فوقه قها فی

فسخ ر ، ق دم ، ف ر ق ، و رف ش ، ق ص ر اب ،

ق ط ا ر ، ف و ج ، س ا ق ی .

مشق بقا

بقا نقب نفع نقه نصر نفس نقش

نقص نقط نفع یقف یفوق یقما یفک

پمکا نقل نغم بضم نقوتفه نقها نقی .

ش فسق ت ، س ف ر ، ق فل ، ع صرف و .

مشق ک ل
 کالاکب لب کج ل ج کد ل ک ر ل ر کش
 لش کش شش کش ص ص ک ط ل ط
 کع ل ع کف لف کق ل ق کقا لقا لک
 ککا لک لکا کل ل ل کم لم کن لن کو لو
 که له کہا لها کی لی .

متعلق ک

ک ا ر ، ک ا ف ر ، ک ج ا ، گ ژ دم ، ک ف ا ر ،
 گ ل اب ، ک ل ه دار .

متعلق ل

غ ل ام ، دول ت ، ل ش ک ر ، ل ط ف ، ش ل غام

ج ل غ وزه، ق ل م، ال ل اه .

مشق م

م د مل ما مک

م دام، م ل ک، ع م ارت، م گ ر .

مم مهاب مج مری

م خ ل وق، م ه ار، م ح م د، م ر دم،

ن ا م ی .

مت ثمر مس مص مط مع

مف مق مقاما من مومنه .

رح مت، ش م رد، م ش ر ق، م ص ل ح

م غ رب، م ک ان، د ش م ن، م و ش، ع ا م ه .

میم اش با ده دلاک

میم کز انا بجوی

میم کز انا جوف

بہص بیط بیع بہف بہق نہقا نہک
 نہکا نہل نہم پین پوپہ پہا ہی .
 ش ہ ادت ، ط ہ ارت ، ع ہ د ، ش ہ د ،
 ش ہ ری ار ، گ ہ ر ، ص ہ ر ، ق ہ ر ،
 ش ہ س وار ، س ہ م ، ش ہ ور .
 (رقعہ بحروف متصلہ)

واقعہ سبق ۲۶ کتاب ہذا یعنی
 "مشفق کرام من" الی آخرہ ، مگر بیودن الف لام
 در ضمن الفاظ متعدّدہ اور ابفہاند ، بعد "و السلام"
 باو بنویسد .

اولاً این خانہ مانند دہن مورچہ ، وجوہ

بیلیم بین بنو بنه تنها نبی .

بعد رقعہ ۳ متعلقہ سلسلہ مذکورہ واقع سبق

۳۶ و ۳۷ « برادر گرام مرین از شفقت دینی بلکه از

الفت بنی نوعی بیطاقت شده » الی آخره گفتہ

مبستدی فوشته باشد .

« فہماندن محض »

« از خلق و گردن حروف کہ آن گردن یادمانک آن باز بخانه »

« حساب میشود »

سر سر ، صر صر ، ہر ہر ، ہر ہر ، کر کر ، ار ،

چر چر ، قو قو ، بقو بقو ، عو عو ، بو بو ،

مر مر .

(نوشتن خج و این دو بیکردمان بعینه نوشتن خانه اول)

ط .

رقعه ۴ بالفاظیکه یکخانه در بین دو حرف دارد، و اینکار از
سلسله دو خانگی گرفته میشود، یعنی «ارجمند
عبدالباقی کبطان» الی آخره واقع سبق (۴ تا ۴۴)
کتاب بذار گفته و مبتدی مینویسد.

رقعه ۵ بالفاظیکه دو خانه در بین دو حرف باشد، و اینکار
از سلسله سه خانگی گرفته میشود، لهذا بعد از مشق
«پنیر، پیش، بین» یک یک لفظ را از رقه
پنجم واقع سبق (۴۴ تا ۴۷) یعنی «عالیجان
محمد حنیف خان» الی آخره گفته و مبتدی مینویسد.

رقعه ۶ بالفاظیکه سخانه در اول لفظ باشند «محبت
بنیان سیادتیناه» الی آخره واقع سبق (۵۱)
کتاب هذا گفته بتدی نوشته باشد.

رقعه ۷ بالفاظیکه چهارخانه در اول لفظ باشند
«نجا بتینا ما چون میدانم» الی آخره واقع سبق
(۵۲) کتاب هذا گفته بتدی نوشته باشد.
و اگر صد خانه در سر یا در کمر لفظ بنهند

طریق تفصیل نوشتن آن بحال

آسانی در کتاب باشد

خواهد آمد.

* *

*

الفاظیکہ احتمال آمدن آن در امتحان هست

حضور، کیفیت، مقصد، امتحان، اینچنین،
شمشیر، خنجر، شیخون، مستعد، غضنفر،
استیش، سبیش، مشهد، میمنه، کلکته،
قسططنیه، بعبی، ببائی، هیهات، تتبع،
استقرا، منجیق، منتقل، مضمضه، استشاق،
استجا، استهزا، استمداد، تخینا، مستهجن،
مستحسن، نستعینک، سکنجین،
از اقسام ممکنه تیریک ازمانه الفاظ ذیل پس سید و تیر آورد
شهرشجاع ۱، شهرسوار ۲، ششی ۲،

بنشستند ۳، شمشیر ۴،

این نقش (ببینید) بموجب تغییر نقاط ۱۵۵۵۲
رنگ قبول میکند، زیرا:

$$۱۵۵۵۲ = ۲ \times ۶ \times ۶ \times ۶ \times ۶ \times ۶ \text{ میشود.}$$

و ازین تجربه آخری معلوم شد که چون
بخانه بندی رسد ورقعات را شروع نماید کار هر روز
را تکرار نماید و یا کار امروز را فردا بازایشان
مکرر نماید.

رباعی مشق که جامع جمیع اقسام
آنخرونی است

که با انواع مختلفه می آیند
و براس بهین مدعا ساخته شده

ز بعد حمد خدا نعت سروری گل کرد
که بهتر از همه مخلوق و خضر راه هدا است
براه بخاطر پرورش میکوشم
که رافع علم عفو و صدر روز جزا است

(مثنوی خجسته مشک)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قائم مقام کتاب دوم و سوم فارسی
که شرح متن سابق الذکر است
تعلیم نوشت و خوان حساب از قول مبتدی
بقرار پر و غرام هر روز

ای احمد تعلیم خواندن را بمبتدی اُمّی کرده میتوانی ؟
بلای صاحب میتوانم و آن چنانست که قبل ازین
بر روش همین ملز جدید اولاً بمبتدی حرف شناس
میشد، بعد از آن آواز دانه میگشت، و حال در ضمن
آواز دانه حرف شناس میگردد، بلکه اینکار بالکل

صورت نواختن را نموده که نظر باؤل، خوبی آن بدو چند
 رسیده، و آن چنان است که چون بر دو کندک ارگ
 فی روز دو ساعت کار نموده میشد، و آن زیر نظر
 اعلی حضرت غازی بود، در اول شروع کار فرمودند
 که از بهر نمره شناسی تفنگ دریشی و غیره، عدد نویسی را
 بر نوشت و خوان مقدم کرده شود، همچنان معمول
 گردید، در دو هفته اکثر فریقها چنان شدند که تا ایلبار
 با چند سوال مشکل که کرده میشد در هیچ صغیر غلط نمیکردند
 چون همه کلان بودند، و جمله باریکها را بر دو باخت
 بخوبی میدانستند از آن رو عدد نویسی را بر زودی یاد
 گرفتند، و هر چند که از سبق خواندن خائف و استخواندگی

شدن خود نهایت نا امید بودند، بعد از دانستن عدد
نویسی که هر کس با حیرت تمام تحسین شان مینمودند از بهر
خوانندگی بهم دلیر گشتند، باز آن وضع بیچارگی ازیشان
دیده نشد که بدین شکسته و وضع بسیار مظلومانه
میکشند که از برای خدای خواننده نیستیم، بخدا
اگر من خواننده شوم، و باندک مدت در کار نوشتن
خوانم از اکثر بهتر گشتند، بنا بر مذکور تقدیم حساب
عموماً، قانون کلی طرز جدید گشت مگر اطفال خورد سال
تا «۹۹» نوشتن آن میشاید که اگر حساب بانی را
تا صد در خانه یاد گرفته باشند، بیکروز نوشتن آنرا
یاد میگیرند، اگر چه در پر و غرام امضا فرموده محفل و زرا

مدت آن یکسال است و الا بسه روز در مکتب میتوانند :

(ببین تفاوت ره از کجا است تا کجا)

پس الدین را لازم است که اطفال خود را حساب زبانی
تا یکصد نشان بدهند، بعد از سال مکتب بدارند
و آنرا نشان لیاقت مکتب فرستادند و نشان دهند، بنا بر
حساب را مقدم میداریم اینچنین :

معلم :- از هر نقطه که انسان یکخط را راسته خارج میکند
بالضرب و یکی ازین هشت طرف ذیل خواهد بود اینچنین :

و یا بطریق کمان برآمده باشد اینچنین « - »

و یا بوضع کمان درآمده مانند این « د »

و یا بقسم گرد راسته گرد چیه خواهند بود اینچنین

« س » « گ » پس اینخط خور و پایان لبر رفته که یکنیش دارد،



و مانند الف می نماید یک « ۱ » است و اینکه دو نش
 دارد، و سر آن مانند اول بی می نماید دو « ۲ » است
 و شما اولاً یک را بطرف چپ کاغذ خود از بالا شروع
 نموده تا آخر کاغذ به سرتیم بیارید اینچنین « ۱ » تا من
 بینیم که نه بسیار دراز و نه بسیار کوتاه باشد، چون از هر
 کدام کل فریق دیده و اصلاح آن گرفته شد و از پهلوی
 به پهلوی نوشتن ازین سبب احتیاط میکنم که آن خوانده میشوند
 و هر کدام آن بده چند از دیگری تفاوت دارند و حال
 وقت آن نیست .

حال دور اینز بهین قرار مرقوم دارید، یعنی بعد از
 اصلاح گرفتن تقریباً پنجاه تایی آنرا سبب مرقوم دارید

نه پهلو پهلو تا هم خوب و هم زود نوشته باشید بسبب
 اینکه در حین سوال باز فکر شما مشغول صحت میشود
 بخوشحظی آن فرصت نداشته باشید، و دومی کل
 فریق را چون دیدم اکثر انجمنین «۴» نوشته بودند
 که در حلق آن یعنی در فصل بی و الف اندکی کاغذ سفید
 مانده بودند اینک بر تخته سیاه کلاں من می نویسم
 تا کل فریق ببینند، و زبانی هم میگویم که آن بی خورد را
 چون نویسد در آخر اندکی بالای $\frac{1}{2}$ برابر برده، بعد
 قلم را در همان بالای ردگی خود واپس پایان برابر بیارید
 تا هم بی و هم الف آن صاف و راست بیاید، هیچ
 سفیدی در بین آن ننماید و تقریباً چار یک الف آن

بالا بنماید اینچنین « ۲ » و سه باز سه دندان دارد
 چنانکه سر یک دور را پوره کرده بعد دوی دیگر را با آن
 متصل میسازید « ۳ » و این سه را هم تا پنجاه کرت
 سر بر مرقوم دارید

و شش هم چون مثل دوی سر چیه است یعنی سه دو
 از دست راست شروع شده چنانکه در اصل
 بفارسی « دو » نوشته شده بود بعد از سرعت
 قلم میرزا، دُم دال، بوا و پیده اینچنین « دو » شد
 و یومیه صاف نوشته این شکل « ۲ » مروج را اختیار نمود،
 اما در شش اینخیال راست نمی آید و مانند دوی سر چیه
 مینماید اینچنین « ۶ » و چون شما بالفعل خواننده هستید

بعد از چند روز از کیفیت «دو» واقف میشوید لهذا
مال همین قدر کافی است که سر آن از جانب راست
شروع میشود و سر شش ۶ از چپ .

و چهار بجز یک الاشته بالای آن که چون کمان
برآمده خوروی میباید باشد اینچنین «-» بعد همه آن
بموسط خطوط مستقیمه اختتام می یابد، چنانکه از نوک
چپ کمان مرسومه بجانب راست برابر قلم نقطه
میرود که از الاشته بالا هم چسبیده میگذرد، بعد بر همان
راستی که رفته بود قلم واپس می آید، و از موقع اتصال
بقدر راست برابر رفته بجانب چپ برابر میگذرد،
و از آنجا چنانکه دو و یک الف نمائی متصل میگشت

در اینجا نیز بهما تقرر تحریری یا بد اینچنین «۴» و این را
 نیز پنجاه کرت بعد اصلاح مرقوم باید داشت، بعض
 مردمان چار را اینچنین «۴» مرقوم میسازند
 مگر شما بقرار اول معمول داشته باشید.

و در پنج اولاً یک خط خوردی را بطرف چپ پایان
 میبرد، و از اینجا شکل سه را در خیال گرفته دندان اول
 آن جایی که خط اول با خور رسیده همان است، و دندان
 دوم آن بمقابل مبداء خط اول بالامی شود اینچنین «۵»
 و دندان سوم چون خواهد که بالا شود از اینجا بخط مستقیمی
 بمبداء وصل میگردد، و من حیث المجموع چون برگ
 قوت مینماید اینچنین «۵» بعد از اصلاح پنجاه کرت

مرقوم دارید، که این سخت هم است و بدانکه از یک
 تا پنج همه از دست راست مرقوم میگردد، اما بعد از آن
 جمله از دست چپ تحریر می یابند، چنانکه در شش
 قبل برین دانستید که از دست چپ شروع میشود
 پس هفت و هشت همین است که هر دوی آن چون
 دو کاسه راست مانده شده بود تا زمانیکه در هر کدام
 هفت هفت پا و روغن بود هر دو راست و دست
 نشسته بودند اینچنین « ۷۷ » و قتیکه در کاسه
 دوم یکپا و دیگر افتاد لنگ کرد چپ شد اینچنین
 « ۸۷ » گشت تا بنشانی لنگر بعد از سالها
 فراموشش نکنید که چپ شدن هشت از لنگر دست است

نه هفت پس هفت همان است که اولاً بخط مستقیم
 چپ پایان رفته خوردی مرقوم داشته بعد همان
 اندازه خط مستقیم دیگر را بطرف راست بلکه بالندگی
 میل بجانب راست بالا آورده باشید همچنین «۲»
 و این را نیز بعد از اصلاح پنجاه کرت مرقوم دارید ،
 و در هشت هم اولاً خط جانب چپ آنرا بطرف
 راست بالا برده بعد همان اندازه بجانب راست
 پایان بیاورید ، و چون دین دو عدد هفت و هشت
 اکثر مبتدیان هر دو ضلع آنرا بطریق کمان نوشته میکنند
 لهذا اصلاح هر کدام آن را بخوبی گرفته تا هر دو ضلع آنرا
 بقدر خط مستقیم نوشته البته زاویه حاصل شده

از دو خط مستقیم، بی اختیارانه تیز می آید این چنین
 « ۸۷ » و هشت را نیز پنجاه کرت بنویسید،

و نه نیز از طرف چپ شروع میشود الا اندکی
 از اول آن که بطریق چپ برابر میرود، بعد بطریق
 کمان برآمده مرقوم داشتیم چون مجازات مبدأ
 رسد پایان برابر بیاورید تا بان ملاقی گشته و صاف
 از آن بگذرد یعنی شش مبدأ معلوم نشود این چنین
 « ۹ » و این را نیز بعد از اصلاح پنجاه کرت مرقوم
 دارید، بعد همه را یعنی از یک تان را چهار پنج کرت
 مرقوم دارند تا هم خوب هم زود مرقوم گردند،
 بعد از داکمه، اولاً بتدیان را فهمانده بعد میسر

که پنجاه چند داکه است تا او بگوید پنج، هشتاد چند است؟
 و چهل چند؟ و شصت چند؟ و دوه چند؟ و نود چند؟
 و سی چند است؟ بعد بر عکس این میسر چنانکه چهار
 داکه را چه گویند؟ و هفت داکه را چه؟ و دوداکه
 چه؟ تا هر جواب را صاف و درست گفته باشند.
 بعد گویم هر یک از این مفردات تانه که یاد گرفته‌اید
 چون نوشته و بر جانب راست وی صفر بگذارید
 بهمان قدر داکه شود چنانکه ده اینچنین «۱۰» و این
 چست «۲۰» بتدی میست، سیمین الی آخره
 و بعض جاها مغالطه داده می نویسم این «۵۰» بتدی
 هفت، معلوم چنانچه این صفر بیجا اثر در آن نگذرد

بقدی فی سبب اینکه بر جانب چپ وی افتاد
 و حساب مانند خط هندوی از جانب چپ شروع
 میشود و از جائیکه شروع شود بجانب راست میرود
 بر جانب چپ وی باز اجازه نوشتن نیست و اگر
 صد صفر بر چپ وی نوشته شود آنرا هیچ اعتبار
 نباشد و بر جانب راست وی که نوشته شود
 آن نوکروی باشد که بان درجه وی بلند میشود، بعین
 نوکرداران من سوال کرده میروم، و او نوشته میکند
 بعد میگویم که حال ما و شما از یک تانه نوشتن آن را
 دانستیم، و همچنین داناکه ما را از ده تا نود، و حساب
 بسیار در مابین دودا که می باشد مانند پنجاه و یک

و پنجاه و دو، تا پنجاه و نه، و آن چون دو جزو دارد
 یکی داکه و دیگری قس در اضافه، مانند چهل و هفت
 پس اولاداکه آن یعنی چهل را بنویسیم پنجمین «۴»
 بعد صفر آنرا خراب میکنیم، و بجای آن هفت
 یسنگاریم، تا هم جای صفر را بگیرد و هم هفت خوانده شود
 اینچنین «۵» اما در مابین ده و بیست
 چون در تلفظ فارسی بی قانونی آمده چنانکه عدد خورد
 اولاً بر زبان می آید مانند چارده و غیره
 لهذا آنرا خورد کلان کار گفته میشود، مگر شما
 باین گفته زبانی بازی نخورید بالضرورة اولاده را
 بشمارید که کلان و نو کردار است، بعد از آن

بجای صفروی اضافی وی را تیر و دارید، بنا بر مذکور اول
 چند سوال مراجع را بهای زبانی بگوئید، بعد از آن
 هم نابدست شما می بینیم که واقعی ده را مقدم میدارید یا
 سیزده؟ بقدی اول ده را می نویسم بجای
 صفروی باز سه را مرقوم میدارم، معلم پانزده
 پنجمین از یازده الی نوزده همه را یکبار زبانی می پرسم
 باز جواب تحریری از وی می خواهم، تا خوب درست
 شود بعد از قسم ۳۴ و ۷۹ و ۴۳ و ۵۲ و ۱۷
 و غیره بسیار می پرسم که تا غلط نکند از ابتدای
 حساب تا نوشتن این ۹۹ براس کلانان
 کار دو ساعت است و خوردن و آن سه روز می کنند

و در پُرغرام انجمن معارف داخل آخر کتاب هذا این
 کار دو ساعت را یک سال امضا فرموده اند.
 روز دوم یکصد، و دو صد، را الی نهصد نوشته
 میگویم که این ما دو نوکره میباشند، و درجات
 یکا دما صد اراهم درین وقت نشان میدهد هم بعد
 میگویم از صد ما، یعنی از یکصد تا نهصد، هرگاه یک
 دو الی ۹ زیاده شود آنرا پیره دار و الا گویند
 بسبب اینکه بعد از نوشتن صد ادر درجه دما
 پیره دار می نشینند، بعد قد را ضافه در یکا مرقوم
 میگردد، مانند «۴۰۲» و «۴۰۷» و غیره
 الی «۷۰۹» و اگر پیره دار نه بشینند، سه درجه

پوره نمیشود، و بشنیدن لفظ صد، تکمیل سه درجه
 برمالا لازم میگردد، و اگر در درجه د تا د که بنشینند
 مانند ۳۱۴ و ۶۰ و غیره اثر انوکروالا گویند
 خود آن هر دو درجه را میگیرد، یکی را بنفس خود و
 دیگر را بنوکرو خود، و هرگاه هر سه درجه عدد گرفت
 صفر در آن، هیچ نیاشد اثر اینروالا، گویند
 مانند ۸۱۲ و ۳۲۵ و غیره ایند احال من بیاد
 میسرسم شما خوب فکر کرده باز جواب را گفته
 باشید پنجصد و شصت؟ بتندی پیره دار
 والا، معلم سه صد و چهار؟ بتندی پیره دار والا
 معلم - هفتصد و چهل؟ بتندی - نوکروالا

بهشت صد و پنجاه و سه؟ مبتدی پروالا، معلم.....
 یعنی سوال های بسیار را از هر قسم آن میکنند تا در جواب
 زبانی هیچ غلط نکند، بعد جوابها را تحریر از ایشان
 میخواهم و آن آسان است روز سوم هم در اینجا توقف
 و تکرار نموده تا سئوستان فرقی هم خوب شوند،
 روز چهارم گویم این سه درجه را که یاد گرفتید این را
 فقره ساده گویند، و کل فقرات چهاراند و هر
 فقره آن پچنین سه سه درجه دارند باین نامها
 یاد می شوند اول فقره ساده، دوم فقره
 هزار، سوم فقره ملیون، چهارم فقره
 بیلیار پچنین.

فقره ساده	فقره هزار	فقره میلیون	فقره ملیار
• • •	• • •	• • •	• • •
صد	صد	صد	صد
هزار	هزار	هزار	هزار
میلیون	میلیون	میلیون	میلیون
میلیار	میلیار	میلیار	میلیار

پس در هر فقره که عدد، سیج گفته نشود ضرورت است
 که سه صفر نوشته شوند چنانکه یک عددی در هزار
 بگویم، و در فقره ساده، سیج نگویم فقره ساده
 بالضرورة حق سه صفر دارد که در آن گذاشته شود
 چنانکه سایی گوید بیست و پنج هزار باید که همان ۲۵
 آموخته را نوشته و فقره ساده سه صفر پر کرده
 شود اینچنین ۲۵۰۰۰ و همچنین است ۶۰۲۰۰۰
 و ۱۴۰۰۰ و ۳۰۰۰۰ و ۴۰۰۰۰ و

۸۰۰۰ و ۹۳۰۰۰ و غیره پس چند سوالی
 از قبیل مذکور میکنم یعنی در فقره ساده، هیچ نمیکوم
 تا از بهر آن سه صفر گذاشته باشند، بلکه سوالها
 بسیاری میکنم تا در نوشتن فقره هزار خوب
 دلیر شوند، بعد از آن گویم که حال در فقره ساده هم
 عدد میگویم و از فقره هزار تا چند بار فقط چهار هزار
 گویم، و هر فقره چون سه درجه دارد، و سه را
 هم در اینجا چهار هزار بند کرده لهذا گاهی دو پیرودار
 میشود چنانکه گویم چهار هزار و هفت؛ شما باید که
 از بهر درجات خالی آنها صفر را گذاشته در مرتبه
 یکا چون هفت گفته شده آنرا بنگارید اینچنین

۴۰۰۷ و پنجمین ۴۰۰۲ و ۴۰۰۹ و ۴۰۰۸ را

مرقوم دارید بعد از آن دماغ آنرا هم پرسی گویم

چنانکه ۴۰۲۵ و ۴۰۸۳ و ۴۰۹۰ و

۴۰۶۷ و حال فقره ساده را پیره دار و الا

میگویم اینچنین ۴۷۰۶ و ۴۹۰۲ و - و

۴۶۰۹ و حال کل فقره ساده را پرسی گویم،

۴۶۹۳ و غیره حال در فقره هزار هم زیاده

از چار میگویم که در نوشتن فقره هزار قبل بر من

تیار شده بودید، و در فقره ساده حال

دلیکشتید پس در هر دو فقره هر چه بگویم باید درست

نوشته کنید اینچنین ۲۶۰۷ و ۲۶۰۸ و ۳۰۴۰

و غیره و غیره بنا بر مذکور عدد اول را خواه از هزار اسأل
 بگوید و یا از میلیون و ملیار، آنرا اسرند سوال گویند
 و در آن اختصار دارد که یک درجه از آن فقره سرند
 گوید یا دو یا سه اما در پایان تر آن هر فقره حق سه درجه
 دارد نه چهار شود، نه دو، آن سه درجه را بهر چه میگیرد
 بگیرد بعد از آن سوالها را زیاد دی درین فقره
 میکنم روز پنجم هم درینجا توقف میکنم،
 روز ششم سرند را از فقره میلیون میگیرم روز
 هفتم از ملیار بعد از آن تا دوسه روز تکرار میکنم
 تا در عدد نویسی هرگز غلط نکنم روز یازدهم سبق
 شروع میکنم اگر کسی گوید که متن سبق سبق تقسیم

یافته و شرح بر روزها منقسم گشته، بلکه در اکثر روزها تصریح
 بعد سبق آن روز هم نموده، که معلّم از کار هر روزه خود بخوبی میداند
 پس آن اعداد، دیگر واقعه در اول بعضی سطور تن از بهر حسیت،
 جواب اینکه اعداد مسطوره از بهر آن شخصی است که در کدام جا
 تحسین کتاب بسیار، اما این را نموده گوید که درین موقع تفصیل
 بهتر آنجا نموده بود، لهذا مطابق این عدد در اینجا یافته
 فوراً همان تفصیل را می بیند چون خوب تعمق کند بخوبی این
 قایل میشود چون استاد کار را همان رفتار گرفته شد که
 یومیّه موجب اینکار بر آن شخص روپائی که لفظ فارسی را نهایت
 اندک میدانست کار نموده لهذا ما یومیّه مطابق آن عرض میکنیم
 خواه میکرد و سبق خوانده شود و یکسبقت بدو روز، مگر قلم

اندازه کار نوشت و خوان

در ضمن ایام

روز اول

دست چپ خود را چپ بر تخته سیاه و کلان حروف
 نویسی بطریقی میگذارم که همه انگشتان آن با هم بسته باشند
 مگر ابهام و سبابه آن از چهار دیگر جدا بوده چنانکه
 مابین آنها شکل «با» را نشان بدهد اینچنین 
 بعد از کنار دادن اخلی آن از سبابه گرفته تا سبابه
 بخطی بقلم سفید رسانیده دست خود را پس میگیرم، تا همان
 شکل مطلوب یعنی اینچنین بی نقطه «ما» بماند و همیشه یا را

مأمور نوشتن آن نموده میگویم که آخر اینکه سبقت
 هر کدام شما در زمان خوردی بجای بازی کرده اقسام
 چنین خطها را نوشته اید حال که خیر؛ نقشه برگ توت غیر
 اشیا را هم نوشته میتوانید، من میگویم که شما فوراً
 چون یک نقاش خوب باشید مگر اینقدر میتوانید که شنا
 شود که این برگ بید است یا برگ توت .

بعد، اصلاح هر کدام را بار بار گرفته همه بتیان نقش
 مذکور را بدرجه خوشخطی برسانند بعد گویم اگر خط مذکور
 یک نقطه پایان داشت بر هر دیوار یا تخته و کاغذ که
 آنرا «با» بخوانید، و اگر بالا داشت آنرا «تا»
 بگویند و چند کرت این هر دو را مرقوم دارید

اینچنین «یا نا یا نا یا نا» بعد از تکرار
 تحت را صاف نموده تا چیز بران نه بینند، و میگویم
 کاغذ را بر خود را چپ نموده همه شما محض «نا» را
 مرقوم دارید که «یا» اصلاً با آن نباشد، چون همه
 شان درست مرقوم دارند، بعد گویم که حال محض
 «یا» را بنویسید، چون همه شان مطابق به دیگر
 تحریر نمایند، میگویم که یکجوره را یاد گرفتید، جوره دیگر
 آن اینکه اول آن، دو نقطه زیر خود دارد، و آندیکه
 بالای خود؛ اول آنرا «یا» و دوم آنرا «نا»
 خوانند، و در نوشتن دو نقطه، اول از دست چپ
 و باز از دست راست نوشته میشوند، که خوب آنرا

باز بقلم نوکدار اینچنین دوم اول خواهی نوشت
 بقلم پشیل نمیشود، چون چند کت تحریر دارند، بعد
 امتحان این جوره را هم بقرار جوره سابقه میگیریم
 و بقرار مذکور در جوره سوم که یکی سه نقطه پایان،
 و دیگر سه نقطه بالا دارد نیز معمولی داریم، مگر
 در باب نقطه سوم میگویم که هرگاه سه نقطه در پایان
 آنحرف خواستی بود نقطه سوم در جای خالی
 پایان آن دو نقطه اولی مرقوم میدارند چنانکه در
 «پا» است، و بقلم نوکدار اینچنین دوم اول
 و هرگاه بالا آنحرف خواستی باشند سوم در جای
 خالی بالا دو نقطه اول ترقیم مییابد چنانکه در «شا»



دیده میشود بقلم نوکدار اینچنین خواهد بود
 بعد هر شش حرف مذکور را برای شان نوشته
 در خواندن آن نیز، تیز میسازم، و گاهی یک یک
 بے ترتیب مینویسم، تا بخرد دیدن خوانده باشند.

بعد از آن این شش حرف دراز مذکور را جوره جوره نوشته
 زیر هر جوره کوته آواران آزارم قوم میدارم اینچنین

بانا یاتا پاتا

بن بی ت پت

و گویم که بالا آن همان بودند که هر یک بدین باز،
 و آواز دراز، خوانده میشدند، اما در زیر آن که شش
 دیگر و هر یک در مقابل خود مرقوم اند، نیز بقدر

بالاس خود را خوانده میشوند، مگر با آوازه های کوتاه
 یعنی «بَن مِی ت پَش»
 حال اول آنرا چنین مرقوم میدارید، که قلم را چون بگذارید
 اندکے چپ پایان آورده، بعد چپ برابر خوب
 دراز نموده، بعد اندکے بالاس برابر برده باشید
 اینچنین «پ» بموجب اصلاحات مکرر چون
 همه بتدیان خوب درست شوند، بعد «ل» را
 برای شان نوشته گویم که بقدر نیم الف پایان
 برابر آمده در آخر آن گرد است را مرقوم داشته
 بطریقیکه دهن آن اندکے تنگ بوده و مقطع آن
 از مبدی وی اندکی پایان باشد اینچنین «ل»

و «ی» را بر اسـ شان نوشته گویم که اول
یک کمان برآمده خور ویرا نوشته بعد اندک بطرف
چپ برابر برده بعد گرد راسته را مرقوم دارید ،
چنانکه در آخر اندک بطرف گردن آن میل داده
چون برابری گردن رسد قلم را بالا نمائید ، بعد اصلاً
مکرره چون همه درست شوند ، در باب سه حرف باقیه
گویم که هر که ام آن مثل اول ایشان است ، آنرا نیز
بنویسند ، و باز مختلف میخواهم و ایشان نوشته باشند
و در خواندن آن نیز بقرار شش اول تیز میسازم ،
بعد هر دو قطار شش حرف دراز ، و شش کوتاه
آنرا بقرار مسطور فوق نوشته و یکمعلم را شاگرد خود ست

گویم اینک قطار بالا: یک، دو، سه، چار، پنج، شش، و قطار پایان نیز همچنین و هر یک بمقابل بالا خود است پشت خود بطرف تخته، و رو بطرف فرق ایستاده باشید، هر حرف را که بنحوانم شما از آواز آن دانسته، از قرار قطار و شمار آنرا نشان داده باشید، چنانکه «پا» مبتدی ساختگی، در قطار اول حرف پنجم، من، - «ن» مبتدی ساختگی در قطار دوم حرف دوم، من، - «ت» چون آن مبتدی ساختگی عموماً بتانی جواب میگوید، لهذا دل یک مبتدی واقعی تنگی میکند بر مبتدی ساختگی سبقت نموده میگوید در قطار دوم حرف چهارم، بعد همه جوابها را بتیان

اصلی میگویند و ساختگی ساکت میشود، و این سوال و جواب
 قدری دراز نموده تا آنکه هر حرف را بزودی گفته باشند
 بعد تخته را پاک نموده گوئیم « یا » مبتدیان :- قطار
 اول حرف اول، من :- « می » مبتدی :- قطا
 دوم حرف سوم، من :- حال این هر دو چیز را قدر
 بسته و نزدیک میگوئیم « بای » و شما مرقوم دارید
 آدم متمول را با اصطلاح ترکستان « بای » گویند
 « بایی، بایی » صدا دارم، و ایشان همه درست
 و مطابق هم دیگر مینویسند .

من :- آفرین همه شما هم خوب و هم زود نوشتید
 حال چیز دیگر است مرقوم دارید « پایی، پایی »

بزودی مینویسند بلکه بعضی همانرا دو نقطه دیگر داده
 پیش میکند تا زود نویس معلوم شود، همچنین هر یک از
 الفاظ « بات، تان، نامی، تاب، یاب
 تاب، تان، تات، پان، پاپ »
 را گفته و معنی بعضی را نیز گفته و ایشان بکمال خوشی نشسته
 میروند، و میگویم که میدان تنگ است، چون شما
 در یک دور و نزدیک حروف را زیاده یاد بگیرد، میدان
 فراخ میشود، الفاظ معنی و اثر بسیار پیدا میشوند .
 چون اینکار را من و حمد نام هندی تعلیم یافته طرز جدید
 تعلیم ابتدائی بد جواب سوال شما عرض کردم
 که شما فرمودید که این تعلیم را شما هم بدیگری کرده میتوانید

و من گفتم بے اینچنین میگویم و اینچنین میکنم در حقیقت بمان
 که موجود اصلی، از اوّل روز بد تا به رساله شایسته نای
 تعلیم میداد، و کلّ وقت آن هم دو ساعت بود (۴۵)
 دقیقه آن بر شناختن این سه قسم شاگردان :-

خواننده نا نویسنده، حرف شناس محض، امّی صرف،
 و نزدیک نشان دادن امّی محض، و دور داشتن اعلی،
 و من قلم ندارم، و من کاغذ ندارم گفته، و همه را سامان
 تعلیم رساندن گذشت.

در یک ساعت و پانزده دقیقه باقی کلّ کار مذکور نوشت
 خوان کرده شد، جمله نهایت خوش و امیدوار کامیاب
 گشتند و خود او از همه خوشتر بود که کار فکر کردگی

همان شب او بود، که لیل پنجم شب ۵ قوس ۱۳۰۳ بود
 و در روز آن چنان اثر خوب بے مشاهده نمود، اگر چه
 مستیدان هفتاد، هشتاد نفر بودند، مگر معلمین هم
 پنج شش نفر بودند، و معلم خوب بر قطار کانا خواب تیاره
 بود، و سبوقین چون می آمدند، و «زه او س را غلم»
 میگفت در جواب «فوزه خه و کم» می شنید،
 و فوراً بیک معلم خوب بے که از بهر اینکار مقرر بود سپرد
 میشدند، تا شور و شغف نداشته باشند.

و چون سه روز قبل بران کار تدریس شان شروع شد
 مشغول حساب بودند اکثر شان فقره ساده یعنی تا
 «۹۹۹» یاد گرفتند، و از آن حال شان معلوم نمود،

که در بین خود مذاکره در حساب میکنند خوب شان
 ما خوب خود را هم درست ساخته میتوانند، مگر شوق شما
 زیاده بنوشت و خوان الفاطنه، و نا امید می هم
 از آن دارند .

و این فکر جدید که من در باره این همزبانان خود نموده ام
 که نوشتن شکل را بر خواندن آن مقدم میدارم ،
 انشاء الله اثر خوبی میبخشد، چنانکه در روز اول باز
 بر نوشتن بعضی الفاظ مقدم میگردند، لهذا امضا
 برین نمودند، که بعد از این قانون همین باشد که بعد از
 یاد گرفتن فقره ساده حساب که شناختن نمبر سلح
 و سبق، و صفحہ بران موقوف است، بالضروره

کار نوشت خوان شروع شود، که اینقسم رفتار در کار
 نوشت خوان تا حال نبود، محض از خوش نصیبی رساله
 شاهیه درین وقت خنمود، و نهایت شوق آورد
 بتدیان است که بهمان روز اول اقتدار خود را برنوشتن
 الفاظ متعلقه حروف همان روز خود، مشاهده مینمایند
 و نیز گفت بلکه بعد از آن قانون را چنین گذاشت
 که چون در روز اول زیادت حروف از بهر سعت
 میدان الفاظ لازم است لهذا جمیع حروف هم آورده
 در آخر کل، کار کرده شوند، پس چون اینکار تقریباً
 یکساعت شد، لهذا باید که دراز و کوتاه چهار حرف
 « د ا و ا ر ز » را نیز درین روز کار نمایند

تاما از مانند الفاظ ذیل که از مبتدیان خوا
نوشته کرده توانند، اگر چه بعضی از آن بلامستی
هم موافق نیستند مگر درینوقت با که ندارند، و
خواندن چون از نوشتن ضرورت است لهذا یک دفعه
در قطار بالا گفته «پا» که ام است و «نا» و غیره
و غیره که ام است، مبتدی انگشت نام ساخته باشد
چون در این هیچ غلط نکنند.

بعد این چسپت و این چسپت را گفته و مبتدی خوان
باشد، و مطابق مذکور در قطار دوم نیز معمول دارد،
بعد هر دو قطار این چسپت این چسپت گفته تا هیچ
غلط نکنند، بعد یک یک از الفاظ ذیل گفته

و آنها نوشته باشند.

بای، باب، تان، تاش، تاپ، پای، نان،
 یایا، نانا، یار، ثاز، باز، باد، داث، ناز،
 یاد، تار، پامی، تات، پاو، باران، تاوان،
 تاروان، پاونان، بازار، نان وای، بات،
 تاتار، بادار، باردار، دانا، نایاب، پکارار،
 وار باز، ناشاز، رازدان، بازوان، باردان،
 زارا، پای واز، دارا، باد پای،

و نیز معلمین را مخاطب ساخته گفت که مدّ عا درین دست
 ماندن و خطّ درین و انگشت بردن محض فهماندن
 شما بود، که یعنی تا آخر اینکار موقوف بعد الف باید

که نام هیچ حرف را معلّم نگیرد، تا آخر حرف را همه بتدیّان
خوب ننویسند بسبب اینکه قصّه مشهوریست که:-

شخصی وقت صبح روز برف از خانه و قریّه خود برآمد
بقریّه دیگر روان شد در اثنا راه یک سگ
زرد را دید که خیال حمله بروی ارد، بران سگ
قریّه خود یا از ان قریّه دیگر خیال کرده نهایت قهرش
آمده که تو چگونه بر من خیال حمله داری، بموجب قوت
زیادیکه داشت بر سگ حمله نمود، از گردن و چنان
محکم گرفته و بر زمین بالیدن و زانو در شکم و سینه و
زدن گرفت که در چند دقیقه او را کشت، دران قریّه
دیگر واقف شد که این سگ بنود بلکه گرگ بود، هر چند

که محب زیاد بر مستولی گشت، مگر چون آن کشته بود
 ضبط خود نموده، وضع دلیرانه بقلم داد، که یعنی اگر زنده بودم
 چندین این چنین را خواهم گشت؛ این مبتدی هم اگر بداند که
 این آن است که چند سال پیش ملا رفتم، و چندین لبت
 کوب از دست پدر خوردم، و یک حرفی از آن شناختم
 آخر الامر عقیتم و ناخوان باندم، تا اینکه سپاهی شدم،
 دین پیری چگونه میتوانم، فوراً بر چهره نشدن خود
 قسمهای میخورد، اما وقتیکه او را از دست کشته و نوشته بیند،
 که کشتن آنرا آخذ صاحب مرحوم و هم نمیتوانست، بسیار
 خوش میشود و دلیر و شایق شده میرود، و چون اینکار بالکل
 جدید است، لهذا تا آخر موقوف بعد الف خودم کاریکنم

تا بعد تجرّب اطمینان داخل طبع نموده شود، و چنان کرد،
 سپاهیان هر روزه زیاده شده ^{رفته} چون پروانه بران میخیزند
 پس اگر چه دینکار نسبت بآن چهل روز چهار ساعت
 ده دوازده روز فایده خواهد بود، مگر سپاهیان
 ارگ یومیّه دو ساعت کار میکنند و نیم ساعت شان
 در جمع آوری حاضری میگذرد و هفتّه سه روز شان بسبب
 تفنگ پاکی و جمعه و غیره معطل میباشد، البتّه این ده
 روز شان بسّه میکشید و آن دراز را دلیل ناکامی
 خود میدانست، و حال ناخواب آنها هم گرم آمده در روز
 اول خود را کامیاب می بیند، و این محض از تفصیلات
 خداوندی، و توجهات اعلیٰ حضرت غازی بود، که در

(جرگه گلان) گویا بحضور کل افغانستان تشکر
 ازینکار فرموده بودند، که حق تعالی بفحوا اب آیه شیرینه
 «لَئِنْ شِکَرْتُمْ لَا زَیْدُنْکُمْ» این قوت مقناطیسی را
 درینکار ودیعت فرموده، حال گفته میتوانم که وطن
 عزیز ما آباد شد، که ذکور و اناث شان عموماً نویسند
 و خواننده میشوند، زیرا معلمین آن نیز تجربه کرده شد
 که نوجوانان جدید پنج جماعت پاس کردگی معلمین گما
 دعواسی افزونی نتوان نمود و مقابله با درجه دار
 قدیمی خواستند همان بود که بیست و پنج بیست و
 پنجاه ناخوان بهر که ام شان داده شدند بعد از دو ساع
 امتحان بهر هفتاد و پنجاه بنوشتن در سه لفظ گرفته شد

آن دوفر جدید از درجه دار قدیم بهتر آمدند، ده ده
 رویه تنخواه هر کدام جدید افزوده شد بسیار خوش شد
 پس حال چون اینکار یک عظمت نهایت فیشایافت
 چنانکه در تمام دنیا هر جا که زبان فارسی باشد اقتباس
 از اینجا خواهند نمود، لهذا اینجامه دراز را بجز چنین پادشا
 که علیحضرت غازی باشد هر که پوشد خود را خود شهنشاه
 میکند، و ظاهرا هست که همه وقت از شوق و تربیت
 پادشاه همه مأمورین در یک کار کوشش میکنند
 و کمال جدیت خود را در آن بنمایند و نتیجه خوبی را
 از آن حاصل میدارند و قتی که بانجام رسد، پس اصل
 و کمند آنکار، صاحب دولت و کار فرمای آن باشد

و چون درین وقت اینکار با تمام و اختتام رسید لهذا
 حال به «**طراز امانی**» در تعلیم ابتدائی
 موسوم گردید .

بنابر مذکور امید بخداوند است که از کمال مرحمت
 و کوشش این پدر تا جد ارعیت پرورمان بزودی
 این پرده غفلت و بیخبری از چشم جمیع ملت شان
 برداشته شود تا که رگوران عصا خود را بر سر دوستان
 و غمخواران خود نزنند، و از حالات دنیا بپایند،
 که دول متمدنه در چه خیال اند، ترقی و تمدن چیست و
 ما چگونه در غفلت رفته ایم، و ببرکت علم و بیداری
 چگونه رستگاری حاصل میشود بلکه خودش

مرجع امید دیگران میگردد، و از نتیجه بد مال جهل و
 نادانی و بے وقوفی خائف شوند، اطلاعات
 و هدایات و وقوف از مال حال و اجتناب از شر آن
 بے رہنمائی یک سر کرده و منتظم نمیشود، چنانکه
 اداره بیج خانه بے سر کرده و کلاسه صورت نبند
 و از اوضاع این مایه عظم افغان معلوم است
 که این شخص خود پرست و نفس پرور نیست، که مایه
 عیش آدمی و خود غرضی و خود پروری اول شکم است
 و روزی خود اینداعی رفتم و بروقت نان اطلاع
 آمدن من رسید مرحمت فرموده خواستند، و
 پهلوی خود جادادند مشغول اکل نان گشتیم

گمانی شدم که نان با پشاهی است البته درین یکذایقه و مساله غیر
 خواهد بود، هر چند مزه کرم بهان قیسم طعمام بود که عموم ملت بحیثیه
 میخورند تعجب کرده با خود گفتم که با نفس نفیس خود چنین
 کفایت شعار، و دروزارات چنان نان خوبه مقرر
 فرموده اند که در خانه خود، من سبب بی دذانی ازین بهتر بخورم
 و با این احوال خود دعوا ولایت هم نمیکند، و حتی در باب
 هر امور از همه باب توجه خود را بدرجه کمال مبذول
 حالشان فرموده و میفرمایند، پس معلوم شد که خیالات
 بس بلند دارد و آن خیالات خود را پیش بردن بکثر غمخواری عمومی
 دیگران را علی السویه نمون هرگز نمیتواند، و عالم ساختن ملت را اکثر
 پادشاهان هرگز نمیخواهد که مدعی شخصی شان از نادانان خو گرفته
 میشود و او انقدر بر علم عموم شان ساعی است که انسان

هر چند چون تجربه زیاد میشود کار خوبتر صفا یافته میرود، لهذا بقدر
صفحه سابقه صرف هم آواز باید که در اخیر کل کار کرده شوند تا یومیه میدان الفاظ
فراخ شده رود، و موجب فرحت مبتدی گردید باشد.

و دیگر اینکه جوره هر حرف هر جدول چون مبتدی نوشته شود، فوراً دو سه لفظ آنرا با و باید نوشت
مثلاً چون تحریر «ما، م» را یاد بگیرد الفاظ «مان، مار، بام، نام» با و مرقوم گردد.

اما ضبط خواندن الفاظ بعد از فراغ تحریر حروف واقع هر جدول کار نموده باشد،
بآسانی میخوانند بسبب اینکه رحمت دانان اینک حرف موقوف یکچنان آواز خوانده میشود
که یکی از حرکات سه گانه در آن محسوس نگردد و خود او شنیده شود که ایجاد صوتیه هم محض برآ
همین یک کار بود، حال بالکل محوشد، بسبب اینکه نوشتن مقدم گشت و آنست که تلمیذ
غیر است یعنی استاد باید که کلفظ را بگوید تا مبتدی نوشته کند لهذا از زبان استاد خود بخود خواندن
آن یاد گرفته میشود، و بخواندن اضافت دار چون برسد، بگوید که اضافت عبارت از
یک چیز است بجز دیگر از روی معنی چنانکه اگر «کتاب» از «احمد» باشد گفته میشود که

«کتاب احمد» همچنین چند لفظ را بدون اظهار مضاف الیه مبتدی بخواند تا او آخر هر کلام
بکسر خوانده باشد، در ظرف چند دقیقه از کیفیت آن خوب دانسته میشود بعد آن دو صد
لفظ واقع اول متن از «آب، تاب، کرفته الی» شایاش خوب با وضبط کند.
و از بهر خوشخطی هر یک از الفاظ ذیل را بسیار تکرار کند:-

آب، بار، شاخ، ماش، شال، قاش، صاف، خاص، طاق، ماه، عام،

تغی، لک، گاد، ان، غی

حیران میشود، خداوند میداند که هر چند بچشم عیب بینم خیر
 یافته نمیتوانم، و بخیال خودم چنین میرسد که هر شخص اندک
 منصف اگر زمام پادشاهی را بدست خود داند بعد از
 خود هر چند فکر کند، نه پدر خود را پادشاه خواهد ساخت
 و نه پسر خود را، بجز او احدی را مقرر نمیکند، و الا درین ^{سطح}
 کتاب هیچ مدعا خوشامد ندارم، و نه درین تحریر خود
 یکچنان تعریف کرده ام که از آن خوشامد معلوم شود
 و هیچوقت حتی المقدور از سخن حق نگذشته ام اگر رسیدم
 سکوت کرده ام، لهذا اینها را این ساعت از انصاف خود گفته ام
 ما بعد را خبر ندارم بجز اینکه خیالات موصوفه ممدوحه
 او بی استقلال و دوام وی بر همین حال موجوده

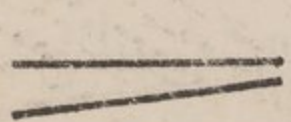
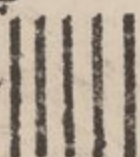
پیش نیرود؛ حال بر اصل سخن و مدعا خود روم.
 چون کتاب هذا در زیر طبع بود که این کار جدید رخنه
 لهذا (۱۰) جوره کاپی مساوی (۸۰) صفحه از اندازه
 کار نوشت و خوان الی روز نهم جدید تحریر یافت،
 سابق نوشته گئی آن مسترد گشت.

روز دوم

گفت این قبیلش بی نام «حطا» که بعد از دست نوشتن شما
 باز احوال آن گفته خواهد شد، مرقوم دارید؛ آنها اینگونه
 و معلمین اصلاح میگرفتند، و نیز گفت هر که درست نویسد
 و معلم تصدیق آن نماید بیکار ننشیند، تا زمانیکه حرف
 دیگر شروع میشود، تکرار آنرا نموده باشد، تا در تحریر آن

مانند میرزا پخته زود نویس گردد، و چون الف ایشان
 می شناختند لهذا گفت که یک سخن از یادم رفته بود و در
 اثنا کار هم قصه ندارد، از انزو شما همه این لفظ را
 چند کت بگوئید باز معنی آنرا من میگویم «متوازی متواری
 متوازی» بعد از تکرار متدیان و صحت تلفظ آن گفت
 خط متوازی عبارت از چنان خطی است که دوری آن
 از خط دیگر در همه جا بیک اندازه باشد چنانکه دوری
 این خط من از کنار بالا یا کنار پایان این تخته در هر جا
 بیک اندازه است و دوری این خط دوم باز از
 خط اول نیز بیک اندازه است، این هر دو خط با هم
 متوازی میباشند اینچنین

===== پس

کشش «ب» نیز باید که با کنار بالا، یا پایان تخت
 و کاغذ متوازی باشد، و غیر متوازی آن است که نه چنین
 باشد مانند این دو خط که پایان آن با خط بالا خود متوازی
 نیست اینچنین  و الف باز باید که
 با کنار راست و چپ تحت متوازی باشد، چنانکه
 اینچند الف را من اضافه از اندازه لازمۀ شان منقسم
 تا تواری از خوب بدانید اینچنین  بار
 مذکور باید که الفها کل اینخرو فیکه با و از دراز خوانده میشوند
 با کنار راست و چپ تحت یا کاغذ متوازی باشند
 و همچنین دو الف نام این نقش «طا» با هم
 خود متوازی باشند.

چون همه شان درست نمودند، بعد همان «تا» ی
 دیروزه را برای شان نوشته گفت این را بخوانید
 همه آنها صاف و صحیح خواندند، بعد پهلوی آن
 «طا» را نوشته گفت این را هم طابق آن بخوانید
 که این هر دو بیک آواز خوانده میشوند همچنان
 بعمل آوردند، بعد گفت چون من بگویم که «تا» را
 مرقوم دارید شما خواهید گفت که آن دو قسم است
 ما چه خبر داریم کدام آنرا شما میخواهید، از آن
 حروف هم آواز را بصفت فرق داده میشود چنانکه
 اول را :- «تای نقطه دار» و دوم را
 «طای خنجر دار» گویند .

بعد « ط » نوشته گفت این نقش را نیز مرقوم دار
 همه شان زود و صحیح نوشتند زیرا دانستند بلکه بعض
 بهمان وضع قدما رزم رزم گفتند که این پیاده آن است
 و گفت که این را با آواز کوتاه یعنی « ط ط »
 خوانده باشید بعد « ت ط » را نوشته

گفت که این را نیز « ت نقطه دار » و
 « ط خنجر دار » گفته باشید، مگر آواز کوتاه .

بعد گفت این شکل بی نام « سا » را مرقوم دارید
 که دو دندان اول آن تیز، و دندان سوم آن
 کند است، بعد از آن دامنک آن چون « با »
 بلکه قدری فراختر از آن مرقوم میگردد، بتیان

نوشته و معلمین اصلاح آنرا گرفته تا اطلاع همه
معلمین رسید که درست شدند.

بعد گفت این نقشه دیگر «سا» را بنویسید
بمندیان گفتند که آن حرف پیش ازین چه بود که همه
نوشته و شناختیم، او گفت شما این را نیز مرقوم
دارید بلکه یکی دیگر هم است، چون از نوشتن هر سه
آن فارغ شویم، بعد کار هر سه را باز یکجا میگویم.
بعد این نقش «صا» را نوشته و تحریر آن را بمندیان
خواست همه شان نوشته، و اصلاح گرفته و اطلاع
درست شدند شان داده شد بعد گفت این «ثا»
را بنویسید، همه شان متفق اللفظ خواندند، بعد سه

شکل نو آموخته را در عقب آن قطار نموده اینچنین:
 «ثا س ا س ا ص ا» و گفت، هر کدام شما
 مطابق آواز اول شان که حال خواندید بخوانید
 بلا توقف خوانند، و گفت که اینها را نیز بصفت
 فرق باید داد چنانکه اول را «ثا می نقطه د ا»
 و دوم را «سای دندان دار» و سوم را
 «سای کشدار» و چهارم را
 «صای چشم دار» گویند.

بعد «س» را نوشته گفت که دندان اول این تیر
 و دوم آن کند، و سوم آن بقرار زاویه قائمه، یعنی
 چون کنج این تخته تیز است و در برابر آوردن این کنج

خوب هوش کنسید که بعضی متبدیان را کند میسازند
 و چیزی کاغذ سفید در آن میگذارند اینچنین **س**
 مینویسند و این نهایت مضراست زیرا بعضی حروف
 دیگر نیز همین جزو دارند، باز نموده آنرا چنین مینگارند بعد نیم
 الفک باریک خوروی را نوشته آخر آنرا بگردسته
 اختتام داده و دهن آنرا اندکی تنگ آورده چون
 برابر می وسط نیم الفک رسید قلم را بالا کنید
 اینچنین **س** و کشیده آنرا بطریق کمان دراز
 مرقوم داشته، تیزی آخر کمان مزبور را بقرار مذکور
 فی السابق تحریر داشته و همچنان با اختتام رسانید
 اینچنین **س**

و چشم حرف آخر را با دایم مرقوم دارید، چنانکه بعد گذشتن
 قلم بجانب راست بالا رفته و در انجا دور داده قلم را
 باصل مُبدَأ رسانیده بلکه صاف از انجا هم اندکی گذشته
 و دامن انرا چون در دو حرف سابق با انجام رسانیده
 باشید اینچنین «ص» و در کل حروف سابق
 و لاحق تقریر با کار دست یکجا بود، بعد چهار آن را
 قطار اینچنین «ث س س ص»
 نوشته گفته همه را بقرار اول که آنرا یاد دارید بخوانید
 همه شان بیک زبان معمولداشتند، و نیز گفتند که
 فرق بصفات شان همان است که دانسته اید، مگر
 خودشان با آوازهای کوتاه کوتاه خوانده باشید.

بعد این نقش « و ا » را مرقوم داشته گفت این
 کمان درآمده خوردیر خوب وزود مرقوم دارید، اگر چه
 دم آن بقرار ماهی پرک نوشته میشود یعنی اینچنین
 « و » مگر حال تعلیم نسل این نازکیها بجا آورده نمیشوند
 برای یک وقتی از بهر پیش منی شما گفتیم معموله
 بعد گفت این شکل را بر هر دیوار، و تخته، و کاغذ چون
 ببینید آنرا « و ا » خوانده باشید .

و حال تنها این « و » را مرقوم دارید، اینچنین
 کردند، گفت این را با آواز کوتاه خوانده باشید خوانند
 بلکه قبل از امر آمدن کور چون روش کار را دانسته
 بودند خودشان میخواندند .

بعد گفت در جمیع حروفیکه در از نوشته شده بودند
 و با و از در از خوانده میشوند همان بود که کوتاه و از آن
 بالف بسته شده در از خوانده میشد چنانکه در حقیقت
 همان ب در از ی بالف بسته شده یعنی چنین
 «با» بود، و در چنین در از ی دی، هیچ
 سودی نبود، خورد آن بموجب نفاط همین کار میدید
 لهذا این شکل «با» را اختیار نمود، و همچنین است
 کل حروف در از نای سابقه که بالف بسته شده اند
 الا «وا» که بسته نشده بسببش اینکه جمیع حروف
 بطرف چپ خود بسته میشوند الا هفت حرف
 که یکی از آن جمله همین «د» است و کل آنها را

تأفروا انشاء الله خواهید شناخت .

بعد گفت این حرف « و ا » را نیز بقدر سابق
خود مرقوم دارید، الا آنکه سر این را کرد و کلام ساخته
باشید، و چون قلم بنسل در بین سر آن سوراخ پیدا
میشود لهذا بعد از اتمام وی سوراخ آنرا پر نمایند
چنانکه قلم سفید من نیز بر تخته چسب مینگارد، بعد تمام
باز سوراخ آنرا پر میکنم و این نیز از جمله آن بهفت
حرف است .

نوشتند، و اصلاح آن گرفته شد، و اطلاع درست
شدند شان رسید، چون دانست که دو حرف
باقی اینجا یعنی « را را » را از سبب کمی وقت

نمیستوانم، لهذا از الفاظ متعلقه همان دو حرف
مرقومه گفت «با» را میید ایند گفتند بی گفت
نوشته کنید «باد» همه شان زود و خوب
نوشتند توپ زده شد بتدیان گفتند تا یک بج
هم ما کاری کنیم، او گفت من نمیتوانم و لفظ دیگر ننوی
میکویم «باد» همه شان زود و صحیح نوشتند، بعد
گفت «پا و» که همین سنگ کابل است، همه شان
زود و خوب نوشتند.

روز سوم

«را» را نوشته گفت اینهم از همان بیفت حرف است
که بطرف چپ خود بسته نمیشوند، تکرار اصلاح نموده

و اطلاع درست شدند شان رسید بعد گفت که
 این « را » خوانده میشود، و کوتاه او از ان این است
 « ر » چون از دراز او از خود در صورت فرقی نداشت
 فوراً نوشتند، گفت این را « ر » خوانده باشید
 هر دو قسم آن از تحت پاک نشد بوند، لهذا یک یک نقطه بالاس سر
 هر کدام آن گذاشته اینچنین « را » گفت بالارا
 « را » و پایا نرا « ر » خوانده باشید حال این
 هر دو قسم را بنویسید نوشتند و اصلاح گرفته درست
 شدند، بعد یک یک ازین اشکال سه گانه « ذا ضاطا »
 مینوشت و بتدیان را نامور نوشتن آن میداشتند
 آنها چون بدان بی نفاط آنرا قبل ازین تحریر داشته

بودند. لهذا با نقاط آنرا نیز نزودی خوبی نوشتند.
 بعد در اول آنها «زا» را نوشته اینچنین «زا و ا
 ضا خطا» و گفت همه را مطابق اول آن بنویسید
 حسب الامر معموله داشتند، بعد گفت فرق ایشان
 نیز بصفات است چنانکه اول را «زای سرتیز»
 و دوم را «دای کب» و سوم را «ضای
 چشمدار» و چهارم را «ظای خجردار» گویند
 بعد کوتاه آواز از این شان یعنی «ز و ض خط» را بر
 بتدیان نوشته مأمور تحریر آن نمودند بتدیان نزودی
 و خوبی نوشتند، از بسببیکه بی نقاط آنرا قبل ازین
 نوشته بودند، و با آواز کوتاه همه را یکسان خواندند

بعد یک یک از الفاظ: - یاد، بار، باز، ناز
 یاد، یار، تاب، تار، پاو، دامی، وای
 ذات، ران، وان، زار، ساز، را
 او میگفت چنانکه حرف اول را بهمهراه الف گفت
 و اندک توقفی بر آن نموده بعد موقوف آن را میگفت
 بار دوم آن توقف را کمتر از اول نموده و باز بقرار
 معمولی صد امید داشت، و اکثر ایشان بلا غلطی مرقوم
 میداشتند، مگر در لفظ «ذات» گفت که
 «دینجا» ذ «کپ است نه سرتیز، و هر وقت
 درهم آواز معلم شما اطلاع خواهد داد، تا آنکه از کثرت
 کار و تکرار باز خود شما آرا بشناسید.

بعد نقش « کا » را نوشته گفت، چون قلم را
 بگذارید اندکی طرف راست برابر رفته بعد گذراسته
 خوردیرا شروع نموده چون برابر می مبداء بر سید
 اینچنین « ۵ » بعد الف را چنان صاف بالا کنید که
 بمبداء خورده، و از آن هم صاف بگذرد، بعد آن خط
 دیگر مؤرب را که آنرا مرکز گویند از چنان جایی شروع
 نمائید که هیچ طرف کاغذ متوازی نه، بلکه میل بتوازا
 هم نداشته باشد و بکنج چشم وی برسانید اینچنین
 « کا » و بتندی آنرا مامور نوشتن آن داشته
 بعد رستی آن گفت که این را بر هر تخته و کاغذی بکشید
 « کا » بخوانید .

و اینکه مانند «اب» چپیده اینچنین «ل»
 و باز از یکجای مناسب مرکز آن شروع شده و بنده
 آن رسیده، کوتاه آواز آن است «ک» بخوانید
 مرقوم دارید، بعد از اصلاح گرفتن اطلاع درست شد
 شان رسیده: بعد یک یک مرکز دیگر بر همان نو
 مای سابقه خود افزوده گفت اول «کا» و دوم را
 «ک» بخوانید و این را نیز بنویسید، خوانند
 و نوشتند.

بعد این نقش «لا» را نوشته گفت الف نمای
 اول را چیزی کردن داده و قلم را پس نموده الف
 دیگر را از برابری مبدأ آن شروع نموده، متوازی

با اول قریب با آخر کردن اول برسانید بطریقیکه
 اندکی تیزی از کردن اول معلوم شود اینچنین «لا»
 همه متدیان نوشتند، و اصلاح گرفته و درست
 شدند، بعد گفت این نقش را هر جا که بینید «لا» خوانند
 باشید، و کوتاه آواز آن همانست که یک الف
 درازی را نوشته آخر آنرا مانند «ن» بانجام
 رسانیده باشید اینچنین «ل» نوشته و اصلاح
 گرفته و اطلاع درست شدند شان رسید.

و در هر کدام این دو نقش «ماه» اول سر آن را از
 قرا قلم نو که در دست بینم و یعنی دو در جای بر قلم
 خط میبرد، و میگفت که بعد از شروع حصه دوم، باز قلم

های نئی بشمار داده میشود، بعد سوراخ باین آن را
 پیریمود بعد شا، شا، را نوشته گفت همان
 «سا-سا» یکه یاد دارید نوشته کنید مگر سه نقطه
 بالای آن گذاشته «شاشا» خوانده
 باشید و کوتاه اوزان این نیز مطابق کوتاه اوزان است
 مگر سه نقطه بالای خود دارند «شششش»
 خوانده میشوند، هر چهار را یک دفعه مرقوم دارید نوشتند
 و اصلاح شان گرفته شد، بعد گفت که این شکل «را»
 همان است که یاد دارید، سه نقطه را بالای سر آن
 نوشته آنرا «ثرا» خوانده و نوشته باشید نوشتند
 بعد گفت کوتاه اوزان آنرا که «ثر» خوانند نیز مرقوم دارید

بعد گفت حال چون بهر هفت حرف منفصله موعود را
 شناختید لهذا بگوئید :- قاعده اول :- در حفظ
 هر حرف بطرف چپ خود بسته میشود غیر «ادذر زرو»
 و اولاً اینقد حفظ کنید، ادذر زرو، ادذر زرو، تا
 آنکه حفظ شد بعد جزو اول آنرا تکرار نمود بعد یکجا کردند فوراً
 حفظ شد، بعد یک یک از الفاظ متعلقه حروف
 امروز یعنی :- کار، گاو، کان، گاز، کاکا،
 لالا، ماما، بابا، کالا، بالا، لای، لاک،
 لام، لات، مار، مات، ماش، مال
 شان، سال، شام، پاک، پاک،
 بال، بام، باش، نام، تاک، یال،

ناک، سال، شام، دال،
وام، دار، دام، رام، زاد، راز، وار
میگفت و بتدیان مینوشتند، و در باب هر یک
از «کاکا، لالا، ماما، بابا» زبانی گفت این را
میتوانید. بتدیان میگفتند بلی، بسیار خوبی، و
نوشتن آنرا نمیخواست است چون بلفظ «لاک» رسیدند
توپ نیم روز گفت بس.

روز چهارم

از همان لفظ «لاک» گرفته الی آخر الفاظ مذکوره را
بآنها نوشتند، بعد گفت که این شکل مشت نمایی
«ح» حساب را بطریقی مرقوم دارید که ضلع اول آن

دراز، و دوم آن قدری خوردتر از آن، و زاویه آن
 کند و قدری فراخ باشد اینچنین «ح» بعد نوک
 آخر آن را قدر راست بالا برده قلم را بر همان راه
 رفته و پس بجای اول برسانید تا یک نوک تیزی
 برای آن حاصل شود بعد گرد راسته را شروع
 نموده و قشیکه بمبداء ملاقی شود نصف گرد راسته
 دانسته نصف باقی ویرا بعد از آن تکمیل داده بعد از
 هر رسم باقی شان بالای برابر رفتار نمایند
 اینچنین «حا» نوشتند و اصلاح هر یک گرفته
 شد تا خوب درست گردیدند، بعد گفت این شکل را
 هر جا که دیدید «حا» بخوانید «حا» یعنی در حلق

«حاحا» تا آنکه در خواندن آن هم درست شدند.
 بعد گفت اگر یکقطه در زیر داشت آن را «جا» و اگر
 بالا داشت آنرا «خا» گفته باشی حال هر کدام
 که خواستم باید که تنها همانرا مرقوم داری چنانکه «جا»
 همه مبتدیان مطابق میگیر نوشتند، بعد گفت
 «خا» باز مطابق یکدیگر ارقام دادند.
 بعد گفت اگر سه نقطه پایان داشت آنرا «چا» خوانند
 باشید «چا چا چا» و این در مانند «چای
 چلم، چرس» و غیره بسیار استعمال میشود
 بعد هر چهار آنرا قطار نوشته و در تحت آن کوتاه
 آواز آن آنرا نیز تحریر نمود اینچنین :-

جا چا حا خا
ج چ ح خ

خواندن هر یک را چون از قرار قطار و شمار ایشان
خواستند دست خوانند، بعد گفت نوشتن
این کوتاه آواز ان شان مشکترین حروف است
اما بعد از نوشتن نوک خورد چپ بالارفته، اگر سر آنرا
با کنار بالا، یا کنار پایان تخته متوازی بیاورید، هیچ
اشکالی ندارد اینچنین «~ ~ ~» مرقوم
دارید نوشتند، اصلاح گرفته و درست شدند
بعد گفت از قتهای آن بچنان کمان برآمده را مرقوم
دارید که برآمدگی آن چون برابر یعنی محاذی نوک اول

آن گرد و آید پنجاه و هفت « ۷۷ » بعد گرد و چید شروع
 نمایند چنانکه بر محاذات حلق آن اختتام باید بخشین
 « ح » نوشتند و اصلاح گرفته و درست شدند
 و گفت که سه حرف آن همانست که بنقاط تفاوت دارند
 بعد یک یک ازین الفاظ :-

جان، جای، جار، جام، جال، جای
 چاب، چار، چال، چاک، حال، خان
 خار، خال، خام، باج، تاج، کاج
 راج، واخ، کاخ، شاخ، میگفت
 و اکثر ایشان بلا غلطی هر قوم میداشتند، چون
 بلفظ جای رسیده از اہم نوشتند، توپ

نیم روز گفت بس

روز پنجم

اگرچه پروز گذشته بعد لفظ «چامی» همه الفاظ
متعلقه اشکال «ح، ح» کار نشده بود، مگر گفت
اصل و اساس بر تعمیر اولاً جمع آوری گل و خشت و دیگر
مساله است بعد از آن سبب بردن عمارت آن آسانست
لذا اولاً باید که نقوش حروف را با انجام رسانیم
بنابران این شکل «عا» را نوشته گفت اول
کمان برآمده خوردی را مرقوم داشته آخر آن را بجانب گرد
چپ اندکی میل داده قلم خود را پس کنسید اینچنین «ع»
بعد بمقابل مبدأ شکل «با» را با اندکی فراخی شروع

نموده چون بنوک مقطع نقش مرقومه اول برسد
صاف از آن گذشته بانجام رساند اینچنین «عا»
مرقوم دارید، نوشتند، بعد اصلاحات مکرره اطلاع
درست شدند شان رسید بعد گفت این شکل را
در هر جا که دیدید «عا» بنخوانید، و اصلاح خواندن
شان نیز گرفته شد.

بعد این شکل «ع» را نوشته گفت که همان برآمده
خورد بالای آن بقرار «عا» است، مگر از فتهای
آن بیکقطه در زیر آنقدر بکنیم نقطه بجانب راست
پایان برده بعد قلم خود را پس بکشید اینچنین «ع»
بعد الاشته پایان آنرا دورتر، و پایانش را از محاذات

نوک الاشبه بالای آن گرفته و از اینجا کمان برآمده
 کلانی را شروع نموده و بطریق آوری آورده که بر منتهای
 آن نقطه خورده و از اینجا گذشته بمجاذات قحف
 آن یعنی به برابری پس سر آن رسیده بعد نوشتن
 گرد چپ را شروع نموده بانجام رسانیده باشید
 اینچنین «ع» و این با و از کوتاه یعنی «ع»
 خوانده میشود، بعد یک نقطه را بالای سر هر کدام گذشته
 گفت حال یکی را «ع» و دیگری را «ع» خوانند
 باشید هر دو را چند بار مرقوم دارید نوشتند
 و اصلاح شان گرفته و درست شدند .
 بعد این نقش «فا» را نوشته گفت سر این

بهمانست که مانند « و » است که آنرا یاد دارید،
 و گردن آنرا قدری بجانب راست پایان میل
 داده بعد مانند « یا » بلکه قدری فراختر از آن
 نموده باشید، نوشتند، و اصلاح شان گرفته و
 اطلاع درست شدند شان رسید، بعد گفت
 این را هر جا که بینید « فا » خوانده باشید.
 اما این نقش « ف » که مانند اول نوشته میشود، مگر
 گردن آن بجانب الف زرقه بلکه « ب » را بنویسید
 نوشتند، و اصلاح گرفته و اطلاع درست شدند
 شان رسید.

بعد بر همان مرقومه سابقه « فا » یکنقطه دیگر را اضافه نمود

گفت اگر چنین را دیدید آنرا «قا» خوانده باشید،
 مگر کوتاه آواز آن در بدن هم پسری تفاوت دارد
 چنانکه این قلم، بجانب چپ برابر نمیرود بلکه گرد راسته
 مینویسد اینچنین «ق» و این را «ق» خوانده
 باشید مرقوم دارید، نوشتند و اصلاح شان گرفته
 و اطلاع درست شدند رسید.

بعدین نقش «ما» را نوشته گفت اول آن چون
 «ما» است، مگر الف آن نیم الف است
 و بجانب راست بالا آنقدر میل کرده که مجازات مبندا
 رسیده بعد و سپس همانقدر بجانب چپ بالا رفته،
 و باز بجانب راست بالا میل نموده متنهاست آن

محاذی با ابتدا گشته اینچنین «ا» مرقوم دارید
 نوشتند و اصلاحات شان گرفته و اطلاع درست
 شدند شان رسید، بعد گفت هر جا که این را ببینید
 «ا» خوانده باشید نه «عا» و «حا» که در حلق
 خوانده میشوند در یخرف نفس از ناف شروع میشود
 اینک «ا ا ا» اصلاحات آواز شان
 نیز گرفته شد تا همه درست گشتند، بعد این نقش «و»
 نوشته گفت در تحریر یخرف چون قلم بر کاغذ مانده
 شود بطریق «پ» قلمی بجانب راست برابر میسرود
 که بقلم پس آن پ قلمی شان ادا نمیشود پس برای شما
 آسان است، و بعد از این گرد راسته شروع شد

بامبد اطلاق میگرد و اینچنین « ۵ » مرقوم دارید نوشتند
و اصلاح شان گرفته و اطلاع درست شدند شان
رسید بعد گفت این کوتاه او از آن است هر جا که بینید
این را « ۵ » خوانده باشید ،

بعد این نقش « آ » را نوشته گفت این در حقیقت
دو الف است اینچنین « ۱۱ » بلکه اول آن الف
نیست همزه است بسبب اینکه خوانده میشود و
آوازی از خود دارد ، و الف او از ندا شسته میباشد
بر حرف سابق وی دهن باز میشود و آن حرف دراز
خوانده میشود مانند « با جا کا » پس چون نوشتن
دو الف را پهلوی بهم تا خوب دانستند از آن

الف و قوم را بالای سر الف خواندند اینچنین
 « آ » و آنرا الف مدوار گویند، و این مدآن مانند
 « ب » نوشته میشود مگر قدری کوتاه و آخر

« ب » بالا میرود، و درین همانقدر پایان می
 افتد و مانند کنیش خوردی مشابه میگردد اینچنین
 « آ » مرقوم دارید، نوشتند و اصلاحات مد
 شان گرفته شد و اطلاع دست شدند شان رسید
 بعد گفت هر جا که این را ببینید « آ » خوانده باشید
 « آ » بدین باز،

بعد گفت کوتاه آن این است « ا » که « آ » خوانده
 میشود، و این چون خوانده میشود بهین سبب همزه است

بصورت الف نوشته شده .

بعد این هر شش حرف مذکور امروزه را نوشته
و کوتاه هر کدام آنرا نیز در تحت آن نگاشته اینچنین :-

ع ا غ ا ق ا م ا آ

ع غ ف ق ه ا

و گفت هر کدام را که من بخواهم شما اولاً قطار آن را
گفته و باز بقرار شما، خود او را نشان داده باشید و گفت

« ما » بتدیان گفت در قطار اول حرف پنجم

اینچنین دیگر و دیگر و نیز گفت که حال هر دو قسم کوتاه

و در از الف با، خلاص شد، حال یک یک

از الفاظ متعلقه سبق امروزه را میگویم شما نوشته

باشید تا هر جا که رسیدیم و ازین الفاظ :
 عام، علاج، عار، غار، خاص، باغ،
 نراغ، فال، قاش، قاب، قاست
 مان، های، ماو، آن آب، آتش، آه
 آه، آخ، باف، ناف، طاق، آواز ما
 چون لفظ « مان » را نوشتند صدای توپ
 نصف النهار رسید همانست که چیزی از الفاظ
 متعلقه سبق و بیرونه شکل « حا » مانده و چیزی
 از امروز گفتیم فردا البته همه را کار خوانند نمود.

روز ششم

گفت اگر چه از الفاظ سبق پر یروزه و از و یروزه شما
 بسیار مانده مگر اصول هر قسم حروف تا حال گفته
 و نوشته شده، و آخر باز همه الفاظ متعلقه کل حروف
 که در اوائل متن آمده می نویسیم، با فعل بهتر آن می بینیم
 که اصول ناخوب را پنجه نکنیم، بلکه نوزده لفظ ذیل که
 اشکال جمیع حروف دراز، و کوتاه در آن آمده خوشخط
 کنیم چنانکه هر کدام را بعد از درستی لازم پنجاه پنجاه
 کرت نوشته بعد الفاظ واقع اوائل کتاب متن را
 که تقریباً دو صد لفظ است از ابتدای «اب، تاب»
 گرفته تا لفظ «شما باش» که ختم است می رسایم

که بیکبار قبل از حصول حسن آن گویا خراب را پنجه
 میکنیم بنا بر آن یک یک ازین الفاظ نوزده گانه را
 گفته بلکه بعد از گفتن و بجا آوردن مبتدی بجای آن را
 خود او خوشخط بر تخته کلان نوشته، و در آن حالت، نقصان
 و اجتناب از آن را بیان نموده، بعد ایشان بنویسند
 و معلمین اصلاح آنرا میگیرفتند، هر که خوب میشد
 او را میگفت که تخمیناً پنجاه دفعه دیگر بهمین خوبی مرقوم
 دارید، و همین دندانه دار الفاظ ذیل را دندانه دار
 کششدار آنرا کششدار میخواستند، تا هر دو قسم
 آنرا خوب پنجه نموده باشند، لفظ «تاج» را
 نوشتند، توپ زده شد، و آن الفاظ این اند: —

آب، باد، ماش، فاش، شال
 ساز، چای، صاف، خاص، تاج
 کار، گاو، عام، دلغ، مان، ماه،
 داک، لاک.

روز نهم

۹۰ لفظ باقی آن «۱۹» لفظ را بقرار مذکور
 در روز یکتایان نوشته و اصلاح گرفته و تخمیناً اینجا
 دقت تکرار نموده شد، بعد از آن سطر بندی بقراریکه
 در روز نهم میاید باندازه مناسب اینجا بیان شد.
 بعده دو اوده از عبارات دو لفظه مانند، بادار
 بازار، پاو چای، بانها گفته و نوشته شد، چنانکه

یکی از مبتدیان را ایستاده نموده معلم میگفت :- با وادار
 مبتدی :- بی الف ، دال ، الف ، ری ، معلم :-
 بسته و نایسته ، مبتدی :- بی الف بسته ، دال
 جدا ، الف ، جدا ، ری ، جدا ، و بعضی که حروف را
 بالکل نمیشناختند ، تا چندی بقرار « ب ن می »
 که بقانون حال آموخته بودند میگفتند یا ساکت می بودند
 و الفاظ را خوب مینوشتند ، بعد از چهار پنج روز نام گرفتن
 حروف با دیگران یکسان شدند ، و پس از پنج شش روز
 از آن یکی همه شان مینوشتند ، بعد لفظ دیگر و مبتدی
 دیگر جواب را بر تفاضای آن لفظ میگفت همان بود
 که تو پسر گفت .

روز هشتم

از ابتدای «آب، ثاب» واقع اوایل متن این
 کتاب گرفته تا در عبارات دو لفظیه «پار، سال»
 رسیدند که توپ نیم روز صدای بس نموده، و سرشته
 در باب هجا و غیره بقرار دیروز بود.

و فردا اکثر الفاظ باقیه را بقرار مذکور کار نموده، و چون
 باضافت دار رسید گفت که باضافت عبارت
 از آن کسره ایست که در بین دو لفظ آید و آن وقتی باشد
 که شی اول اندوی معنی میل بشی دوم کرده باشد، چنانکه
 اگر کتاب از احمد باشد گفته میشود که «کتاب احمد»
 مدعا بر آخر لفظ اول کسره آوردن است چنانکه اگر

«چراغ» از دیگری باشد و آن لفظ دیگر را نگویم
 هم «چراغ» گفته میشود پس هر لفظی را که باضافت
 از شما بخوایم شما اینچنین بخوانید معلم: - قلم، بتدی قلم،
 معلم دخت، بتدی: - دخت، معلم: - آسمان،
 بتدی: - آسمان، معلم آفرین یعنی آسمان خدا، چنانکه
 «تاج شاه» می بینید که اضافت را بر جیم آوردیم
 که آخر لفظ اول است، و هر بار اینچنین خواهد بود
 بعد از بجا می نوشتند تا آنکه بلفظ «شاه باش» رسیدند
 بعد همین تقریباً دو صد لفظی که از قلم ایشان برآمده
 و سابقاً بر ورق دیگر طبع شده آن اوراق را بکل نشان
 داده یک یک را بخواندن یکدو سطر از آن امر نمود

ناخواننده و ناخوان نشان معلوم شدند، بعد از آن
 از ناخوانان نشان فریق علیحده بسته که آن ورق توسط
 یک معلم بایشان ضبط میشود، و از خواننده فریق
 جداگانه ساخته و حصه چوبدار را برای نشان آویخته
 از دانا ندن اصل و زاید حروف گرفته هر کیفیت را
 بفصاحت تمام گفته تا نوشتن حرف همراه « می »
 که تقریباً شش هفت ورق است رسانیدند اگر کدامی
 در فریق خوب کندی نموده بفریق پایان میرود، و اگر
 در فریق پایان ذکاوت خود را به ثبوت رسانید
 باین فریق می آید، و این حالت تا سه روز جواز دارد
 بعد از آن تنزل قبول میشود و ترفع نمیشود بسبب اینکه

معلم پایان میگوید که دین سه روز من اورا ختم
از قدیم نبود .

این کار امروز اگر چه بد و روز مگر همه اینکارها در جمع روز
هشتم است ، بسبب اینکه اندازه سبقها بر روزها
چهار ساعتی گرفته شده ، و در عسکردو ساعت کار میشود
که از بهر این هشت روز ، شانزده روز بکار بود و همچنین
در ما بعد هم بقوت اینکار نوافاده بسیاری میکند
چنانکه در اکثر جاها همان کار چهار ساعتی درین روز دوسا
خواهد شد ان شاء الله تعالی .

ختم شد کار نو بر آمد که موازنه یا کل طرز جدید
بسبب جلب قلوب مردم مایوس

روز نهم

چیزی وقت را در بجا آوردن او از بعضی حروف
 که فسر ق آنرا اکثر متبدیان نمیتوانند مانند
 «ه ح ا ع» خرج میکنم بتوسط الفاظ ذیل
 در اول و آخر یک دفعه خود خوانده بستدی ب انگشت
 نموده باشد و باز من اشاره بآن لفظ نموده
 بستدی خوانده باشد و الفاظ آن این است :-
 هاش، عاش، حاش، اش،
 شاه، شاع، شاح، شاد .
 و در باب سطر بندی میگویم که کمر این حرف :-
 و در روز و روز بر خط مسطر آورده می شود .

و ک ش ک ف ت و د ا م ن
 این د ا م ن د ا ر ا ن پ ا ی ا ن ا ن م ا ف ت
 اینچنین :-

س س ص ع ق ل م
 ان ی و این سه حرف خور و و خط ه ه
 بر خود خط م آور ند و لفظ مرکب از
 حروف بسیار را از چنان جا شروع
 میکنند که ما قبل آخر آن بر خط مسطر
 بیاید چنانکه در لفظ مرکب از «خ ن
 ج ر» جیم بر خط مسطر بیاید اینچنین چنانچه
 و هر نوشته را از نوشته دیگر مفرد

باشد یا مرکب بقدر یک قط قلم
 دور نموده باشند و عموم کُتّاب را
 اطلاع این که قرب و بعد حروف در
 سطر بندی معنوی محسوب است
 چنانکه این «دروازه» را انسان
 نمی شناسد که «دروازه» است
 و در تحریر آخری بقرب و بعد لازم خود
 لفظ مذکور زنده شده و هر سطر را از سطر
 دیگر خوب دور شروع کرده باشید
 که از روز اول بهر قدر که کار نموده شود
 همان عادت انسان میگیرد و چون

در اینجا بحث سطر بندی بود، لهذا
 همه آن را تحریر ننمودم مگر برای مبتدیان
 هر کدام آن را بر موقع لازم میگویم بعد اگر ممکن باشد
 کاغذ خط دار را برای مبتدیان میدهم والا بر همین
 کاغذ ساده؛ سطرهای نوشته خود را راست
 آورده باشد، چون کار نویافته با انجام رسید
 لهذا از ابتدای روز نهم الی آخره همان پر
 تعلیم یافته «طرز امانی» تعلیم ابتدائی تقصیر
 میکند.

روز دهم

در هدایت دوم اصل وزاید هر حرف را گفته
 و مطابق کتابتین الی حرف بهمه «ی» که تقریباً
 شش ورق است بفصاحت تمام
 میرسانم، چنانکه در هدایت سوم قدر اصلی وزائد
 هر یک را نشان میدهم و این که سین کشید
 جزو زایده از قسم کردن و دامنک هیچ ندارد
 و همه حروف قد زاید از آخر دارند الا «ی»
 که سر آن زائد است، و این سر را از بھر آن
 برای یای مفرد مقرر کرده اند که ملتبس نشود،

بقاف اینچنین «واق» و دریای آخری بعض
 الفاظ که مانند سروی معلوم میشود آن سروی
 نیست بلکه کردن و یاد امنک حرف سابق وی
 میباشد چنانکه در «جی» کردن جمیم است
 نه سربای تثنیه .

هدایت ۴ :- عین ابتدائی و هن باز و غیر ابتدائی
 سربسته میباشد .

۵ :- فی ابتدائی سربسته و غیر ابتدائی سوراخدار
 می آید .

۶ :- قاف در ابتدا و انتهای سربسته و در مابین
 سوراخدار نوشته میشود .

قاعده اول، در یک لفظ هر حرف بطرف چپ
خود بسته میشود و غیر «ا د ذ ر ز ث و» .

(۷) قاعده دوم هر کافیکه طرف چپش الف
یا لام باشد چشمکدار نوشته میشود .

(۸) فرق چهار قسم از هر کدام «ه ج م» .

(۹) حروف مرتبه بر ترتیب «ابتثی» بابت ترتیب

مخارج از لب تا ناف .

(۱۰، ۱۱) حروف عربی معری از چهار حرف «چ پ گ ژ» فایدا.

(۱۲ تا ۱۸) قاعده سوم «ب ن، ی ت، پ ث»

و قتیکه در آخر نباشند اینها را خانه گویند

فرقش بنقط میشود .

واقسام خانه بهمهراه هر حرف،
 هر الف نمائیکه بطرف چپ بسته شده باشد
 لام است نه الف اگر مرکز بهم داشت لام بهم
 نیست کاف است.

(۱۹) حروف مہملہ و فرق آن در حالت ترکیبی.
 (۲۰) حروف معجزہ ترتیب نقاط او لا با لا نقاط
 داران و باز پایان نقاط داران و اینکہ
 دو نقطہ پایان بحزب، دیگر هیچ حرفی ندارد.
 (۲۱ و ۲۲) آواز دانی بموجب ہر سہ آواز
 خورد و کلان، و اینکہ (آ) در حقیقت د و الف
 است اینچنین (۱۱) بعد الف دوم را بر سر

اول خوابانیدند .

(۲۳) « ۵ » آخری میگوید ما قبل مرافقه بخوان .

(۲۴) هر حرف بهمه الف خواندن اگرچه سابق

شده مگر تکرار آن هم نقصی ندارد .

(۲۵) موقوف بعد الف را با و میخوانم، اینکار

هم قبلترین یکدفعه شده .

بعد خواندن هر حرف بهمه « می » درست نمودن

وسه قاعده لازم الحفظ خط که در ضمن آن می آید،

نیز بهمین روز هر یک را بر موقع خود دانسته ایشان

نموده، و هم حفظ شان مینمایم بعد خواندن هر حرف

بهمراه « می » را بطریق یای سخن میخوانیم

یعنی متدیان هم میخوانند، بعد مشق آن را که جمله ده لفظ
 شروع مینمایم تا هر جا که رسیدیم و آنرا که مشق دوم
 مرکبات مینامند این است (بی) این لفظ که
 یکخانه همراه «ی» است خودم بموجب نقاط شش
 رنگ نوشته کرده بعد میگویم که این خانه مثل دال
 در مفردات آموخته خود نوشته کنید، مگر بعد از اتمام
 دم آن کردن «ی» شروع میشود، و آن را هم
 یاددارید، بعد پنجاه کرت این لفظ «چاپی» را بنویسید
 (جی) چون جمیع این لفظ همان جمیع مفرد است،
 و در آخر کردن آن کردن «ی» شروع میشود
 و آن هر دو را یاددارید، لهذا باید که خوب مرقوم

دارید. و این قسم جمیم را جمیم جم، گویند، و بتغییر نقاط
 بچهار قسم ساخته میخواهم، بلکه هر لفظ را بعد از
 دانستن بموجب نقاط تغییرات لازمه آنرا در
 پیش روی ایشان میدهم تا در خواندن آن دلیر
 باشند و این لفظ «کاجی» را اینجا کرت مرقوم داید
 و این جم همانست که در مفردات تحریر شده و در اینجا بمنتها کردن
 (سی) درین لفظ دو دندان اول آنرا تیز
 نوشته بعد از آن کی بطرف چپ پایان آمده، و همانقدر
 باز بالای برابر رفته از آنجا بطریق کمان برآمده
 آمده، بعد کردن یا، را با آن بسته نموده باشید
 پس کمان برآمده در اینجا بعوض دو چسبیده آمده

یکی دندان سوم سین و دیگری دامنک آن، و این
 لفظ «کاشی» را پنجاه کرت بنویسد و چون با میوه
 قدم بر قدم موجد مجرب اینکار رفتار نمایند، لهذا
 حال روز دهم ختم میشود.

روز یازدهم

(صی) کمان پایان چشم وی چون از مجده
 قدری بجانب بالا میل داده بعد از کمان برآمده
 مطابق مسطور در «سی» الی گردن یارسانیده
 و بانجام میرسانند، که این کمان برآمده عوض از
 دامنک ضاواست و این لفظ «عاصی» را پنجاه

کرت بنویسید و در هر جا از عبارت «مشق کنید»
همین بجا که کرت منظور دانید .

(طی) در نوشتن این لفظ بعد از ختم «ط»
فورا گردن یا را شروع کنید، تا خانه پیدا نکند
از آنرو قدری از طای مفرد در اینجا تفاوت دارد،
زیرا چون قلم بجانب پایان چشم وی شروع
کند، صاف بطرف چپ پایان میرود، لهذا گاهی
بمبدانارسیده مرقوم میگردد و اینچنین «طی» .
(عی) درین لفظ گردن عین مفرد چون باخرسد،
گردن یا، بان ملحق میگردد و این را عین عقل گویند
و لفظ «باغی» را مشق کنید .

(فی) درین لفظ سر ویرا مطابق حالت افرادی
 آن ساخته و گردن او را مطابق «بی» با نجس
 رسانده بعد گردن یا را با آن ملحق بدارید، و لفظ
 «شانی» را مشتق کنید.

(کی) درین لفظ بعد از ختم الف نمای آن گردن
 کاف را اندکی بجانب چپ پایان میل داده
 بعد گردن «ی» را با آن ملحق بدارید، و مرکز کاف را
 از جای مناسب شروع نمایند چنانکه در حالت
 افرادی آن دانستید لفظ «پاکی» را مشتق کنید.
 (می) درین لفظ اولاً قلم بعد از یک نقطه بطرف
 چپ پایان میرود و بعد اندکی از آن حالت بجانب

بالا حرکت نموده، و از اینجا بطرف راست بالا
 می آید، چنانکه کنار بالای همان نقطه مرسومه را
 گرفته باشد چون بیکد رجبه لازم برسد، و سپس
 قلم میگردود، و نصف پایان همان نقطه اولی را
 با خود گرفته طرف چپ پایان می آید، و اینحال آن
 بشمار است نمیشود، الا آنکه یکد فعه بعد از رسم
 نقطه اول چپ این رفته چون قلم بطرف رقرار راست بالا
 شروع نماید کنار بالای آن نقطه را با خود بگیرد و بسور
 ماند اینچنین «ح» و این سور اخذ از شکل جمیم «جزا»
 باشد پس بی سور اخ اینچنین «می» باشد
 این را میسم مبرک وید یعنی مشابه شکل مبرک گشتراست

و باید که هم بی سوراخ و هم سوراخدار، آن را درینجا
 یاد بگیرد، تا از غم جمیع جزایم فارغ شوید و لفظ «خامی»
 و «خر» را مشق کنید.

(هـ) درین لفظ بعد از دندان دوم «سی»
 باقی آن اینچنین «هی» را مرقوم داشته بعد
 ملاحظه نموده هرگاه مبدأ آن تیز نوشته شده بود
 آنرا قدری کند بسازید بلکه از ابتدا کند شروع
 نموده باشید بعد از ختم آن یک مرکز را از
 چنان جا شروع نمایند که نوک تیز آن محاذی وسط «ه» آن
 باشد اینچنین «هی» و این لفظ «ماه» را مشق
 کنید، و مشق هر حرف به همراه «می» را بنویسند

موقوف بعد «ی» از آن مقدم میدارم که ایشان
 ندانند که این حرف مثل «او» نیست که طرف چپ
 خود بسته نغشوند بلکه بسته میشود مگر اینوقت با آن را
 نوشته کرده نمیشوایم که آن بخانه بندی تعلقدار
 بعد از ختم مشق ده لفظ مذکور موقوف بعد «ی» با
 بانها دانسته نموده میگویم که اغلب «ی»
 اشاره میکند که حرف ما قبل را بکسر بخوانید و
 صورت خود یا ی واقع اول لفظ یا وسط آن را
 حال خوب نمیشناسید پس هر جا که دو نقطه را
 پایان دیدید، آنرا «ی» دانید، چنانکه در هر کلام
 این الفاظ «این، پیر، بین، عید، شیر»

سیر «ظاہر است و ہمہ الفاظ آن را با آنها
 مینخوانم، بعد سست آنرا در لفظ «شیر» دانسته
 ایشان نموده میگویم اگر سخت خوانی همان است که
 خوردنی است آدم او را در چای و غیره مینخورد،
 و اگر سست خوانی خورنده است او آدم را
 مینخورد بعد الفاظ سست ویرا بان مینخوانم، و نیز
 با آنها میفهمانم که سستی، همان کسره است مگر دراز
 خوانده میشود مانند «شش، شیر» که بعضی آن
 حیوان درند است اما در سخت از همان کیفیت
 کسره کی میراید چنانکه انسانی بیل را چقور میزند مانند
 «شیر» یعنی شیر گاو، و کوسفند. و الفاظ واقع

شش ورق آن این است :- مینی، چینی، بینی،
 زیبا، حاجی، خالی، خامی، خاکی، پاکی، ماهی
 چاپی، داک، چاپی، شاهی، جالی، آبی، قاضی
 غازی، راضی، نازی، بازی، ساقی، کاری
 باقی، جانی، کانی، چارپایی،

(متعلقه موقوف بعد تحناتیه)

نیم، دین، سیم، ایمن، فیل، کین، ریش
 پیچ، پیچ، کیش، تیر، نیز، خیر، بیجا، بیراه،
 یکار :

روز دوازدهم و سیزدهم

اولاً میگویم که چون اکثر «واو» میگوید که ما قبل از
پیش بخوان لهذا این سلسله چنین خوانده میشود: ^{این}
او، یو، جو، الی آخره مگر یواو سخت میخوانیم و در خوا
آن، آنها با ما مشایعت مینمایند، و بموجب نقاط
هر لفظ آنرا باقسام ممکنه نوشته و میخوانیم.

بعد الفاظ موقوف بعد از آن را با ایشان میخوانیم و در
فرق سخت و مست آن میگویم که مست آن
باز همان ضمه است و قیتکه در از شود میدانیم که در اینجا
«و» هم است مانند «نوش» اما در سخت

آن، آواز، از همان حالت ضمگی بپراید باز مانند
 بیل چپور زده خوانده میشود مانند فرق «نور، چور»
 و کل سلسله را از سر بواوست خوانده بعد موقوف
 بعد است آنرا بایشان میخوانم، و همچنین الفاظ متعلقه
 آن از شش ورق بایشان میخوانم و آن این است
 الو بالو، غوری، بوری، جوری، کوری، دوی،
 مودی، خوبی، چاقو، یابو، جانو، خانو، شارو،
 شیرو، نیکو، بیگو، زیبو، لیو، خوب، کوتب،
 دور، فاروقی، خاموشی، ناجوری، ناخوبی، صباو
 لاهوری، ماهوتی، نابودی، چوپانی، جولانی، بولانی
 طوفانی، پوشاکی، خوراکی، کوتاهی، طوطیها، بوریها

غوریها، بیجارو، خوپها، شور بازار، سومان، قالین
 بالین، بارود، فانوس، ماشینخانه، بارانه
 فالیز، کاریز، صابون، مارون، روباه، کوتاه.
 بعد مشق یازده لفظ «بو، جو، سو» را با پیش
 شروع میکنم و این را مشق سوم مرکبات گویند.
 (بو) در نیلفظ اولاً بقدر نیم الف نوشته میشود
 بعد اندکی بجانب چپ میل میکند که خانه همان خط خورد
 افتاده است نه آن نیم الف استاده بلکه آن
 نیم الف دیوار آن خانه است و بر آن خط خورد و باریک
 باز سر و او سوار میشود، نه او پنجه چنانکه بعضی متبدیان
 بگله می آویزانند و چنین «بو» را مرقوم میدارند

و حال اینکه آن خط خور و بار یک باید که در هر یازده
لفظ آن بخلق و اور سیده باشد نه بکله او بعد این
لفظ «یونانی» را پنجاه کرت مشق کنند .
(جو) این مطابق همان جمیم «جام» است الا اینکه
در آن نوک اول آن دراز شده و ع میشود که
بسیستم خود متصل میگردد، چنان بنماید که اسپه
سینه خود را میخاراند و درین این نوک بسیار
مخورد و تر قیحم می یابد که هرگز بچیزی متصل نمیکردد، و درین
لفظ جو «و» زیر جمیم نوشتن بهتر است که خوب
غنی بنماید و این لفظ «خوبی» را مشق کنید .
(سو) هر سه دندان این سنین را نیز ساخته و دامنک

آن را قدری بجانب چپ برده بعد « و » را
بالای آن مرقوم دارید و این لفظ « سومان » را
پناه کرت مشق کنید .

(سو) این سین کشیدار چون دامنک ندارد ،
لهذا آن حد آخر حلی ویرا چون خط باریکی دانسته
و او را بران سوار کنید و « شوخ » را مشق کنید .
(صو) و نیلفظ دامنک آنرا چون دامنک
سین دنداندار دانسته « و » را بران سوار
نمایید ، و « صور » را مشق کنید .

(طو) بینیک آنرا قدری پیش برده بعد و او
بران سوار نماید و لفظ « طوطی » را مشق کنید .

(ع) دین چون باز عین عقل آموخته مفردات
 شما است، مگر گردن ویرا بطرف قفا سے او،
 آورده، و او را بران سوار نماید و شق لفظ
 «غوری» را لازم دایند.

(ق) دین لفظ نیز سر و او را در زیر سر قاف
 آورده باشد و تا غنچه بیاید، و لفظ «فولاد» را
 شق کنید.



(کو) این لفظ مطابق «بو» نوشته میشود مگر
الفان کامل است نه نیم و مرکز آنرا از اینجا می
مناسب شروع باید کرد، و لفظ «کولی» را
مشق کنید.

(مو) یکدفعه بطریق نقطه آموخته قلم را برده بعد از
اتمام آن واپس قلم را در آن نقطه چنان
بیاورید که نوک بالای قلم با آنجا تماس کند که در مبداء
نوک پایان آن بود، و از اینجا بطریق همان برآمده
قدری گذشته و واپس پایان آمده، بعد و او

بران سوار شود و این لفظ « خاموشی » را مشق
کنید و این را میم میگویند .

(آه) مانند سین دنداندار مفرد شروع
نموده بجای دندان سوم آن و او را سوار نمایند
مگر دندان اول آنرا هم کند شروع نموده باشند
و شعشعه آن یعنی مرکز آنرا از جای لازم باید انداخت
و این لفظ « آه » را مشق کنید و این را « ه »
هشمار گویند .

(الفاظ متعلقه « ه » آخری از شش ورق)

خاله، ناله، دیوانه، دانه، پاره، شانه، لاله، کاسه،
کوزه، موزه، جوره، توشه، گوشه، کوچه، گوره، غوره،

شوره، چونه، سینه، کینه، جیره، بیره، نیمه، تیشه،
 میله، زیره، ریزه، ساقه، تپه، باغچه، میخچه، کیسه
 پوستینچه، و در آخر این روز سیزدهم حصه دوم
 یعنی سبق حق حی را نیز شروع کرده ام گویم
 چون دو حرف را من با و از فتح معین سازم مانند
 «ح ق» شما اول انرا بهمان اواز گرفت
 بران دوم بنید یعنی «حق» بگوید چون بگویم
 «ش ل» شما بگوید «ش ل» و چون
 من بگویم «خ ر» شما بگوید «خ ر» همچنان
 چون لفظی را خود گفته و هم خودم دوم انرا بخوار اول
 بسازم بتدیان دلیر نشیند در باقی روانی خواندن

آن از من نمیخواهند، خود ایشان میخواهند
 بعد از سرسبقت مذکور شروع کرده گویم چون هر حرف
 آنرا بچشم خود می بینید البته تعیین آنرا از من نخواهید
 بلفظ «تو» چون برسیم میگویم که این را بقرار قدیم
 بخوانید و بلفظ «دل» چون برسیم اولاً این
 اطلاع را میدهم که هر لفظ چون بفتح معنی ندهد بکسره
 بخوانید مانند «دل» هرگاه بکسره هم معنی نداد
 باز بضمه بخوانید چنانکه در الفاظ «شش کن» باز
 دانسته میشود، و چون بلفظ «که چه» برسیم میگویم
 که هر کدام این دو حرف را بکسره سخت بخوانید
 چنانکه از آن پیرسان معلوم شود، چنانکه گویی

« که بود چه گفت »

روز چهاردهم

از ابتدا تا انتها سبقت اولای معنی آنرا گفته چنانکه
 « حق می » یعنی خدا زنده است « من تو
 وی کی » من و تو او نیستیم یعنی دوام نداریم
 « ای دل شد مد بس شد » ای قریه
 من شد و مد حالا بس شد « رو دو » برو بدو
 خوش باش « پس پیش کن از دوشی هر یک
 بر حد کو سر سر رس نه » پس هوش کو از دو حرف
 هر یکی را بر جای خود خوانده سر را سر بخوان نه رس

« از چپ چپ به » که از چپ خواندن چپ
بودن بهتر است « که چه » یعنی که را میگوئی
و چه میگوئی من تیار هستم

بعد فقره فقره سبق مذکور را اولاً خودم بچنان
لحجه میخوانم که معنی هر فقره خوب در آن معلوم بوده
و شنیدن آن بر سامع خوب بیفتد بعد فقره فقره
انرا پنج پنج گرت بایشان خوانده و باز تا انتها
پنج گرت کل سبق را خوانده تا خوب ضبط شود
بعد الفاظ متعلقه انرا نیز از شش و آن این است
جد، جر، خد، خر، زد، زر، شد، سر، مهر، بد،
یر، ید، اسلم، اکرم، انور، سرور، شلغم

جلعوزه، کشمش، کلچ، بوپیه، تنگه، وردک
 زردک، شبنم، گندم، ارزن، مردم، بلبل
 بلبل، رفتن، گشتن، متقل، حلوا، سرما
 سردار صاحب، نصوار، مردار، اصحاب
 سرباز، احمد جان، بیورخان، میوه، زردالو
 شفا، شور بازار، انسان، حیوان، شیطان
 جوکار، سوداگر، زرگر، مسگر، دولت، جرمن
 جرمن، جنت، منتر، مطلب، مقصد، مفتی، منکر
 شاید، حاضر، خجری، جندی، منظم، معلوم، مقصود
 خیبر، کبطان، نوروز، حیران، جنگل، منگل
 محمود، معصوم، نمرود، مغرور، صندوق، صندوق

مشرق، مغرب، گودار، گاودار، پیسزار،
پایزار، ماشینخانه، دوباره.

بقیاس اصل سبق مذکور خوانده و، همچنین
ضبط میکنم و تا آخر این حصه در هر سبق قانون همین
خواهد بود، و بعد از شروع این سبق لثخوری الی آخر
سبق مشدد چون کار خط نیست، لکن از این
پنج روز در عوض خط همان مشق باء حرف همراه
«ای و» میشود هر که در هر لفظ سست دیده
شود تکرار در آن فرموده میشود، و الفاظ آن
این اند: - موقوف بعد الف: - آب، باد،
ساز، ماش، فاش، شال، صاف، گلچ،

خاص، طاق، عام، لاک، مان، ماه، وای،
چای، باغ .

حرف بهمهراه یا :- چایی، کاجی، کاشی، عاصی
خاطی، باغی، شافی، پاکی، خامی، خرمایی .
موقوف بعد و او :- یونانی، خوب، سومان،
شوخ، صور، طوطی، غوری، فولاد، گولی،
خاموشی، آهو .

روز پانزدهم

سبق پانزدهم که موقوف بعد لتخوار است شروع
میکند چنانکه در لفظ «عرض» میگویم که بقرار
سراسر شسته دیروزه حرف اول را بر دوم بنزن

او میگوید «مَعَر» بعد میگویم حرف آخر را موقوف
 بیارید چنانکه در الفاظ «باز، نیز، کوز»
 می آید اگر فرقی باشد بالضرورة یکد نفر
 در آن یکی خواهند بود، میخوانند، و هرگاه شاگردی
 باشد و نتواند خودم بر آن میخوانم بعد معا
 یکد و لفظی عادت گیر میشود، و خود او میخواند، چون
 دوسه لفظ را یکی از فرقی بخواند باز دوسه لفظ دیگر
 بگیرد و دیگر میخوانم، بعد از ختم سبق باز ضبط آن
 بقرار سرشته دیروزه میکنم و همچنین در خواندن
 و ضبط نمودن الفاظ متعلقه آن نیز بقرار مذکور
 معمولیدارم. در کار خط همان است که تکرار سبقها

سابقه میشود، و الفاظ متعلقه آن از شش ورق این است،
 گرم، سرد، نرم، شرم، مغز، گرگ، گرد، گشت،
 درد، مرگ، قند، برد، پشم، اشم، چشم،
 مست، قصد، مشقت، کرد، دست، جست،
 جست، گشت، خشم، قهر، چند، فکر، سهم،
 نارنج، باد رنگ، گوگرد، برف، برق، شرق،
 غرب، ضرب، گرد .

روز شانزدهم

سبق «سیر سیر» را شروع
 نموده فرق محض کسره و کسره کلان و باز تفاوت
 سخت و سست آنرا نشان داده، و همچنین فرق

محض ضم و ضمۀ کلان و تفاوت سخت و سست
 آنرا باز در الفاظ « دُر دُور دُور » برای
 شان واضح ساخته و موقوف بعد لثخوَر « بهمند،
 سَند » و غیره دانسته شان نموده
 و دو موقوفه را در الفاظ « داشت داشت »
 خوانده بقرار سرشته که دارند ضبط میکنند.
 بعد گردان خواندگی خود را بنماید باین طریق که
 اول همین سبق را تا لفظ « شانده » خوانده
 بعد از اول سبق سابق یعنی از ابتدای شاه جان
 گرفته الی همین لفظ « شانده » میرساند، بار سوم
 از سترحق حی شروع کرده الی لفظ « شانده »

میرسانند، و هر روزه در آخر هر سبق سرشته
 بهین خواهد بود، تا آنکه سبقها بسیار معنی پنج شش
 شوند، بعد سه سبق اول را در گردان ترک
 میکنیم الا اینکه دفعه آخر از سرق حی گرفته الی آخر
 سبق آخر میخوانند و در کار خط تکرار مشقها
 سابقه میشود.

روز نهم

سبق «ابد طلب» را شروع نموده میگویم
 که بعضی الفاظ چنان خوانده میشوند که حرف اول را
 بیک حرکتی جدا کرده دوم را بر سوم میزنند چنانکه در
 الفاظ «پیش، قدم، زوم» خوانده میشود،

و یا حرف اول را جدا کرده و باقی لفظ یکی از قانون
 مقتضیه خود خوانده میشود مانند «نوار، حریر،
 سمور» و غیره و حرف اول را اولاً بفتح جدا
 میکند، اگر معنی نداد باز بکدام حرکت دیگر میخواهند
 بعد خواندن وضبط نمودن تکرار خود سبق نداء و الفاظ
 متعلقه آن بقرار سابق میشود، در کار خط همان تکرار
 مشقهای سابقه میشود، و الفاظ متعلقه آن این است:
 خدا، قدم، زدم، شکم، لکن، چمن، وطن
 نفس، قفس، چلم، چکش، تبر، غرض، جش
 پلو، چلو، بنی، غنی، پایی، خنک، سبک
 چین، کفن، نمک، خرد، رود، دود، رسن

بود، غزل کشد، پشک، پلنگ، مصاحب،
 مناسب، جواهر، قنایز، نظم، هنر، ببر،
 قلم، الف، زرخ، ققن، شفق، دمد، دبد،
 سمنک، قلمی، قلعی، قلمدان، نمکدان، کلنگی،
 کیمدان، صمد.

روز ششم
 سبق مشد در اشروع کرده میگویم که مشد عبارت
 از انحرافی است که دو کت خوانده شود، یک دفعه لتخو
 سابق گردد، و دفعه دیگر باز بیک حرکتی واپس
 زنده شود پس اولاً آنحرف را مکرر نوشته و هر دفعه
 خواندن آنرا بر نوشته علیحدہ دانسته شان نموده

مانند «اَوَّل» «مُحَمَّد» «صَدِيق»
 بعد میگویم که این مکر نوشتن آنرا اهل قلم ترک ننمود
 بکذاشتن شد بالای آن الکفا میکنند اینچنین
 «اَوَّل محمد، صَدِيق» را مرقوم میدارند
 پس بر هر حرفیکه شد بود معنیش اینکه مراد و کشته بخوان
 و اکثر شد بهم نمیکند دارند و صحیح میخوانند و در باقی
 کار سبق سر رشته همان است که داده شده و درین
 روز چون الفاظ متعلقه چهار لفظ «شریف»
 «هنوز» «کلان» «نشده» بسیار است
 لهذا بدین وقت برای مشق نمی ماند، و الفاظ آن
 این است متعلقه شریف: لطیف، حنیف،

قریب، نعیم، یتیم، دوید، قیص، درید، صغیر،
 کبیر، رحیم، شریک، کریم، قدیم، رفیق،
 امیر، وزیر، چنین، حمید، مجید، تیز، خرید، حرف
 قدیر، حقیر، فقیر، بشیر، کلیم، خرید، نذیر، وکیل
 عرقچین، پنیر، خیر.

(متعلقہ لفظ ہنوز)

رسول، قبول، غفور، شکور، سمور، تنور،
 خموش، قروت، بروت، شروط، نمود،
 بلوت، چموس، خروس، غبور، جنوب.

(متعلقہ لفظ کالان)

غلام، تمام، کمال، لحاف، زغال، پیاز،

بهار، شراب، حرام، جراب، خراب، جمال،
 جهان، کباب، حلال، کتاب، ثواب، عذاب،
 کلاس، چنان، چنار، انار، تیار، جوال، بیار،
 قطار، نماز، چهار، تماشا، شمال، عناد، قبالة،
 تغاره، کجاوه، نشانه، زمانه، زبانه، همه، رمه،
 روانه، نواسه، کواسه، پیاله، خرابه، حکایه، علاوه
 خلاصه، چکاره .

(متعلق نشد)

نگفت، نمود، ندید، نشنید، نرفت، نخورد،
 نداد، نماند، نزد .



روز نوزدهم

اولاً سلسله اشکال مختلفه بعض حروف را با آنها
خوانده، و از معنی آن خوب فهمانده و حفظ نموده، بعد
قلم نیسل را در کار خط متروک داشته قلمهای نی
متعد در ابعاد و دو چند تعداد متدیان قط نموده
و تیار گذاشته باشیم تا در بین کار فوراً تبدیل
قلم نموده، معطل نقطه آن نشوند، بلکه یکروز را بقط کردن
قلم بخود شاگردان میگذرانم بشرطیکه متدیان کلان
سال باشند که دستشان قوت چاقو زدن
قلم داشته باشند، بعد مشق سلسله مذکوره را شروع
کرده میگویم که در لفظ «بر» چون یخانه و در «پیر»

دو خانه بهمراه «ر» میباشند لهند ادر یخانگی
 چهار یک بی را نوشته بعد همان «ر» مفرد را
 بان ملحق دارند، و در دو خانگی نصف بی را مرقوم داشته
 بعد «ر» باریک درازی را بان متصل میسازند
 تا دلیل دو خانگی بودن بالای خود شود اینچنین
 «ب، پ»

و جیم جام همان است که در مشق اول حرف بهمراه الف
 یاد گرفته اید، و جیم جم را در مشق دوم بهمراه یا در لفظ
 «جی» و جیم جنت را در مشق سوم حرف بهمراه
 واو، در لفظ «جو» و جیم جزا را نیز در مشق
 حرف بهمراه یا در ضمن لفظ «می» یاد گرفته اید

(صد) درین لفظ، سر همان صاد مفرد را نوشته
 در عوض دامن وی مانند اول «با» را بلکه چیزی
 فراخ تر از آن ملحق داشته اند کی بالا برده «ر»
 مفرد را بآن وصل نمایند که آن دال مرکب است.
 (سرود) در تلفظ «سر» همان سین مفرد را در
 دل گرفته باشید که همه وقت هر دو دندان
 اول سین نیز میباشند الّا بجوار «ر» که مانند
 حالت افرادی خود دندان دوم آن کند نوشته
 میشود و چون از بهر ساختن دندان سوم آن پایا
 میشود، همان «پیر» آموخته را مرقوم دارید که در
 حقیقت گویند و خانه پیر را دو چیز یعنی دندان

سوم، و دامنک سین باطل نموده .

(حاضر) در نیل فظ چون جانب بالای چشم ضاد
باخر رسد بر حبش لفظ پیرا مرقوم دارید، که یکنجانه «پیر»
خود چشم ضاد باطل نموده و خانه دیگر آن بدامنک
وی محسوب گشته همان است که بعد از حد ملاقات
پیش رفته ظاهر و هوید اگر دیده .

(ناظر) در نیل فظ چون جانب پایان چشم «ظ»
خجور و از مفرو را بعد ملاقات برسانید، بینیک خود
انرا هرگز نساخته فوراً قلم را بجهت ساختن «ر» پایان
برده باشید که خانه پیدا میکند «طر» «طیر» میگردد
بلکه بعض از غایت احتیاط متصل میسازند اینچنین

«طر» ینگارند .

(علم) این عین علم را همان است که در مشق
اول در الفظ «عا» دانسته اید .

(عقل) این عین عقل را همان است که در مفردات
دانستید و کردن آنرا چون بطرف چپ پایان
بیارید بعد چنان حلقه گردیدر امر قوم دارید که بر آن
خط زیر خود خوب نشسته باشد .

(بعد) نوشتن این عین سر بسته نیز همان است
که در مفردات در عقب عین دهن باز آموختید .
(فکر کار کرد) درین سه قسم کاف مدعا اینست که
کاف اگر ابتدائی باشد مانند الف مرقوم میگردد و

چنانکه در لفظ «کرد» است و هرگاه با پنی باشد
 یکدفعه در آن الف نای وی قلم بالا می رود، باز و پس
 در آن بالا رفتگی خود پایان می آید تا بدرجه که از حد ملاقات
 حرف سابق بهم پایان شده بعد بنوشتن حرف
 دیگر شروع میکند چنانکه در لفظ مذکور «فکر»
 مسطور است الا آنکه بعد از وی سین کشیده
 یا کشش کاف باشد که آن هر دو کشش از نیمه الف
 نمای آن شروع میشود و این چنین «عکس نمک»
 نه بقرار سابق که از حد ملاقات هنوز قلم پایان می رفت
 و بجوار الف همان است که در مشق اول مرکبات
 یعنی حرف به همراه الف دانستید که چشمکدار

نوشته میشود .

(مهم) این مهم را همان است که در مشق دوم
مرکبات در لفظ « می » دانستید .

(ماش) این مهم را در مشق اول مرکبات
در لفظ « ما » امتحان کنید .

(رسم) این مهم چون در آخر کشتش
مرقوم میگردد، لهذا در آخر کشتش اندکی قلم را بجانب
بالا میل داده از آنجا رسم بکینقظه مروجه در خیال گرفته
تا کج آن نقطه در زیر کشتش ظاهر شود بعد نوشتن
کردن ویرا با انجام رسانیده بعد دم آن را اتمام
دهید .

(میر) این میم میرا در مشق سوم مرکبات
در لفظ «مو» همان است که دانستید.

(مدایت) این «ه» مطابق میم باشد
مرقوم میگردد، اضافه بر آن یکشعشعه میخورد که از
چنانجا شروع شود که تیزی آن محاذی وسط
هی باشد و بعد از الف در لفظ «یت» دو دندان
سین را مرقوم داشته چون بجانب دندان
سوم قلم میرود «ب» را در دل گرفته مرقوم
دارید.

(میشمار) این را همان است که در مشق
سوم مرکبات در لفظ «هو» یاد گرفتید.

(به) اول این لفظ چون اول بی مفرد شروع شد
 بقدر ربع آن مرقوم داشته و در آخر اندکی بجانب
 چپ بالامیل محض نموده از اینجا قلم براده نوشتن
 «ه» گردیده یک نوک تیزی باز از اول آن بلکه
 خورد تر از آن ارقام داده پس آن نوک تیز را بی
 ونبک گویند، از آن روم مرکز یعنی شعاع
 این بی نمخواهد .

(بهتر) در تحریر این بی دو کمان برآمده خواسته
 میشود چنانکه کمان برآمده اول چون نوشته شود
 کمان برآمده دیگر باخمی زیاده تر، از نصف کمان
 اول شروع میشود، از حد اتصال تا اول «پیر»

هی مابینی است و ما قبل اتصال آن می است
 حکم خانه اول «پیر» را همانست که دامنک هی مابینی
 باطل ساخته و پیکخانه باقی آن تایی فوقانیه گشته
 خلاصه سلسله مذکوره درین عبارت «جو خر حاجی
 میر محمد ششم بدیه بهر ایهوشد، بعد بر قاطر پیر
 ناصر غوغا» آمده امتحان حسن خط را همیشه باین
 فقره گرفته باشید، و درین یکروز مشق سلسله
 مذکوره را ختم میکنند بسبب اینکه مشق اکثر حروف
 آن در ضمن مشقه های سابقه شده .

روز بیستم

از خواجه خواندن گرفته الی «سفلی ملغنی» میرسایم

بجا آوردن بجا و تعین بسته و وابسته آن مرقوم
 میدارند، و در بجا چون در بجا آوردن «ای و»
 اکثر بتدیان درین وقت غلط میکنند بنا بریند که
 دوسه روز چند دقیقه خود را برین کار میگذرانم چنانکه
 اولاً میگویم هر فحیه که دراز شود بدانکه در اینجا
 الف است چنانکه این دو لفظ «بد، باد» را
 من میگویم و شما بجای آنرا گفته باشید، و گاهی
 بتکرار گفتن، و کم تفاوت دادن حرکت خورد
 و کلان شمار مغالطه میدهم، شما باید که متوجه بوده
 هیچ غلط نکنید چون در بجا آوردن الف
 خوب شوند بعد میگویم هر کسره که دراز شود

بدانند که در اینجا است و بقرار سابق درین
 دو لفظ « سر سبز » که یکی بمعنی یک « امر
 پوشیده » است و دیگری بمعنی « حیوان
 شکم سبز » کار میکنیم تا همه درین هم خوب شوند
 بعد میگویم هر پیشکیه دراز شود، بدانند که در اینجا
 واو است و درین دو لفظ « کت کوت » کار
 میکنیم تا درین هم درست شوند، بعد قیضه کردگی
 همین حجم را یک دفعه مشق میکنند، بعد الفاظ
 مرقومه بحروف مفروده آنرا من میگویم، آنجا
 مینویسند، بعد حجم جزا را اول مشق میکنند
 و باز الفاظ آنرا مینویسند، و در آخر همه، الفاظ حجم

جنت را تا آخر مشق کرده، و اصلاح آن گفت
 میشود، بعد الفاظ مرقومه بحروف مفرده آن را
 مرکب میسازند و چون تا سبق ۲۵ که ایما
 کلمه گفتن است کیفیت نای خواندن می آید
 لهذا تا آنجا تر جمیع خواندن را باشد پس اگر خط یکروز
 بروز دیگر کرده شود نقصی ندارد، و هرگاه سبق
 و خط آنروز ختم شود و وقت هنوز باقی باشد
 در آنوقت سبق دیگر خوانده شود نه خط اما بعد
 از سبق ۲۵ باز خط را ترجیح داده میشود، یعنی
 تا مشق همانروز ختم نشود اگر چه بدو روز شود سبق
 دیگر شروع نمیشود، و هرگاه مشق و خط آنروز

ختم شود و وقت هنوز باقی باشد، آن وقت
بمصرف نوشته دیگر باید پرسد نه خواندن .

رویت و حکم

از «صلوة، زکوة» گرفته تا «عبد الشی»
میخوانند، چنانکه در «صلوة، زکوة» میگویم
که گاهی واو بالف خوانده میشود و در بعضی الفاظ
تای فوقانیّه مثل یای هوز نوشته میشود چنانکه
مثال هر دو مدعا در هر کدام این دو لفظ «صلوة
زکوة» موجود اند .

و در اول لفظ دوم عبارت مرکب از دو لفظ
اگر الف لام باشد گاهی الف آن خوانده میشود

مانند عبد الاحد، عبد الباقي، عبد الودود، و گاهی
 به روی آن ^{نمی}نیشوند مانند عبد الرحیم، عبد الستار
 الی عبد البقی .

و در خط مشق سین دنداندار را شروع کرده با چهار
 حرف « د ل ا ک » بیک قرار مشق میکنند، بعد
 یک یک ازین الفاظ :- « شاد، شد، سک
 شل » ^{تغش} بعد با چهار حرف « خیمه » از روی کتابچه
 مشق میکنند که دو دندان اول آن نیز نوشته میشود
 و اجزای دو چیزیکه دندان سوم و دامنک آن
 است یک کمان برآمده مرقوم میگردد اینچنین
 « شخ، شی، شم، شها » بعد این قاعده را با آنها

خوب ضبط میکنم که سین کششدار با سه حرف
 «نهی» هرگز نوشته نمیشود یعنی حتم مطلق، مای
 مابینی، تثنائیه آخری، و الا «شخ شخ» میگردد
 زیرا کشش از جانب راست آمده و موقع اتصال
 حتم بطرف چپ افتاده و سین کششدار دامنک
 هم ندارد که با آنجا برساند پس بالضرورة وجود
 خانه در آن لازم آید و «شهر سپهر» میگردد
 بسبب اینکه مای مابینی بر یک خط چپ پایان رفته
 درست میشود و سین مذکور آنرا ندارد پس البته
 خانه پیدا نمیکند، و «شی ششی» میگردد، زیرا
 مای آخری هم ندارد، و سین کششدار دامنک

پس در بابین ایشان بجای خالی میماند اگر بر نشاند
 بالضرورة همان خانه شود، بعد از آن الفاظ :
 « سخاوت، شهادت، روسی، چرسی »
 من میگویم ایشان مینویسند، و بعد از بجا و مهر کدام
 الفاظ مذکور میپرسم که بکدام سیمین مرقوم میدارید
 چون بگویند بدندان دار، بگویم بکششده از چه نقص
 دارد، تا بگویند که ممکن نیست بسبب اینکه او را
 از کششده بودن جیم یانای با منی یاء یا
 آخری لنگ کرده باز گویم که آن چهار لفظ اول
 « شاد، شد، شک، شل » هم
 بکششده نوشته میشوند، و ایشان بگویند آنها

میشوند بسبب اینکه لنگ نشده اند
 بعد باینج حرف «لقوقه» که هر سه دندان آن تیز
 میآید بعد باینج حرف «صطعفا» که دو دندان
 اول آن تیز و سوم وی کند میآید، بعد با چهار
 حرف «شش» که مختلف مرقوم میگردد،
 بعد همه الفاظ مرقومه بحروف مفرده آنرا من میگویم
 و ایشان میویسند.

بعد مشق سین کشیدار را نیز کرده و از جایهای
 ناممکن آن همان است که در اول مشق آن بعد
 اتصال فهمانده شده که اتصال «شش
 شها، ششی» ناممکن میباشد بعد

الفاظ آن را مشق میکنیم، چون درین ایام کار سبق
زور نیباشند بچند دقیقه از آن فارغ میشوند
لهذا نصف کار مشق «ص ط» هم درین روز
میشود.

روز بیست و دوم و ۲۳

سبق ۲۲ را از «عنبر قنبر» گرفته تا «ر و ف»
ترجمیم، میخوانند باین طریق که در «عنبر» میگویم که
بعد هر نون لثو چون بی متحرکه آید آن نون میخوانند
میشود چنانکه این لفظ را «عنبر» میخوانیم و بهین مرتبه
الفاظ ما بعد آن را الی لفظ «پنجشنبه» میخوانند
و در «ان لم» میگویم که بعد هر نون است نحو

اگر لام آید آن نون هم بلام خوانده میشود چنانکه در تلفظ
 «ان لم» «اللم» خوانده میشود.

و در «ظا هر ظا هر ظا هر ا» میگویم که نون
 لثویر که در آخر لفظ آید شکل حرکت نوشته میشود

چنانکه در الفاظ مسطوره بحرکت از خود حرف

آخر است و یکی عوض از نون لثویر میباشد اما وقتی که

دو فتح بر حرف آخر آید، یک الف زائده هم

در آن حالت مینویسند چنانکه در لفظ «ظا هر ا»

مرقوم است همچنین است تا «غالباً».

و در «ر و و ف ر حیم» میگویم که بعد هر نون

لثویر یعنی خواه شکل خود یا شکل حرکت باشد چنانکه

در لفظ مذکور است هرگاه «ر» افتد، آن نون هم
به «ر» خوانده میشود و مانند اینکه «ر» و «فر» حیم خوانده
میشود .

و در خط لقیه کار مشق «ص ط» را ختم
میکنیم، و آن آسان است، زیرا مشق هر دو آمیخته
نوشته شده، و در اول شروع میگویم که کل شمار
کتابچه خود باین مشق دیده باشید که مصاد منک
دارد، طان دارد، و جائیکه دامنک، بطریق
کمان برآمده ترقیم یافته باشد، چنان با حرف «جریمه»
یا «هجری» افتاده در آن تخصیص ایشان را
نگران میسازم تا درست نوشته باشند بعد

از ختم مشق، الفاظ آن را میگویم چنانکه بعد از مشق
 آن با حروف « و لاک » الفاظ آنرا میگویم
 و بعد از مشق با حروف « حمریمه » الفاظ آن
 و بعد از ختم کل مشق الفاظ باقیه آنرا میگویم که همه را
 تا آخر بیک دفعه مشق نمودن حافطه مبتدی گرفته نمیتواند
 و هر صنف را جدا جدا خوب کار میکند.

بعد مشق عین را شروع میکنیم، و بعد
 از تحریر آن با چهار حرف « و لاک » که عین
 علم است، الفاظ آنرا میگویم، اگر چه استاد
 اگر گاهی بگوید که این الفاظ مرقومه بحروف مفرده را
 خود شما مرکب نمائید هم میتواند، مگر آن اثر

بجا آوردن هجا از زبان غیر را این هجای
چشم دید نمیدهد .

بعد مشق عین سبب را شروع میکنیم، و آن چون
در حوا جمع حروف بیقرار است و قبل ازین یاد
گرفته اند. والا باز تکرار میکنیم، لهذا بعد از ختم
کل مشق آن، الفاظ وی را میگویم .

روز بیست و چهارم ۲۵

سبق ۲۴ را از « رسول خدا » گرفته تا
انشاء الله میرسانیم چنانکه در « رسول خدا »
میگویم که کار اضافت را در اول کتاب هم
کرده اید، و در اینجا باز مفصلاً میگویم که در چنین دو لفظ

اول آنرا مضاف و دوم را مضاف الیه گویند،
 که اول از دوم باشد پس در زبان عربی بر آخر
 مضاف الیه کسره می آید، و در فارسی بر آخر مضاف
 چنانکه در «رَسُولُ اللَّهِ» و «رَسُولُ خُدَا»
 ظاهر و هویداست همچنین است «ابنوه خَلْق»
 «مولای ما» الی «مامای شما» و یحیی
 میگویم در آخر هر لفظ که الف باشد یا و او وقتیکه
 مضاف شود بلفظ دیگر بعد از آن یکسایمی
 تخانیه در آخر مضاف زاید می شود و هم تلفظاً
 و هم تحریراً .
 (اعلای شما، اوتای ما، دین و مناسبات)

مدعا این است که در آخر هر لفظ چون چنان یا می تخماینه
 باشد که بالف خوانده میشود مانند «اعلی
 اونی» و قتیکه مضاف شود بلفظ دیگر آن تحتاً به
 سابقه تحریر اتم بالف نوشته میشود، تا ترقیم
 و و یا پهلوی هم نه آیند .

(گفته او) و اینجا میگویم، هر لفظیکه در آخر آن
 «ه» باشد و قتیکه مضاف شود بلفظ دیگر در آخر
 آن یکای تخمینه زائد میگردد، اما تلفظ آنه تحریراً
 چنانکه در الفاظ مسطوره خوانده میشود .

(مسئله رئیس) هر همزه که در ابتدا یا
 در وسط کدام لفظ مرکب آید یکخانه از بهروی خواسته

میشود، در ابتدا چنانکه در «**تعلیس**» است
 و در وسط چنانکه در «**مسلمه**» افتاده و دیگر
 مرکب بر میدان صاف نوشته میشود چنانکه
 در «**ردوف**، **النشأ، الید**» ترقیم یافته
 و سبق «ایمان کلمه گفتن را» نیز باخر میرسانم .
 و در خط مشق «**فق**» سر بسته شروع
 میشود چون فرق و امتیازی در بین خود ندارند لهذا
 بعد ختم کل مشق، الفاظ آن گفته میشود، و همچنین
 مشق سوراخدار آنها باخر رسانده بعد آن گفته
 میشود اما در مشق «**کل**» یک اطلاعی در باب
 کاف داده میشود، که بجز الف، یا لام،

چشمکدار نوشته میشود، چنانکه در مشق ما
 مذکور در دو جای مزبور مسطور است، و چون در
 الفاظ آن لفظ «الله» هم می آید و مای آن
 یک تخصیصی بخود دارد لهذا درین لفظ مبارک
 تکرار مینمایم تا بدرجه خوشخطی برسند، از الفاظ
 شش ورق که هر روزه چیزی از آن برای
 شاگردان نوشته میشوند، و ایشان بخوانند
 متعلقه لفظ مبارک «الله» که آخر
 لفظ اول بضم خوانده میشود

عبدُ الله، رُ الله، بُ الله، تُ الله، مُ الله،
 خیرُ الله، امانُ الله، امینُ الله، هدایتُ الله

غایتُ الله، حیاتُ الله، حبیبُ الله
 نصرُ الله، امیرُ الله، فقیرُ الله، عظیمُ الله
 عصمتُ الله، «این یک مابعد از سبب دیگر
 بکسر خوانده میشود» بسم الله .

متعلقه دین

خیرُ الدین، بُ الدین، مُ الدین، ن الدین
 س الدین، ر الدین، نظامُ الدین، زمانُ الدین
 عینُ الدین، قطبُ الدین، شمسُ الدین
 غیاثُ الدین، شهابُ الدین، ضیاءُ الدین
 بهارُ الدین، احمدُ الدین، جمالُ الدین، کمالُ الدین
 بدرُ الدین .

«متعلقہ محمد محمود، احمد، غلام جان، خان»
 غلام قادر، غلام فاروق، غلام محی الدین، غلام حبیب
 غلام محمد، غلام احمد، غلام صدیق، غلام علی، غلام جان
 غلام خان، غلام سرور، غلام حیدر، غلام نبی
 غلام دستگیر، محمد رسول، سلطان محمد، آغا محمد
 تاج محمد خان، گل محمد خان، احمد علیخان، علی احمد خان
 نور احمد خان، احمد جان، علی جان، شیر جان
 محمود جان، سید محمود، دوست محمد خان.

متعلقہ سید میر میرزا

احمد میر، سید میر، سید احمد، میر احمد خان
 میرزا محمود خان، میرزا عبد الحکیم خان، میرزا معروض خان

میرزا نور محمد خان .

متعلقہ عہد

عبد القادر، عبد القدير، عبد الغفور، عبد القدوس
عبد الحميد، عبد المجيد، عبد الغني خان، عبد الغياث خان

عبد السلام، عبد السميع، عبد الشافي، عبد الرحمن
عبد الرحيم، عبد الصمد، عبد الرؤف .

«متعلقہ ناظر، وزير، ملا، اخند، حاجي، ملك»

ناظر كارخانه، ناظر كاريز، ناظر حضور، وزير صرته

وزير خارجيه، وزير داخلية، وزير عدليه، وزير تجارت

وزير معارف، وزير ماليه، ملك غلام خان، ملك

محمد شريف خان، ملك عظام محمد خان، ملك عبد الجليل خان

ملا موسی آخند، ملا دولت آخند، ملا آدم خان
 غلام محمد آخندزاده، سید محمد آخندزاده، محمد صدیق
 آخندزاده، عبد الرحیم آخندزاده، حاجی کامران، حاجی
 محمد افضل، حاجی باشی.

متعلق معلم، متعلم

ملا غلام حیدر خان معلم، ملا قلندر خان معلم، میر اکبر
 متعلم، علیجان متعلم، لعل جان تجار، محمد عثمان تجار
 قرآن خدا، دین، متعلق اضافت

معلم ما، اقا، شما، معلم خوب نعمت خدا
 متعلم خوب نیکنامی استاد، متعلم بد وقت پدر
 پدر شما، استاد ما، مدرس بیدعا، فضل خدا

انارقندمار، گبی اعلی، خوبی هوا، کوه شیر دروازه
 کشمیره ماشینخانه، پادشاه عادل، استاد قابل
 روش نو، علم دشمن شکن، کتاب ابتدائیه امانیه
 مسجد پل خشتی، آبادی نو، مرج سرخ، سگ ابلق
 زغال مراد خانی، چراغ برقی، گوسفند سفید
 بزغال سیاه، گنجشک بهاری، میان صحرا، آب
 پنهان، برنج لغمان، ارد میدان، قورمه پلو با تری
 قلم انگریزی، دریشی خوب، ماهوت اعلی، ساعت
 روسی، تفنگ جرمی، شمشیر ایرانی، شفا لوی
 سرخ، چای فامل، شیر گاو، تیغ مسند
 اسپسند، پوستین خفک، دوره کچت

موزه پوست ماهی، لحاف روسی، کرج انگریزی
 پنیر تازه، زرد الوی قیسی، خرابی خرابات، آبادی
 اهل علم، کباب تکه، نان خاصه، سبزی تازه،
 انجیر قندار خوب است، ناک کابل شیرین است
 این قدر روسی است، حیدر بقال، خان محمد قصاب
 سنجید بچان، شورخود مساله دار، بلبوی شیرین
 نخود بریان، گوچه جنگلک .

متعلقه خزانه دار، کلانتر، خانه ساما، تحویلدار
 اعلحضرت غازی، غلام حیدر خان خزانه دار، سید
 غوث الدین خان خزانه دار، خان محمد خان خانه ساما
 باشی، شهزاده خان تحویلدار، عبدالغیر خان داکتر

میرپاچا خان شما، تحویلدار دریشی، شموی اجاره دار
جناب قاضی صاحب، جناب والا شان
یاور صاحب، جناب اخنذرزاده صاحب مغفوف
بلندترین قوتها کدام است! قوت علم از نیمه بالا ترا
پهلوانان کی علم دارند؟ هر که در علم پهلوانی بهتر باشد
بر دیگری غالب میاید، آخرین حال فقره را هم خواهد
میتوانید، کلوله پشته، میمنه، کلکنه، هم از الفاظ مشکله
میباشد، لیل جمعه ۸ عقرب ۱۳۰۳

روز عییت و ششم

چون الفاظ کیفیت دار با تمام رسید، لهذا
در خواندن رقعہ: - مشفق معظم من اسب

از محمود واقع سبق ۲۶ الی آخره که بعد از ختم
مشقهای حروف بتدی نوشته میشود بایشان
مینخوانم.

و در خط مشق میم را شروع میکنیم اولاً به همراه
چهار حرف « د ل ا ک » مشق کرده یعنی میم
ماش را تحریر داشته بعد الفاظ آنرا میگویم
بعد چون بهر این پنج حرف « م ه ج ر ی » مشق کنند
بعد الفاظ متعلقه آنرا میگویم چون بلفظ مبارک
« محمد ^ص » رسد و آن مشق مثل است بر دو میم
« م ه ر ، ماش » لهذا در نوشتن آن خوب
کوشش و تکرار میکنیم تا بدرجه خوشخطی برسند.

بعد بهر اه کل حروف باقیه یعنی مشق میم میرا با آخر رسانده
بعد از آن الفاظ آنرا میگویم و ایشان مینویسند.

روز بیست و هفتم بیست و هشتم

در خواندن سلسله یکنانگی «بابست» را
بایشان خوانده و میگویم که خانه بندی که شما در قاعده سوم
بودید که «بن، می، ت، پ، ث»
وقتیکه در آخر نباشند این را را خانه گویند فرقی
نقط میشود حال شروع میشود چنانکه «مکن» را هم
نوشته کرده میستوانید که رساندن میم را بکاف
از مشق میم، و کاف را بنون از مشق کاف یاد

دارید، اما هرگاه نون آن در اول آید مانند «نکات»
 یا در وسط افتد مانند «کنم» آنرا نقتوا بنید پس
 یکنانه ابتدائی بجوار کل حروف یکقرار مرقوم نمیکرد
 بلکه باشکال مختلفه میآید چنانکه درین سلسله بابت
 دیده میشود و بنا بر مذکور حفظ این سلسله تحریر او تلفظاً
 واجب است، اما الیوم تلفظاً حفظ کنید و یک
 یک دفعه «نانت» و «یایت» و «ثانت»
 و «یایت» «ثانت» الی آخره نیز با هم میخوانیم
 تا بدانند که هر کدام این شش حرف بهمین یکتالاب
 معین ریخته و نوشته میشوند، و در خط مشق «۵»
 ابتدائی را نموده بعد الفاظ آنرا من میگویم و ایشان

مینویسند و بعد از آن مشق « ه » مابینی را کرده
بعد از ختم آن الفاظ آنرا من میگویم و بتدیان مرقوم
میدارند، و مشقهای حروف دین روز ختم میشود.

روز بیست و نهم

در خواندن رقعته متعلقه سلسله یکنواختی :-

مهربان نائب صاحب دارین باشند واقع سبق ۲۹
تالفظ « مد نظر هم دارد » بقرار سر رشته
سابقه بایشان تکرار و ضبط مینمایم،

و در خط همان رقعته « مشفق معظم من اسب
از محمود » که آن روز با خوانده شده بود،
نوشته میکنم چنانکه هر لفظ را چون بگویم نوبت

بنوبت یک یک مبتدی بجا نموده از بسته و نا
 بسته آن هم گفته بعد حسب القانون مشق های
 کار کرده شدگی را خودشان مینویسند، هر مبتدی
 در هر جا که غلط کند، هرگاه بسخن الزام خود را قبول نمود
 یا دش آمده همان است که بار دیگر مطابق قانون آموزشی
 خود مینویسد و الا آن لفظ غلط کرده را در کتابچه خودش
 نشان داده میگویم که درین روزها این را مشق کردید
 همچنین تا آخر میرسانم،

و در لفظ «و السلام» آخر رقعہ اول چند لفظی
 از مانند عبد الستار، عبد القدیر و خرد را گفته
 و بایشان بجا نموده تا از بودن الف لام اول لفظ

ثانی خوب بدانند و بشد واقع مابین کلمه چون
 «خراد ، شداد» هم بازی نخوردند، بعد لفظ
 «والسلام» را بایشان بجا نموده مرقوم میدارند
 و بعضی الفاظ را مانند «مطاع معظّم» را
 از سبب در عنوان افتادن آن یکشش هم
 نشان میدهم.

روز سیم

در خواندن :- سلسله دو خانگی «ایما بیت»
 بمبتدیان منخوانم و حفظشان میکنم، و چون این سلسله
 تمام کار باقی مانده خط را جوابده است لهذا
 در نوشتن این سلسله خوب کوشش میکنم اولاً بهم

بر تخته سیاه کلان نوشته پیش روی شان
 قصابی میکنم یعنی چنان تجزیه مینمایم که مبدأ و مقطع هر حرف را
 خوب بدانند، و در باب سلسله سه خانگی میگوم
 که از یکخانه دهن مورچه نوشتن و هر لفظ سلسله دو خانگی را
 در زیر آن ملحق داشتند سلسله سه خانگی درست
 میشود اینچنین «بنیابینیت» و غیره الا سه
 لفظ «پیر بنیش بیدین» که آن لفظ نیز بایشان خوانده
 و حفظ شان میکنم و در محاذی نوشتن نقاط، بسیار
 بازخواست میکنم که هر کدام آن محاذی خانه خود باشند
 نه چون تجمین نویسان سابقه، و اگر چه در سلسله
 «بابیت» خانه و مرکب آن بچشم معلوم است

مگر کلفظ سلسله یکنانگی با یک لفظ دو خانگی جوړه
 جوړه نوشته کرده و لفظ دو خانگی را از زیر خمی و
 قصابی میکنم تا بمقابل همدیگر خوب معلوم شوند، و آن
 سه لفظ سلسله سه خانگی را نیز بر موقع شان
 می آورم اینچنین (بابیا) (بت، بیت)
 (بج پنج) (بد پند) (بر پیر پیر) و در لفظ
 «پیر» میگویم که هر دو خانه آن خمیر گشته یکنانه لگ
 گردیده و در «پیر» باز یکنانه باریک بران افروزد
 (بش پیش تبیش) در لفظ «پیش» خانه
 اول آن همان مانند دهن مورچه است، و دوم و
 آن خط باریکی است که از زیر دهن مورچه تا دندان

اول سین رسیده، و در پیش (نخانه باریکی بر پیش نه کور افرو و)
 (بش پیش) در لفظ «پیش»
 کشته را آنچه بچشم دیده میشود و آنهمه خانه اول است
 خانه دوم آن چون تیغ در غلاف درآمده در سر سین
 پنهان گشته تا هر جا که خیال کنید آنجا را زخمی بسازید،
 (بص نهض) (بط بهطار) (بع تیغ)
 (بف نهف) (بق تیق) (بقا تیقا)
 (بک بیک) (بکا بیکا) (بل بیل)
 (بم بهم)

(بن بین بهین) در سه خانگی آن، همان
 «بین» است مگر نخانه باریکی بر آن افروده،

(بویو) (بهینه) (بهاتنها) (بی نبی).

روزی و یکم

چنانکه تلفظاً در یک یکجوره تقریر کرده شد. در خط نیز یک
یکجوره ازین الفاظ واقعه خطوط وحدانیه را مشق میکنم
مگر اولاً دهن مورچه و جوره را نشان میدهم که کار بسیار
برایشان موقوف است.

(۶) این دهن مورچه را بطریق کمان درآمده خور دی
رسم کنی چنانکه مانند یک کاسه خور دی بوده
که بیرون آن باریک و مابین آن تک باشد
و دهن آن بالکل بطرف بالا برآید برابر هم نباشد

بلکه اندکی میل بجانب راست بالا داشته باشد .
 (س) در نوشتن جوهره اولاً مانند دندان اول
 و دوم سین مفرد را مرقوم داشته بعد همان دهن
 مورچه را با اندکی کلانی بآن ملحق دارید .
 (بایا) نوشتن « با » را همان است که در مشق
 اول مرکبات یاد گرفته اید ، اما « بیا » همان جوهره است
 که حال دانستید مگر آخر آنرا بطرف الف بالایی
 برابر میرود و چون این سه جوهره « بد پسند »
 « یک یک » « بل بل » مشابه است
 باندک و اول که هر چهار آن بجا از حروف « دلاک »
 میشوند ، لهذا بعد اول مرقوم دارید ، مگر در « بد بعد از

اندکی بالا نمودن «ر» مفرد را بران متصل سازید
 و در «پند» همچنین، و در «پاک پاک» از بنصف
 الف نمای هر یک کشتن کاف را شروع کنید،
 و در «بل بل» یک ثلث الف نمای آن را
 بالا از موقع اتصال برده و دو ثلث آن را پایان
 آورده باشید،

(بیت بیت) نوشتن «بت» باز مثل
 نوشتن دندان اول و دوم سین مفرد است
 و قتی که قلم از بهر رسم دندان سوم میرود، بی مفرد را در
 دل گرفته با انجام رسانید، و در نوشتن «بیت»
 اولاً همان لفظ «بر» را که در اول سلسله اشکال

مختلفه یا و گرفتید مرقوم داشته، مگر اندکی خوابانیده
بعد «ب» مغرور را آن ملحق دارید چنانکه نوک تیز
اول «ب» اندکی معلوم باشد اینچنین «بیت».

روزی و دوم

(نکته پنج) در نوشتن «پنج» همان است
که چون مرکز کاف مرقوم داشته و از یکجای مناسب
شروع نموده چنان که نه بسیار پست باشد نه نهایت
بلند، اگر چیزی از قاعده لازم درازتر باشد بهتر است
تا من حیث المجموع مثل عین نه نماید، و در اینجا
مرکز مذکور حتم شروع میشود، و در «پنج» همان خانه
دهن مورچه را اندک باریک نوشته از نوک آخر آن

کمان برآمده شروع نموده، در انجام آن جیم را
متصل و مرقوم دارید، و این سه جور دیگر
(بی نبی) (بم بجم) (بها تنها) که دو خانگی یک
مشابه «پنج» اند، لهذا متصل آن میگیرید چنانکه
لفظ «بی» را همان است که در شق دوم مرکب باب
یاد گرفتید، و در «نبی» همان دو خانه «پنج» را بگردان
«ی» رساند آنست،

و در «بم بجم» در نوشتن لفظ یکنانگی آن همان است
که یکنظر با یک چپ پایان رفته را مرقوم داشته
در انجام آن میم مفرد را متصل دارید، یک سفید
تیزی که در بین آن خط خورد، و سر میم محسوس میشود

باید که آنرا وقت اتصال هر حرف با میم خوب واضح
آورده باشید یعنی آخر حرف سابق را بحال نازکی بموقع
اتصال میم رسانید تا بشید تا او را از حالت خود
هیچ تغییری ندهد و در «میم» همان دو خانه
«پنج» را مرقوم نموده در آخر آن میم را وصل
نمائید، و از هر خوب دانستن موقع اتصال میم
و درست نوشتن آن سفیدی نیز نازک، الفاظ
«نمک، سمک، صمد» را در اینجا خوب

مشق کنید.

(بر پیر پیر) همان است که دو لفظ اول آن را
در اول سلسله اشکال مختلفه بعضی حروف دانستید.

و در سوم آن باز دو دندان سین دندانۀ دارم ضرورت نوشته
 چون قلم از بهر نوشتن دندان سوم بجانب پایان رود
 همان لفظ «پیر» اموتته را در دل گرفته مرقوم دارید
 (بش پیش پیش) در نوشتن یگانگی آن نیم
 الفک را نوشته گردن آنرا که در حقیقت خانه
 او است دندان اول سین دندانۀ دار برسانید
 و در دو خانگی اول دهن مورچه را مرقوم داشته که آن
 خانه اول است و از زیر آن یک خط باریکی بطرف
 چپ پایان برده دندان اول سین دندانۀ دار برسانید
 که آن خانه دوم اوست و در سه خانگی آن اولاً بجهت
 مرقوم داشته بعد آن خط باریکی که خانه سوم اوست

از زیر جو ز گرفته تا اول سین دنداندار برسانید .

روزی و سوم

(بشش پیش) در نوشتن یخا نگلی آن
 گردن نیم الفک را در سر سین کشیدار صاف
 می آورید ، و در دو خانگی مانند دو دندان سین مفرد را
 نوشته چون از بهر ترقیم دندان سوم قلم پایان میاید
 سین کشیدار را مرقوم دارید و آنچه در آن محسوس
 میشود آنهمه خانه اول اوست خانه دوم آن چون
 تنیغ در غلاف در آمده در سر سین کشیدار در آورده
 صاف مرقوم دارید ، گویا خانه اول و دوم او اینچنین
 و اینقدر است .

(بص نبض) یکنانگی این را همان است که
 در مفردات در بحث «ص» مفروید گرفته و در
 دو خانگی بها تقدیریکه بدو خانه از بهر پیش کشنده
 فرض کرده و علیحده نوشته بودید مرقوم دارید بعد
 قلم را یکبار بالا نموده بعد صادر ابران سوار کنید
 (بط بيطار) یکنانگی و دو خانگی آن لقبه
 «بص نبض» است مگر در یکنانگی بیستیک آن
 باریک میاید، یک الف نمائی بر محاذی وسط چشم
 آن پایان میشود،

(ربع تیغ) اول این دو لفظ را در مفردات در بحث
 عین مفروید گرفته و در «تیغ» بازمانند

دو خانه «نبض» نوشته عین سرشته را بران
سوار نماید ،

(بف نیف) در یکنواختی این همان نیم الفک
نوشته برگردن آن قاف سوراخدار را چنان
سوار نماید که در قاف عقل یا دگر فنه بودید ، و بتفاوت
نقطه معین بدارید .

(بق تبق) در لفظ اول ایشان نیم الفک را
مرقوم داشتند ، برگردن آن قاف مفرد را سوار
کنید ، و در دوم باز همان دو خانه نبض را تحریر نمود
بعد قاف مفرد را بران مرقوم دارید .
(بقا تیقا) در اول آن برگردن نیم الفک قاف

سورخدار بقرار قاف عقل، و در دوم آن بعد از
دو خانه مانند نبض، قاف مذکور سوار میشود.

(بن بین بین) در یکجائی اول «ما» را قدری
باریک مرقوم داشتیم چون خواهی که بطرف
الف بالا بری از بهتر الف خورد راسته بجانب
پایان برابر، برده باشی چنانکه سر دوم انخانه
هم اندک تیز نماید، بعد از آن نون از اباتم
رسانید اینچنین «بن» و در دو خانگی آن اولاً
دهن مورچه نوشته چنانکه نوک دوم آن قدری
از نوک اول بالا رفته باشد و از اینجا همسان
«بن» که حال یاد گرفتید مرقوم دارید، تا در مابین

خانه اول و گردن نوین بچپان کوچه پیدا شود که دهن آن
 تنگ و آخر آن قدری از دهن وی فراخ تر باشد
 اینچنین «بین» و در سه خانگی آن نوک آخر جوره را
 قدری بالا برده بعد همان «بن» را مرقوم میدارید
 تا باز همان طور کوچه پیدا شود، اینچنین «بین»
 (بونبو) اول آنرا در مشق سوم مرکبات دانستید
 و دوم آنرا مانند «تیق» مرقوم داشته مگر بعض
 دامن قاف دم و او را تخریر میدارید،

(به بنه) اول این را در سلسله اشکال مختلفه بعض
 حروف یاد گرفتید، و دم آن مانند «بت»
 نوشته چون بنصف کشش رسیدید مانند «به»

بطرف پایان یک نشی نازکی را مرقوم دارید .
 (معلم) و بستن دهن مورچه و جوره را چنان کرده
 باشید، که دهن مورچه را نوشته از وسط زیر آن
 جوره را متصل دارید، و از وسط زیر خانه دوم
 جوره - جوره دیگر را ملحق دارید، همچنین تا هر چند
 که خواسته باشید، بموجب سوا الهای مختلفه
 کار هر بتدیر اید و اصلاح کنم،

روزی چهارم

گویم هر یک خانه و زیاده که بر کحرف سوار باشند آن
 حرف را مرکب او گویند چنانکه در «بیج» بی خانه
 جیم مرکب اوست، و در «بل» بی خانه لام

مركب اوست، همچنين است در سلسله دو خانگی
 و زياده، پس اولاً ما و شما در سلسله يک خانگی سوال
 و جواب بسيار ميکنيم تا درين خوب شويد بعد در
 سلسله دو خانگی و زياده حرف مي‌زنيم و در جواب
 جميع حروف، هم شکل حرف اول آن بمرکب ياد
 ميشود چنانکه دو خانه و خا، مرکب «پنج» را بياد
 ميدهد، من :- يک خانه و قاف مرکب چه بياد
 ميدهد؟ مبتدی بق .

من :- يک خانه و خي مرکب چه بياد ميدهد؟ مبتدی
 «نج» .

من :- يک خانه و بي مرکب ؟ مبتدی :- بت همچنين

نامیه شاگردان خوب شوند بعد در سلسله دو خانگی
کار میکنیم اینچنین :-

من :- دو خانه و لام مرکب چه سیاد داد؟ مبتدی :-

«بیل» من :- دو خانه و نون مرکب؟ مبتدی :-

«بین» همچنین در کل این پس در زیاده از دو خانه

اگر سوال باشد همین قالب دو خانگی را از ان منها

نموده هرگاه جفت باقیمانده همه را بخوره پر کرده بعد

همان قالب منها کرده را بان متصل بدارید و هرگاه

طاق ماند اول آنرا دهن مورچه گذاشته باقی را

بخوره پر کرده بعد همان منها کرده را با ایشان متصل

میسازیم اینچنین :-

من :- شش خانه و عین مرکب ؛ مبتدی :-
 دو جوره را نوشته « تیغ » را با آن ملحق میسازیم
 اینچنین مسلح .

من :- پنج خانه و دال مرکب ؛ مبتدی :- دهن
 مورچه و یکجوره و « پند » اینچنین بیفیند .

و اگر خانه بسیار باشد و یکی از سه حرف « رس ن »
 مرکب آن گفته شود ، پس یکی از سه قالب « پنی
 بینش بین » را از آن منها کرده باقی را بهمان
 جفت و طاق پر نموده در آخر آن همان قالب منها
 کرده سه خانگی را با آن ملحق سازید چنانچه :-

من :- هفت خانه و « ر » مرکب ؛ مبتدی :-

دو جوره و همان «پنیر» را بآن ملحق میدارم.
 من :- ده خانه و سین مرکب ؟ بقصدی :- یکدین
 مورچه و سه جوره را مینویسم که بخت شود، بعد همان
 «بیش» منها کرده را بآن ملحق میازم تا ده شوند.
 من :- شش خانه و نون مرکب ؟ بقصدی :-
 دهن مورچه و یک جوره را نوشته بعد همان «سین»
 بآن ملحق میدارم اینچنین «سین»
 و اگر درین سوال و جواب حاجت بنوشتن
 خانه های بسیار شود خود مینویسم تا درین
 اول کار مقیدیان در زیر بار نیایند.

روزی پنجم

اگر امتحان بازمام، یعنی سرپوش هم داشته باشد
 پس در صفحه یازدهم کتابچه مخور و خط که بر یکخته کاغذ آمده
 و یادین کتاب دیده حلقه های جمیع حروف را
 بنحو معلوم کنید، تا بدانید که بعد از اینجا کردن است
 و گردن سرپوش هم بخانه محسوب میشود، و اگر یکی از
 دو حرف «س ط» که گردن ندارند،
 سرپوش باشند، پس نوشتن ایشان بعینه نوشتن
 خانه اول شان باشد چنانکه:
 من : جیم و چهار خانه و مرکب الف را مرقوم دارید؟
 مبتدی جلین پنج خانه شد لهذا گردن جیم را دهن موجه میکنم

و یکجوره را مرقوم داشته همان «بیا» را بآن
ملحق میسازم،

من: - سین کششدار و سه خانه و مرکب الف؛

مبتدی: جمله چهار شد سین کششدار را بر اول خانه

جوره می آورم که آنرا زیر خود کند و خانه لک آن

بماند بعد «بیا» را بآن ملحق مینمایم اینچنین «سسا».

من: طوی و چهار خانه و مرکب دال؛ مبتدی:

چون طوی را نوشتم، گویا دهن مورچه را نوشتم

بعد یکجوره را ببینیک آن ملحق داشته و همان

«پند» را بآن ملحق میدارم اینچنین «طیبید».

بعد ازین چون الفاظ موضوعه میگویم، لهذا اول هجا

آنرا گفته بعد طریق نوشتن آنرا بگویند .
 من :- عینینش ؟ مبتدی :- عین یا نون
 یا نون دوم و مرکب شین دنداندار ؛ عین را
 بر اول خانه جور می آورم یا از حلق عین جور به راسته
 می کنم تا یکنه آنرا عین باطل کند و یکی بماند ، بعد
 « ینش » را بان ملحق می سازم تا چنین « عینینش »
 شود و هرگاه بسین کشدار مرقوم دارم ، پس
 چون « پیش » را از پنج منها نمودم سه ماند
 و آن طاق است بنا بر آن گردن عین را دهن مورچه
 کرده یکجوره را بان ملحق داشته بعد پیش کشدار
 می نویسم اینچنین « عینینش » .

من :- حال انشاء الله درین باب خوب شدید
 همان رقعہ «محرران نائب صاحب»
 در کتابهاے خود باز نمایند تا یک دفعہ باتفاق ہدیہ
 جمیع قالب های بابت را در ان بیایم، بعد کتابہارا
 جمع کردہ از یاد یک یک لفظ آنرا من میگویم و شمانوشتہ
 ہمچنین بعمل میآوریم بلکہ مکرر مینویسیم تا در دہن خوب
 رسوخ یابد .

روزی و ششم و سی و ہفتم

در خواندن رقعہ ۳ متعلقہ سلسلہ دو خانگی بعنوان :-
 «برادر گرام من از شفقت دینی» واقع سبت ۳۶
 و ۳۷ را خواندہ، و ضبط کردہ، بعد جمیع قالبہاے

«بیابیت» را در آن پیدا میکنیم و در نوشتن
نیز همین رقعہ را من میگویم و ایشان می نویسند مگر یک دفعہ
از روی کتاب همه الفاظ سلسلہ دو خانگی را در آن
ملاحظہ میکنیم.

روز سی و ہشتم و سی و نہم
در خواندن از «افغانستان» گرفته الی ارجمند
عبدالباقی میرسانم.

روز پہم الی چہل و سوم
در خواندن رقعہ ۴۰ بالفاظ یخچانہ در بین دو حرف
متعلقہ بہمان سلسلہ دو خانگی بعنوان ارجمند
عبدالباقی کبطان واقع سبق ۴۰ تا ۴۳ را

بایشان میخوانم ، و بعد از ضبط یکدفعه همه الفاظ دو خانگی
از حلق حرف سابق گرفته شده را در آن می یابیم ،
بعد در نوشتن نیز همین رقعہ را مینویسیم ، مگر چون
این رقعہ بسیار دراز است لهذا در خواندن و نوشتن
نصف آن بیکروز ، و نصف باقی آن بر روز دیگر
کار میکنیم .

روز چهارم و چهارم و چهارم و پنجم
در خواندن آن رقعہ پنجم سه خانگی « محبت بنیان » کار
میکنم .

و در نوشتن نیز همین رقعہ را مینویسیم مگر یکدفعه الفاظ
دو خانگی و سه خانگی « پتیر بیش بیدین » را در آن

پیدا میکنیم بعد یک یک لفظ را من میگویم و ایشان
مینویسند.

روز چهارم و هشتم

در خواندن و نوشتن رقعہ بالفاظیکہ دو خانہ در بین دارد
و معنون بعنوان : عالیجا بان محمد حنیف خان کبطان
مینویسند.

روز چهارم و هفتم الی پنجاه و یکم

از «یکسال این دو اژده ماه است» گرفته الی رقعہ
بهفتم میرسانم و رقعہ بهفتم اگر چه در متن آمده مگر آخر
الامر امضا برین شده که در خط کار نمیشود بجای او
خانه های کثیره بر مرکبهای مختلفه کار میشود.

روز پنجاه و دوم الی سبقت (۲۴)
مطابق تقسیم متن

در خواندن رقعۀ هفتم الفاظ چهار خانگی
«نجاتینا ما» واقع سبق ۵۲ را کار میکنیم
رقعۀ هفتمگانه پوره شد،
تا حال در حساب فی روز یک سوال گفته میشد، تا در عدد
نویسی حفظ همان حالت سابق یافتگی شان باشد
و پس ازین ترجیح برای حساب میباشد، و بعد از
حساب باز خط مزج است، لهذا چند دقیقه هر روز
در خواندن سبقتها باقیۀ کتاب بذارا میخوانند

و در نوشتن همین رقعہ مایه شگانه را از سر گرفت
 بمقتدایان خود تکرار میکنیم، تا صاف دست و دلیر شوند،
 بعد چند عنوان ضروریہ شان بایشان خوانند
 و حفظ نموده و اظهار مافی الضمیر خود را بقلم نموده باشند
 و آنچه لازم بیند، و بهر زبانیکہ در دل شان گذرد
 بقلم ظاهر نموده باشد، و من اصلاح آنرا نموده
 فرق زبان محاوره و زبان کتاب را بایشان
 هدایت مینمایم تا در مکتوب نویسی خوب شوند.

حساب بعد از عدد نویسی

جمع را همانست که بعضی فریقہاے خوب قبل برین
 هم بعد از روز کار آنرا کرده باشند، و در اوّل

هر عمل خواه جميع باشد يا ضرب يا تفریق يا تقسيم
 يكسوال عبارتى را از بهر بنا کردن آن کار گفته میشود
 پس آنچه در جمع لازم المراعات است اينکه سطر
 دوم بسطر اول آنقدر قريب بايد نگاشت که دوم اعداد
 سطر بالا بسر اعداد سطر پايان رسیده باشد همچنين
 هر سطر پايان را بسطر بالاي خود چنين قريت داشته
 باشد، و چون سطور اعداد ختم شوند، يكخط مستقيمى
 که در زير آن مينگارند نيز اينچنين قريب باشد که دوم
 بعضى از اعداد بالا را بریده باشند، و باز اعداد
 سطر جمع باين خط مستقيم چنان قريب نگاشته
 باشند که سر بعضى بخط مذکور، اس نموده باشند.

و هم درین ایام جمع، چیزی از وقت حساب بحفظ
 پیاژه داده باشد که آنرا ضرب زبانی گویند، و پیاژه
 بر کاغذ نوشته رانزد و هر قیدی که ببیند معلم بالضرورت
 همان پیاژه را باره کند که بودن آن نزد دستیار
 ایشان را ناگام عیسا زند، و حفظ آن چنین است
 که هر عدد را از نفس خودش گرفته بطرف بالا
 تانه برده باشد چنانکه :

حفظ ضرب زبانی روز اول

یک یک، یک یک، دو، دو، یک سه، سه؛
 یک چار، چار یک پنج، پنج؛ الی یک نه، نه؛
 دو، دو، چار؛ دو سه، شش؛ دو چار، هشت؛

الی دونه ، هژده ؛

سه سه ، نه ؛ سه چار ، دوازده ؛ سه پنج ، پانزده ؛

الی سه نه ، بیست و هفت ؛

حفظ ضرب بانی روز دوم

چار چار ، شانزده ؛ چار پنج ، بیست ؛ الی

چار نه ، سی و شش ؛ پنج پنج ، بیست و پنج ؛ پنج

شش ، سی ؛ الی پنج نه ، چهل و پنج ؛

حفظ ضرب بانی روز سوم

شش شش ، سی و شش ؛ شش هفت ، چهل و دو ؛

الی شش نه ، پنجاه و چهار ؛

هفت هفت ، چهل و نه ؛ هفت هشت ، پنجاه و شش ؛

هفت نه، شصت و سه؛

هشت هشت، شصت و چهار؛ هشت نه،

هفتاد و دو؛ نه نه، هشتاد و یک؛ .

و بعد از کمال نخکی ضرب؛ پاژده ۱۱ و ۱۲، و نیز

حفظ باید کرد و در امتحان پاژده باید که اکثر معلّم

عدد کلان را مقدم نموده بگوید هشت شش چند

مگر بستنی در دل خود عدد خود را مقدم

داشته باشد یعنی شش هشت را خفیه در دل خود

خوانده جزو آخر آن یعنی چهل و هشت بلند بگوید

و در عمل ضرب در چنان سوالیکه در اول آن صفر

یا اصفار باشند در مضروب فیه باشد یا در مضروب

یا در هر دو آنهمه را اولاً در زیر خط بیاورند اینچنین:

$$\begin{array}{r} ۸۶۰۶۹ : \\ \hline \end{array}$$

و حاصل ضرب هر عدد را از زیر خود آن شروع نموده باشد پس صفریکه در مابین عدد مضروب آید، چون او را در ضرب اثر و حاصل نیست لهذا سطر صفر بالکل متروک میشود در زیر آن هیچ نوشته نمیشود بنا بر مذکور عمل مسطور فوق چنین باشد:

$$\begin{array}{r} ۸۶۰۶۹ : \\ \hline ۷۷۴۶۳۰۰۰ \\ ۳۴۴۲۸ \\ ۱۷۲۱۴ \\ \hline ۲۰۷۳۴۲۶۳۰۰۰ \end{array}$$

بعد ضرب، تقسیم خورد شروع میشود، و در آن تا آنکه مقسوم علیه یکی از احاد باشد یا صفر باشد در

ضبط نمایند، چون بتدیان در آن خوب شوند، بعد بر
مقسوم علیه اجزای ضربی دار، کار نموده باشند
چنانکه مقسوم علیه اگر هفت هزار و دو صد باشد
که شکل «۷۲» دارد، بتقسیم خور و یکدفعه بر یکخرو
۷۲ تقسیم نموده باز خارج را بر جزو دیگر آن تقسیم نماید

$$\begin{array}{r} ۹۲۴۶۰۹۸۸۵ \\ ۸۵ \overline{) ۷۸۵۱۲۲۸۵} \\ \underline{۷۲۰} \end{array}$$

باقی = ۱۸۱۵

که خارج قسمت ششصد و چهل شد، و از بهیافتن
باقی چون باقی آخر را در مقسوم علیه اول ضرب نموده
نوشتیم، باقی اول را بر جانب راست آن ارتقا
نمودیم شد ۱۸۱۵ بعد عمل تفریق را با ایشان ضبط نمود

از ممکن و ناممکن آن توسط سوالهای زیاد میسر است .
 تا بحمد و دیدن بدانند که تفریق این عدد از آن عدد ممکن است
 یا نیست ، و بر جای ناممکن آن انگشت بگذار و بعد تقسیم
 کلان را با و شروع نموده میگویم که ما قبل آخر مقسوم علیه
 اگر عدد کلان یعنی ۹ یا ۸ یا ۷ باشد درجه آخر را
 یکی اضافه خیال کرده ، در مقسوم بنجیده باشید
 که چند کرت در آن میخورد ، تا سرگردانی شما کمتر باشد
 چون در اول هر عمل یکدو سوال عبارتی از تعبیر
 و استن فائده آنکار گفته باشیم نه زیاده بعد از یاد گرفتن
 هر چهار عمل مذکور حال از جمع گرفته الی تقسیم جمیع سوالها
 عبارتی آن با و میکنم .

(دانستن اصل طریق سوالهای عبارتی)

حال چون شروع بسوالهای عبارتی است
اولاً در چهار عمل جمع و تفریق و ضرب و تقسیم گفته
میشود که در هر کدام ایشان کم از کم سه رقم میباشند
از آن سه رقم هر رقمیکه مجهول شود، بتوسط آن دو رقم
معلوم همان سوم مجهول هم معلوم میگردد، چنانکه
اولاً در باب جمع میگویم که کمتر از دو عدد معلوم
صورت در آن نبندد و مثال هر عمل را من در اعداد
کم میگویم، تا فکر شما براه و روش آن رسید بدانید
که اصل کار بر سخن هوش کردن است که تا روش
حل آنرا دریابید، و مثال را بعد دکلان گفتن بجز

و از خطا ساختن بستندی مدعای دیگر در آن نیست
چنانکه $۲۳ + ۱۲ = ۳۵$ پس درین سه عدد اگر حاصل
جمع «مجهول» باشد همانست که بقرار مذکور معلوم
مینمائید، و اگر دفعه اول یعنی «۲۳» مجهول باشد

پس رقم دوم، که «۱۲» است از «۳۵» تفریق
نموده تا بماند «۲۳» همچنین معلوم میشود اگر

رقم دوم یعنی «۱۲» مجهول باشد، مگر حاصل کار
بفکر خود انسان تعلیق دارد

اگر سائلی گوید، کدام عدد است که «۱۲» از آن

تفریق کنیم و از باقی «۵» را کم کنیم باقی بماند «۸»

اگر چه دو دفعه لفظ تفریق در سوال خود گفت مگر سؤال

در هرگاه رقمهای جمع هشت یا نه یا ده بود و یکی از آن مجهول باشد هفت رقم معلوم آنرا
جمع نمود و بقرار مذکور رقم مجهول را معلوم نمائید.

میداند که بذریعۀ جمع پیدا میشود زیرا چون «۱۲» ازان
 کم شد البته یک عدد نامعلوم باقی ماند، و ازان باقی
 چون «۵» کم شد «۸» باقی ماند، پس معلوم شد
 که همان باقی نامعلوم اول مجموع $۵ + ۸ = ۱۳$ میباشد
 و جمع «۱۳» با «۱۲» اول عدد مطلوب باشد
 که «۲۵» است بنا بر مذکور ابتدا، چنانچه مرقوم
 باید داشت $۱۲ + ۵ + ۸ = ۲۵$ ، بعد از صفحه
 ۳۵ نمبر «۴» سراج الحساب از سوال «۴۶»
 گرفته الی آخر مذکور کار نماید.

و در تفریق چون منقوص، و باقی، هر دو اجزای
 منقوص منتهی میشوند، لهذا از دو جزو مذکور هر کدام

که مجهول باشد به کم کردن جزو دیگر معلوم، از منقوص
منه، همان جزو مجهول هم معلوم گردد، چنانکه
 $۲۰ - ۸ = ۱۲$ و اگر منقوص، مجهول شود باقی معلوم
باشد باز بطریق $۲۰ - ۱۲ = ۸$ معلوم گردد، پس
اگر چه سائلی بلفظ جمع چنین بگوید: - کدام عدد است
که اگر «۸» باو جمع شود، مساوی «۲۰» گردد، باید
که شما بدانید که یکجزو «۲۰» را معلوم کرد، و یکی را مجهول
ماند، چون این جزو معلوم را از آن تفریق کنیم البته
آن جزو مجهول معلوم گردد اینچنین $۲۰ - ۸ = ۱۲$
بعد از صفحه ۳۴۳ نمبر «۵» از سوال «۳۵» تا «۵۱»
و نمبر ۲ را از ابتدا الی انتهای سراج الحساب کار نما؛

و این طور هم نیست که در هر سوال چون الفاظ جمیع
 بشنود خیال کند که این تفریق میشود، و یا چون تفریق
 بشنود خیال جمیع بران بکشد چنانکه حال از نظر
 شما گذشت بلکه این قسم نادر واقع میشود؛ و ضرب
 و تقسیم در حقیقت یک چیز اند، مگر بحسب کار و مجهول
 بودن اجزای آنهاهای مختلف را اختیار نموده اند
 چنانکه اگر اجزای ضربی معلوم و حاصل ضرب
 مجهول باشد در نیوقت یکی از آن هر جزو معلوم را
 مضروب، و دیگری را مضروب فیه گویند، و عددیکه
 از ضرب ایشان معلوم گردد آنرا حاصل ضرب
 خوانند، مانند $9 \times 8 = 72$ و هرگاه حاصل ضرب

ویکی از اجزای ضربی آن معلوم، و جزو ضربی دیگر
 دی مجهول باشد درینوقت حاصل ضرب را
 مقسوم و جزو ضربی معلوم را مقسوم علیه، و جزو ضربی
 مجهول را خارج قسمت نامند، مانند $۸ \div ۴ = ۲$

یا $۸ = ۴ \times ۲$ بنا بر مذکور اگر مقسوم علیه، و خارج
 قسمت معلوم، و حاصل ضرب آن یعنی مقسوم مجهول
 باشد همانست که آن دو عدد معلوم را با هم ضرب
 نموده تا مجهول یعنی مقسوم معلوم گردد، و هرگاه باقی هم
 داشته باشد، و آنرا در سوال خود معلوم نموده باشد
 آنرا هم بر حاصل ضرب بیفزاید، چنانکه گوید که امد عدد است
 که بر «۹» تقسیم شود خارج قسمت آن «۸» باشد

و «۵» هم باقی بماند، پس باید که چنین معلوم کنیم
 $۹ \times ۸ + ۵ = ۷۷$ و نیز باید دانست که ضرب
 فی الحقیقت مساوی جمع است زیرا یک عدد و شماره عدون
 دیگر بار بار جمع کردن است چنانکه «۹» را «۸» بار
 یا «۸» را چون بار جمع کنیم «۷۲» میشود.
 و تقسیم فی الحقیقت تفریق است، چنانکه از «۷۲»
 اگر «۹» بار بار تفریق کنیم به «۸» دفعه آن را با تمام
 و سوالها عبارت از ضرب از صفحه ۶۵ سراج الحساب از رسول «۳۷»
 الی آخر باب، و در تقسیم از صفحه ۷۹ از رسول «۶۶» الی آخر
 کار نموده شود.

و بعد از یاد گرفتن تقسیم کلان روش داعی این است که

بما عطف قسم و ذوا مثال اقل و کل کار کسور را ختم نمود
 بعد از آن مرکبات را شروع نماید، مگر کسیکه یکذاته
 از مرکبات را قبل از کسور لازم میداند بنسبت آن
 میگویم که قواعد متفرقه را از ابتدای باب هفتم الی آخر
 باب در هر موقع، هر قدر که مناسب دانند کار نمایند و
 در باب هجدهم بعد از دانستن پانیهای ضروری که در بعض
 سوالهای مابعد می آیند و حل آنرا لازم دانند کار نمود
 باشند و نیز از سوالهای «نمبر ۱۷» هر قدر که مناسب
 دانند کار نمایند، و همچنین در باب نوزدهم هر قدر که
 لازم شمارند کار نموده باشند، الغرض امثله «نمبر
 ۲۱» را الی آخر و در «نمبر ۱۷ و ۱۸» هر قدر از سکه جاست

که وطنی باشند و یاد یک وقتی کار آمدنی دانند کار
 نموده باشند و باید که همیشه تجدید ایند عار از بجه
 بتدیان نموده باشد بلکه بر تخته کلان نوشته که کل
 فریق بیلید، و بر یکی از سه چیز هر عمل انگشت گذاشته
 بگوید اگر این مجهول بود و آن دوی دیگر معلوم باشد
 بچه طریق از آن دوی اول معلوم این مجهول را معلوم

مضروب فی	منقوص منه	دفعه اول
مضروب	منقوص	دفعه دوم
حاصل ضرب	باقی	حاصل جمع

ظایر قسمت) مقسوم (مقسوم علیه

رباعی ذیل چون جامع جمیع اقسام مختلفه آنحرف
 است که بچند قسم نوشته میشوند و برای همین مدعا
 ساخته شده، لهذا، برای حسن خط این رباعی را
 خوشخط نماید که از یکصد قطعه مفید تر و جامع تر است
 ز بعد حمد خدا نعت سروری گل کرد
 که بهتر از همه مخلوق و خضر راه پداست
 براه بنظر پیرویش میکوشم
 که رافع علم عفو و صدر روز خیر است

انتباه

اگرچه این کتاب نهایت خوب و مرغوب
و حسب الخواش با انجام رسیده مگر در کار چون
تکرار میشود و خوبیهای دیگر بر آن می افزاید از آن رو
در دو جای آن عرض میشود :

اول اینکه چون مشق را با تمام رسانیده
شروع بخانه بندی میکند، معلم این کار پیش تخته کلاس
نشسته تقریر میکند که حال هر حرف را بحرف دیگر
حسب القاعده شمارسانده میتواند، اما اگر یکی ازین
شش چیز « بن می ت پ ث » در سر
یاد کمر لفظ مرکب افتد آنرا نوشته کرده نمیتواند

که ایشان را خانه گویند، و کارخانه بندی را شما تا حال
 نگرفته اید، و نصف کار خط را بهین خانه بند گرفته
 و بخانه بهمه راه هر حرف همان است که از واضع اصلی
 برای ما و شما رسیده، که سلسله آنرا امروز تلفظاً
 حفظ خواهید نمود، و تحریر آنهم چیزی امروز چیزی
 فردا با تمام میسرسانید، بعد از آن باز سلسله
 دو خانگی است که آنهم از واضع اصلی برای ما و شما
 رسیده، تلفظاً و تحریراً باز حفظ خواهید نمود،
 و سه خانگی عقلی پیدا میشود بیک سخن باز نشان داده
 خواهد شد الا سه لفظ که آنهم از واضع اصلی شما
 رسیده، باز بر موقع خود آنرا هم بیک آن یاد میگیرید

مگر بالاتر از آن برای ما و شما از وضع اصلی
 نرسیده و در بسی الفاظ مانند بینید، بینیم، بینیش
 و غیره دیده میشود پس بموجب خانه دهن مورچه، و جوره
 که انچنین اند «ما» اگر صد خانه باشد هم
 آنرا تکمیل میدهند چنانکه در طاق همان است که خانه
 اول دهن مورچه نگاشته باقی را بجوره جوره پور
 میکنند و در جفت کل آنرا بجوره تکمیل میدهند
 چنانکه نه خانه را چنین :- مسدود، و ده خانه را
 چنان :- مسدود مینویسند بنا بر مذکور
 اولاً همین دو چیز و بستن آنرا و بگیرد هر چند
 که فریق کلان باشد هم در چند دقیقه بکل فریق

یاد داده می‌توانید .

بعد سلسله بابت را شروع نموده اولاً تلفظاً بایشان
حفظ کند بعد تحریراً ارقام داده بهر چند که ختم شود بعد
رقعه آنرا با آنها خوانده ، و یک یک قالب را از روی
مرکب و چشم دید در آن یافته ، تا فریق خوب دلیر
گشته ، هر قالب را از روی مرکب آن خود او گرفته
باشد ، دو کثرت همه رقع را بهمین طور تکرار کند
خواه همه بکتابچه های خود می بینند ، و یا معلم بر تنه
کلان کل رقع را نوشته و در آن بحث تفسیر
میکنند ، بعد کتابها را بسته ، و یا از تنه کلان
پاک نموده ، رقع را از سر گرفته یک یک لفظ آنرا

معلم گفته و ایشان نوشته باشند، بعد از ختم آن
 اگر تکرار را لازم دانند باز تحریر نمایند تا این وقت
 چون متعلمین سلسله دو خانگی شنیده و نه کار کرده
 از آن روی سلسله یکنانگی در ذهن او خوب رسوخ می یابد
 که در تخیله وی دو چیز نیامده که متردود گردد، بعد از آن
 سلسله دو خانگی را تلفظاً بایشان خوانده و هر لفظ
 آنرا بمقابل یکنانگی با تجزیه الی آخره بر تخته کتان جوهر
 جوهره انجمنین « بابیا » « بت بیت »
 و غیره نوشته نشان داده باشد بعد تخته را پاک
 نموده سلسله مذکوره دو خانگی را از کتابچه های
 خود یک دفعه نوشته و معلم اصلاح آن را گرفته

تا در سلسله مذکوره خوب درست شوند، بعد رقعۀ آنرا
 باز بقرار رقعۀ سابقه کار نموده باشند که بر تخته
 نوشته و بموجب مرکب قالب هر یک را یافته
 و اینکار را تکرار نموده، بعد از یاد بایشان نوشته
 باشند .

دوم اینکه رقعۀ سقّم را اصلاً کار نکنند که احتیاج
 بآن هیچ نیست و رقعۀ سه خانه اول لفظ را بر رقعۀ
 که دو خانه در بین دو حرف دارد مقدم بدارد
 و درین باب در نفس شرح گفته شده، اما متن از
 چهار باب گذشته بود و در خواندن نقصی نداشت
 که تأسف میکردم که رقعۀ سقّم چهار خوانده شد

خوب شد هر چه خوانده شود و بنا بر مذکور اگر چه
 این سخن تکرار شد، مگر من تکرار را هم در کتاب
 خود هیچ شنیع ننید انهم بسبب اینکه اکثر معاین
 اینکار با وجود تکرار تحریری و شفاهی بر سخن گوش
 نمی نمایند، الا آنکه کار را بچشم خود ببینند، از آن
 رویکه نگران اینکار که در ترکستان بود گفت
 کدامی که از بهر یقین خود بطریق استبعاد از من
 می پرسید که راستی شما میگوئید که بموجب این کار
 یک انسان امی در چهل روز چنان شده میتواند
 که هر لفظ را از تلفظ غیر نوشته کرده و هم از نوشته
 غیر خوانده میتواند، گفتم بلی، گفت سبحان الله

خود شما هم برین سخن اقرار میباشید، خیال من بود که
 افترا و دروغ بر شما میگویند و اینقدر نمیدانید
 که این سخن شما عقیده مردم را خراب میکند بے تجربه
 پیشانی ترش از من اعراض مینمودند .

و حال اینکه درین وقت معلمین جز اینکار بچهل روز
 چهار ساعتی مساوی ۱۶۰ ساعت، محض
 کردن اینکار را عار میدانند، که کارهای اضافه
 بدان را نیز با انجام میرسانند .

*

*

*

ترتیب تعلیم این کتاب

چون بے اوقات چنین واقع میشود که هر جزو کار بسیار
 خوب و معلم هم اعلی و درست میباید باشد، مگر در
 ترتیب کار غلط میکند آخر الامر چون فکر میکند می یابد
 که اگر چنین میکردم چیز وقت را فایده مینمودم از آنرو
 اگر چه بعد تجربه و تکرار معلم کامل با اختیار است که در
 ترتیب کار تفاوت بیاورد، مگر بالفعل پابند
 این روش باشد که

اولاً نوشت و خوان هر حرف به همراه الف است
 و باز خوشخطی آن در ضمن همان چند لفظ معینه آن .

۴- نوشت و خوان هر حرف بهر اه « ی » است
و خوشخطی آن در ضمن چند لفظ معینه آن .

۳- نوشت و خوان هر حرف بهر اه « و » است
و خوشخطی آن در ضمن الفاظ معینه آن .

۴- چون داخل حصه دوم کتاب شود درینوقت
ترجیح خواندن را میب باشد، و در عوض خط،
کار عدد نویسی را کرده باشد، تا آنکه در خواندن،
بسبق « ایمان کلمه گفتن » رسد، در حساب
تا هر جا که رسیده باشد باشد .

۵- سلسله « برپیر جام جم » را مشق کرده
بکلمه بدرجه فی الجمله خوشخطی رسانند، و بعد ازین

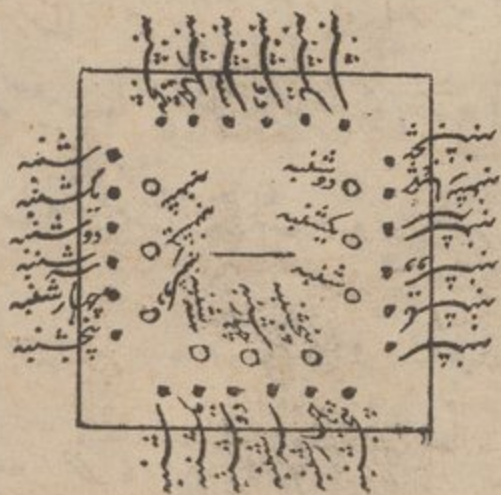
محض کار خط را کرده باشد، خواندن ترک میشود
تا آنکه از خانه بندی بهم فارغ گشته و کار آن
باختتام رسد که خط عین خواندن است یعنی خواندن
در ضمن آن می آید.

۶- کتاب را از «ایمان کلمه گفتن» شروع
نموده تا آخر هر روزه سبق را ترجیح داده باشد
عربی در ضمن آن می آید بتوجه لازم خوانده باشد
و جابجاء حفظ را حفظ کرده و از وقت یک حصه
کافی را بحساب داده چنانکه در ایام جمیع
پاژده را کار نموده روز اول از یک و ۲ و ۳
و روز دوم از ۴ و ۵ و روز سوم از ۶ و ۷

روز چهارم تا آخر و کاغذ چهارپ کرده پاڑه
 اگر نزد کد امی دیده شود پاړه کند و حساب
 آن را سرزنش نماید و بعد از آن ضرب را
 شروع نموده مطابق قانون طرز امانی بانجام
 رساند بعد از آن تقسیم خورد مرقع و برای
 ضربی را کار نموده بعد تفریق و تقسیم کلان را با تمام
 رساند، و در ابتدا بر هر یک از اعمال مذکوره
 یک مثال عبارتی را گفته تا بستگی از مقصد
 و غرض آن دانسته شود بعد چیزهای نگوید،
 تا آنکه از کار و عمل جمیع اعمال مذکوره فارغ گردد.
 تا بعد سوا الحساب عبارتی بر عمل را از سر

شنبه	بایان از هفته دوم و نزدیک
یکشنبه	ضلع راست از هفته سوم
دوشنبه	و قریب ضلع بالا از هفته
سه شنبه	چهارم و کنجها از جمعه است
چهارشنبه	
پنجشنبه	
جمعه	

و نقاط نه گانه



حلقه مانند

از روز ماه

اضافه آن است

پس اول ماه

هر روز هفته اول که شروع شود روز ماه
گذشته آن هفته لغو میشود کار از آن گرفته نمیشود و با آن اگر

اول ماه بروز پنجم شنبه بوده که آخر هفته است و ماه هم
 از جوزا یعنی ۳۲ روزه باشد هم مع آن نه نقطه حلقه مانند
 که در روز حاضر شده مکتب، مابین آنها باز پریشود
 همان ۳۲ روز را تکمیل میدهند چنانکه درین جدول فوق
 واضح نوشته شده و بر هر صفحه جدول یکسال می آید
 از سبب احتیاط غیر حاضری جدول دو ساله در دو صفحه
 آینده نوشته شده و بعد این کتاب باز ورق
 حلقه بستنی داده شود، مگر حاصل
 جمع آخری این ورق باز روزهای ماه اول
 آن ورق بالاضافه و جمع کرده شود
 تا در سال چهارم و پنجم هم معلوم باشد

جمع شروع نموده، تا آنکه عبارتی تقسیم کلان را
 بهم با انجام رساند، و درینوقت چون کتاب
 هم قریب با ختمام باشد، لهذا یکمحصه وقت را
 برقه نویسی داده باشد، اینهمه برای اطفال
 کاریکساله هر روز چهار ساعتی است و برای کلان
 سالان از سبب اشغال زیادشان در
 امور معاشش خود اندازده ندارد، اگر فرصت
 داشته باشد به شش ماه هم با انجام میرساند، و در عدم
 فرصت که بالکل دست بردار نشود هم بالضروره
 بدست می آورد بهر قدر که شود.

نصاب تسلیم عموم مکاتب ابتدائیه دولت علیه مستقره

مضامین سال	دینیات	فکریه
د	رساله اول دینیات یعنی پنج بنای مسلمانی و طریق وضو و نماز و حفظ اذکار نماز شفا و عملاً و ده سوره اخیر قرآن شریف .	ابجد خوانی و کتاب اول فارسی که از خواندن آن بتوانند کتابهای دینی اقتدار یا حاصل شود .
دوم	رساله دوم دینیات یعنی ایضا حاست در مسائل وضو و نماز و حفظ سوره های قرآن شریف از سوره فیل و خواندن پاره خیم	کتاب دوم فارسی که مشتمل بر اسباق اخلاقی و علمی ، فنی ، و نگارشی باشد .
سالم	رساله سوم دینیات و خواندن سوره اول بقرات .	کتاب سوم فارسی که مشتمل بر اسباق اخلاقی ، علمی ، فنی ، و نگارشی باشد .
چهارم	رساله چهارم دینیات ، و قرارت باصول تجوید ، و خواندن قرآن کریم تا نیم .	کتاب چهارم فارسی که مشتمل بر اسباق اخلاقی ، فنی ، علمی ، نگارشی ، و اصطلاحات صرف باشد .
پنجم	رساله پنجم دینیات ، و تمام قرآن کریم .	کتاب پنجم فارسی که مشتمل بر اسباق اخلاقی ، و نگارشی ، و اصطلاحات صرف و نحو باشد .

..... افغانستان مجوزہ انجمن مہارف و مجلس عالی وزرا

حسن خط	جغرافیہ	ریاضیہ	تاریخ	توسیع بکشی
مفردات و مرکبات و در حروف برتشتہ مشق	.	شناخت اعداد از یک الی عدد با جمع و تفریق .	.	اصول مناسب .
مشق نوشتن کتاب اطلاسی فارسی در خانہ و خط جلی بقلم نویی .	.	جمع ، تفریق ، ضرب تقسیم بسط ، ضرب زبانی از ۲ الی ۱۲ و سوالات عبارتی زبانی	.	
مشق نوشتن کتاب فارسی در خانہ ، و نوشتن رقعات مختصره .	مبادی جغرافیہ	جمع ، تفریق ، ضرب تقسیم مرکب با استعمال قیاسات و سکہ جات وطن و خارج ، سوالات عبارتی	تاریخ ہندیا	
حسن خط و املا ، نوشتن رقعات متوسط با انشا در خانہ .	جغرافیہ مجموعہ دنیا	کسور عام بدرجہ تکمیل عاد و اعظم ، و امثال اقل یعنی «منحج مشترک» تحویل صعودی و نزولی .	تاریخ اسلام	
نوشتن مقالات مختصره .	جغرافیہ مفصل افغانستان	کسور اعشاریہ ، حدیث نسبت و تناسب مختصر امبادی علمی ہندسہ و رقبات مربع ، سطح و دائرہ .	تاریخ افغانستان	

این نصاب تعلیم بتاریخ یوم دوشنبه سوم میزان بعد از
 مذاکرات عده فیصله و تصویب شده، که آینده عموم
 صنوف ابتدائیه دولت معطره تا تکمیل آنرا در پنج سال
 بنمایند، و سن شمول طلاب بکتاب سال هشتم
 عمرشان منظور گردیده تا فی الجمله دارای قوه مدرک شده
 باشند، تعلیم حفظ صحیح نیز براساس طلاب حتمی
 و لازمی است اگر بصورت شفاهی اعتنی از روی
 کتابیکه وزارت معارف برای معلمان مرتب یافته
 بنمایند، و در هفته یک روز معلمان براساس طلاب خوانند
 و میفهمانند، و در باب تربیه بدنی صورت سهیل و
 مفید یراکه وزارت معارف اندیشیده اتخاذ کند

اجرا نموده شود، امضاء :-

و دستخط مبارک اعلی حضرت غازی، حیات
 الله خان وزیر معارف، فخری پاشا سفیر
 دولت علیه ترکیه، زمان الدین والی کابل، سید
 محمود سامی فرقه مشر و نگران مدرسه صریح،
 و صفی بیگ، محمد حسین مدرس جلیلیه، علی محمد مفتش
 عمومی، بدری بیگ نائب رئیس سفارای دولت
 ترکیه، محمد عبدالواسع نگران مکتب قضاة، سید احمد
 موجد طرز جدید تعلیم ابتدائی، محمد اکبر مدیر مکتب حکام،
 مولوی سیف الرحمن، نور محمد نشی انجمن معارف.

فهماندن جدول حاضری

کیفیت این جدول حاضری که در صفحات آینده تشریح
 میشود چنان است که هر ماه را مرتب میسب باشد
 و در بین آن مرتب یک خط خورد عرضاً فی اقتاده که در آخر
 هر ماه، میرزای حاضری کتب، کتابهای کل فرقی
 گرفته مجموع ایام حاضر شده آنها پسری که در کتاب خود
 معلوم کرده بالا آن خط مینویسد همچنین

۱۸	۵
----	---

 و در ماه دیگر باز هر قدر که حاضر مکتب گشته عدد آنرا
 بالای خط آنها مینویسد، مگر عدد ماه سابق را با عدد
 ماه لاحق جمع نموده در زیر خط ماه دوم مینویسد،

و پنجمین عدد ماه سوم را بالای خط آماه نوشته
و با حاصل جمع ماه بالا جمع نموده حاصل جمع را
زیر خط ماه سوم مرقوم میدارد، چنانکه یک پسر
در ماه حمل ششده روز آمده و در ماه ثور ۲۳ این هر دو
عدد را چون جمع نمودیم ۴۱ شد در زیر خط ثور نوشتیم

۱۸	حل	و در ماه جوزا هفت روز آمده
۲۳	ثور	بالای خط جوزا نوشته بهمهراه
۴۱	جوزا	
۳۸		

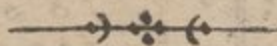
چهل و یک بالا جمع نموده ۳۸ شد در زیر خط جوزا نوشتیم
چنانکه درین مربع واقع است همچنین کار را پیش برده
تا آنکه عدد ماه آخر سال را با عدد ماه اول سال نو
جمع کنیم و سال دوم را با سال سوم و صل بنسائیم

تا هر چند سال که شود، پس هر وقت که کتاب پسریده
 شود بے پرسان از وی، معلوم میشود که این پسر
 چند روز حاضر مکتب گشته و حال در چندم جماعت است
 زیرا یکسال عبارت از یکصد و پنجاه روز حاضر مکتب است
 و جماعت وی بالا جدول حاضری در خانه کیفیت
 نوشته میشود، بنا بر مذکور اگر در یکسال سه صد روز حاضر
 مکتب شده باشد باید که کار دو ساله را ختم نموده در
 آخر آن سال داخل جماعت سوم شود، و یکروز عبارت
 از چهار ساعت کار است و اگر در چهار سال
 نهصد و پنجاه روز حاضر مکتب نشده باشد، باید
 که در همان کار سال اول باشد این قسم حاضری بنقاط

باینی مربعات جدول فیل هیچ تعلق ندارد .
 حاضری بتوسط نقاط باینی برابر چنان پسیت
 که پدر او گوید که هر روزه چون پیرم از مکتب بیاید
 باید که کتاب وی بدانم که بکتاب رفته یا نه لهذا در
 هر مربع، قریب هر ضلع آن شش شش نقاط
 رسم شده که مساوی عدد روزنامه کار یک هفته
 می باشد، پس هر روز که حاضر مکتب شده باشد
 نقطه آن روز بضمع قریب خود میرسد، و هرگاه نرفته
 باشد سفید خواهد بود، شام چون پدر رسید پیر
 که چرا نرفته بودید، او جواب خود را میگوید، و هرگاه
 خود پیر نقطه آن روز بضمع رسانیده باشد فردا چون

حاضری و الای مکتب رفته پدر در باب دیروز، از وی
 طلب کند او ندارد پس نقطه آنروز ویرا در کتاب او
 ملاحظه میکند که جواب پدر را چه گفته، می بیند که نقطه را
 خود او بضلع رسانیده؛ نزد معلم میرد، چون دو خطا کرد
 سرزنش و تهدید ویرا مضاعف نماید و آنخط را پره
 هم میدهد تا پدرش نیز ببیند و بداند که نقطه دیروزه را
 خود وی بضلع رسانده بود البته پدر هم توبیخ لازم مینماید
 مثلاً سه شنبه هفته اول ماه بکتاب زرقه، البته همان
 خط سه شنبه پره دار خواهد بود چنانکه در اینجا نوشته شده
 و حقیقت نقاط چنان است که نقاط قریب
 ضلع چپ از هفته اول ماه است و قریب ضلع

صاحب جدول اینقدر روز حاضر
مکتب گشته .



تاریخ	ساکن	ولد	سال اول، اسم طالب،
حقیقت از ترقی و غیر ترقی و پابندی کار و بی پروائی و غیره :-			
	میزان		میزان
	عقرب		عقرب
	قوس		قوس
	جدی		جدی
	دلو		دلو
	حوت		حوت

نمایند
گستر ۵۸

ایضا کیفیت وجدول ارسال دوم

حل	نور	چورا	سوطان	اس	سنبیل
مینان	عظرب	قوس	جد	دل	حوت

